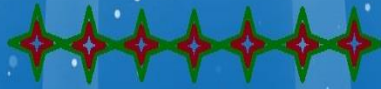


مجموعه شعر آئینی

در آستان وصال



جلد، هشتم: امام محمد باقر علیه السلام

جمع آوری و تدوین: ناصر زارعی

مجموعه شعر آئینی

در آستان وصال

(جلد، ششم: امام محمد باقر «ع»)

«شامل ۱۶۱ قطعه شعر در قالب های مختلف شعری»

گزینش، جمع آوری و تدوین: ناصرزارعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم بہ قطب عالم امکان حضرت صاحب العصر والزمان

روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء

فہرست مطالب

بخش اول اشعار ولادت امام محمد باقر	(۵۸ قطعه شعر) صفحات ۵ الى ۸۱
بخش دوم اشعار مدح امام محمد باقر	(۳۸ قطعه شعر) صفحات ۸۲ الى ۱۲۳
بخش سوم اشعار شہادت امام محمد باقر	(۶۵ قطعه شعر) صفحات ۱۲۴ الى ۱۸۳
معرفی اجمالی سایت جامع آستان وصال	صفحات ۱۸۴ الى ۱۸۸

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ! بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ؛

﴿ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي. ^۱﴾

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ ابْنَ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا!

حمد و سپاس خدایی را که توفیق و لیاقتمان بخشید تا در زمرهٔ محبین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گرفته و در حد بضاعت مزجات خود قدمی هر چند کوچک برداریم، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَثَمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَ تَمَامَ نِعْمَتِهِ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مدتی بود تعدادی از بازدیدکنندگان سایت آستان وصال با ارسال پیام‌های جداگانه ضمن ابراز محبت و ذره‌پروری نسبت به انجام وظایفی که در سایت داشتیم تقاضا داشتند که در قسمت کتاب سایت، در کنار کتب تاریخی، روایی و مقتل بارگذاری شده در سایت؛ کتاب‌های تخصصی شعر مربوط به هر یک از اهل بیت را تدوین و بصورت pdf در اختیار بازدیدکنندگان سایت قرار دهیم؛ لذا در پاسخ به دستور این عزیزان بر آن شدیم که بخشی از اشعار بارگذاری شده در سایت را بصورت کتاب تدوین و بر روی سایت قرار دهیم اما از آنجائیکه فضای محدود صفحات کتاب با فضای سایت متفاوت بودند نمی‌توانستیم تمام ویژگی‌های لحاظ شده در سایت را در کتاب رعایت کنیم! به عنوان مثال در توضیح یا اصلاح اشعاری که نیاز به اصلاح داشتند در سایت متن کامل روایات تاریخی با ارجاعی ساده برای خوانندگان در دسترس و قابل مشاهده بود که این امکان در کتاب مقدور نیست، در قسمت نقد و بررسی اشعار نیز بعضی از ابیات که مغایر با روایات معتبر بود؛ به آن‌ها اشاره شده و دلیل و استنادات حذف آن را بازگو می‌کردیم که این امکان نیز در کتاب ممکن نبود لذا در تدوین و جمع‌آوری این کتاب به ناچار بدون هیچ توضیحی بعضی از ابیاتی که دارای ایرادات روایی، تاریخی یا محتوایی بودند حذف شدند و تنها ابیاتی که مشکل نداشتند و یا ابیاتی که به دلیل یکی از ایرادات ذکر شده تغییر داده شده‌اند با اشارهٔ مختصری در پاورقی همان صفحه تقدیم خوانندگان کتاب گردیده است که از این بابت پیشاپیش از شعرای سراینده اینگونه اشعار پوزش می‌طلبیم؛ انشاءالله که این خدمت کوچک مورد قبول ایزدمنان و اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد.

۱. سوره طه؛ آیات ۲۴ الی ۲۸.

بخش اول:

اشعار ولادت

امام محمد باقر
علیه السلام

شاعر: محسن راحت حق قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

می‌رسد از راه، ماهِ مرتضا ماهِ رجب فصلِ شادابی‌ست این شهرِ خدا ماهِ رجب
غافل و غمگین نشو بابُ‌الکرامت باز شد بر گنجهکاران بُود بابُ‌الرجاء، ماهِ رجب
اهلِ شبهای مناجاتی پُر از آتش شوید می‌برد از بین هر جرم و خطا ماهِ رجب
«یا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ الْخَيْرِ» را آغاز کن خیر بر ما می‌دهد شیر خدا ماهِ رجب

بندگی کن با تمامی وجودت با وفا

تا که محسوبت کنند آئینه‌ای آئینه‌ها

اولین روزِ رجب، میلادِ مسعودِ ولی‌ست باقر علمِ پیمبر نورِ چشمانِ نبی‌ست
اولِ ماهِ رجب خیرِ کثیرِ اعظم است چون شبِ میلادِ فرزندِ گهربارِ علی‌ست
زینتِ سجاده‌ها مشعوف شد از دیدنش هاله‌ای از نور دارد چهره‌اش نور جلی‌ست
با وجودِ پنجمین دُرْدانه‌ی خیرالنسا مذهبِ شیعه طراوت دارد و خیلی غنی‌ست

عاشقی کردم به عشقِ پنجمین دلدارِ عشق

در پناهِ حضرت باقر شوم غمخوارِ عشق

آمد و روشن شده چشمانِ زیبای حسین آمد و شد امتدادِ خطِّ والای حسین
آمد و شد زینتِ دامنِ زین العابدین آمد و خوشحال شد روی دل‌آرای حسین
آمد و با دانش بی‌حدّ و حصرش می‌کند بر همه تشریح فضلِ همچو دریای حسین
بعدِ بابایش یقین دارم که پایش می‌نهد بی‌برو برگرد جای ردّ پاهای حسین

خطبه خوانی می‌کند در کودکی در شهرِ شام

می‌کند زینب بر این آقا تماماً، احترام

آمده آنکس که علمش برترین علم‌هاست سینه‌اش مملو از عشق و عنایاتِ خداست
آمده آنکس که پیغمبر سلامش کرده است آمده آنکس که قابِ عکس روی مصطفاست

نام زیبایش محمد از نژاد حیدر است در شجاعت سیبِ دو نیمِ علی مرتضاست
 فاش می‌گویم امامِ پنجمین آقای نور با احادیثش ز کارِ هر کسی عقده‌گشاست
 باقر علمِ نبیِ اوجِ کراماتِ خداست
 پنجمین آئین‌دارِ حضرت خیر النسااست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

تا شود فرش حَریمِ قُدسِ زین العابدین
 چونکه ماه دیگری پا می‌گذارد بر زمین
 نیست بیخود شد رجب، ماه امیرالمؤمنین
 کودکی آورده از هر حیث بی‌مثل و قرین
 می‌شود او را بخوانم رَحْمَةً لِّلْعَالَمِین
 بسکه نورانی‌ست این خورشید هستی‌آفرین
 می‌برند این کعبه را با شوق تا عرش برین
 روز میلادش عجب شادند اصحابُ الیمین
 لحظه‌ای که بر تو می‌گوید عمو این نازنین
 دیدنی‌تر، سجده شُکر امام السَّاجِدین
 در میان حجره می‌بیند امام پنجمین
 دست حق بی‌پرده بیرون آمده از آستین
 علم خلقِ الله پیشِ دانش او شرم‌گین
 این مُحمّد هم، کریم است و حَلِیم است و آمین
 باطناً گشتش غم سلطانِ مَقْطُوعِ الْوَتَین

بال خود را پهن کرده بر زمین روح‌الامین
 اوّل ماه رجب دنیای ما زیباتر است
 "یا محمد" در شروعش، "یا نبی" در آخرش
 فاطمه بنتُ الحَسَن در خانهٔ ابْنِ الحُسَین
 آن چنان دارد شباهت با رسول الله که
 خَاکِ جای خود، ببین افلاک هم روشن شده
 تا بگردند آسمانی‌ها به گردش هفت بار
 کوری چشمان شور خیلِ اصحابِ الشِّمَال
 عیدی امروز ما را، یا علی اکبر بده
 "دیدنی" یعنی تبسم کردن او بر حُسَین
 پنج تن را گرد گهواره به چشم باطنش
 هفتمین معصوم آمد، هفتمین بار است که
 عقل عالم پیش عقلِ حضرتش جهلِ عظیم
 باقر علمِ نبیین شهرتِ عامش بُود
 ظاهراً شد قاتل او زین آغشته به سَم

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: قطعه

شاعر: حسنعلی بالایی

پنجم قمر برج هدی گشته نمایان
 تابید به دلها ز رخس پرتو ایمان
 از مقدم او چهره عالم شده خندان
 لایق نبود نذر قدومش بشود جان
 بلبل به بر گل شده امروز خرامان
 دلها ز صفای قدمش گشته چراغان
 در حوزه دین می شود علامه دوران
 مثل پدرش آینه دیگر سبحان
 حاشا که به گردش برسد لؤلؤ و مرجان
 بر خاک رهش بوسه زند حوری و غلمان
 آیات خدا را به جهان آمده برهان
 جز عترت او نیست کسی ناطق قرآن
 از لعل لب او بشنو صحبت عرفان
 خودسر نشود کس مثل بوذر و سلمان
 بیهوده شود طاعت یک عمر مسلمان
 صد مسئله با یک نظرش می شود آسان
 آوازه شعر حسن از کشور ایران

در خانه سلطان ولا حضرت سجاد
 آمد به جهان نور خدا حضرت باقر
 ای عالمیان در نظر شیعه حیدر
 عالم نشود قیمت یک تار ز مویش
 تبریک بگوئید به هم وقت سرور است
 او آمده تا آنکه شود باعث رحمت
 آمد به جهان آنکه شکافنده علم است
 این است همان آیت عضمای الهی
 در بحر ولا گوهر ارزنده عصمت
 در صورت و سیرت مثلش را نتوان یافت
 بر منکر آیات خداوند بگوئید
 در آیه تطهیر بجو مدح و ثنایش
 نوزاد مگو بر همگان پیر طریقت
 بی پیر به مقصد نرسد راه طریقت
 بر شمع تولاش چو پروانه نیچد
 ای آنکه گره خورده به صد مسئله کارت
 تا زاد گهش شهر مدینه برسد کاش

شاعر: سید رضا مؤید قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

با پوزش از مقام تو، یا باقرالعلوم آرم سخن بهنام تو، یا باقرالعلوم
گفتا نَبی سلام تو، یا باقرالعلوم وین بس به احترام تو، یا باقرالعلوم
ای نام تو محمّد و خوی تو احمدی
ایثار در گهت، صلوات محمّدی
ای روشن از جمال تو افلاک، چون زمین **حاکم به ممکناتی و بر عالمی نگین^۱**
مشمول رحمت تو هم‌آن باشد و هم‌این تو پنجمین امامی و معصوم هفتمین
سیمای تو که مَطْلَعُ الأنوار سرمدی‌ست
آئینه کمال و جمال محمّدی‌ست
ای سر نهاده خلق به طوق ارادتت لطف و کرم سبّیت و جود است عادتت
مهر فلک پدیده نور سیادتت ماه رجب طلّیعه روز ولادتت
ماهی که باب لطف خدا، باز می‌شود
با سال‌روز جشن تو، آغاز می‌شود
ای باغِ قَرّ و دینِ نبی را تو فرودین هم آسمان شرعی و هم آفتاب دین
زینت‌فَزای انجمن زین‌العابدین چشم و چراغ محفل مولای ساجدین
بر دو امام ذات شریف تو مُنتسب
گاندر ائمه نیست کسی را چنین نسب

^۱. متاسفانه در مصرع دوم بیت زیر ضعف در انتخاب کلمه قافیه مشهود است لذا به منظور رفع نقص و انتخاب قافیه مناسب تر بیت

زیر تغییر داده شد

آوازه عدالت و وجدان، ندای تو بیک امید بخش بشر شد صدای تو
 در علم و دین نوابغ عالم، گدای تو ای جدّ و مادر و پدر من، فدای تو
 یک جدّ تو حسین و حسن جدّ دیگر
 خوانند سبط خویش، دو سبط پیمبر
 ای در کتاب حق به مدیحت کلامها از ما به حضرتت صلوات و سلامها
 پیدا ز نسل پاک تو آمد امامها پروردگان مکتب علمت هشامها
 هر یک به علم خویش خردپرور عموم
 از یمن دانش تو، شکافنده علوم
 ای رونق از تو منبر و محراب یافته علم تو ذره‌های اتم را شکافته
 دردا کسی به ایده تو ره نیافته از اینکه آفتاب به قبر تو تافته
 خوناب غم ز دیده افراد می‌رود
 با اینکه ایده‌های تو بر باد می‌رود
 ای معنی نماز بیا و نماز کن روی نیاز بر در آن بی‌نیاز کن
 دستی برای عرض تمنا دراز کن روح دعا تویی، به دعا لب تو باز کن
 زانفاس خود به پیکر ایمان حیات بخش
 اسلام را ز چنگ حوادث نجات بخش
 من کیستم که وصل تو را آرزو کنم زین کمترم که با تو دمی گفتگو کنم
 اما دقایقی که به سوی تو رو کنم از خاک درگهت طلب آبرو کنم
 هر چند رو سیاه ولی من مؤحدم
 مدّاح اهل بیت، غلامت «مؤیدم»

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مرضیه عاطفی

لحظه با شکوه میلاد است	دل ویرانم امشب آباد است
نور چشم امام سجاد است	پنجمین ماه آسمان نبی
بیشتر قلب فاطمه شاد است	شده امشب پدر بزرگ ارباب
بسکه حاجت به این و آن داده است	سائلان لحظه لحظه می آیند
با نسیم است و نغمه باد است	شعر لالایی اش شبانگاهان

معنی حکمت و نجوم رسید

حضرت باقر العلوم رسید

شهد و شیرینی رطب آمد	برکت سفره رجب آمد
حضرت مرتضی نسب آمد	نور در نور، سیرتش علویست
در دلش کینه و غضب آمد	دشمنش لحظه مناظره باخت
رفت و با خنده روی لب آمد	مثل دلسوزی عمو حسنش
سائلش روز رفت و شب آمد	بسکه پیمانه را لبالب کرد

سر این سفره می شوم حاضر

با عنایات حضرت باقر

وقت وصفش زبانم الکن شد	قلم آماده نوشتن شد
نور چشم چهارده تن شد	شد محمد برای پنج تن و
باز هم چشم شیعه روشن شد	باز هم یک حدیث عالی گفت
دلبری کرد و صاحب فن شد	لحن گرم تلاوتش یک عمر
شافع روز محشر من شد	کار هر روز من شده مدحش

باید آوای بر لبش باشم

دانش آموزِ مکتبش باشم

مکتبش حیدری ست بسم الله	از خیانت بری ست بسم الله
مکتبش بیعتی ست جانانه	فاطمه محوری ست بسم الله
علم او با عمل گره خورده	علم نام آوری ست بسم الله
با ولایت پی شهادت باش	در صدف گوهری ست بسم الله
مکتبش مردِ مرد می طلبد	حرف پیغمبری ست بسم الله

پیروانِ دو عالم افروزیم

درسِ روشنگری می آموزیم!

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عالیہ رجبی

رحمت گرفته است تمام مدینه را	پُر کرده عطر عشق مشام مدینه را
از خانه محبت سجاد و فاطمه	نوری احاطه کرده تمام مدینه را
او کیست که به ساحت او می برد نسیم	هر صبح وشام عرض سلام مدینه را
از سفره محبت خود جور می کند	مثل علی شبانه طعام مدینه را
از صاحبان نصف احادیث شیعه است	باقر که داده قرب، مقام مدینه را
بین مباحثش همه عالم شناختند	گنج وجودِ مردِ بنام مدینه را
افسوس که سرشتِ پُر از کینه باز هم	تغییر داده ست مرام مدینه را
با اینکه دست حیلۀ شیطان پرستها	از دست او گرفت زمام مدینه را
اما غریب ماندن او کم نمی کند	یک لحظه احترام امام مدینه را

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: مخمس

شاعر: مجتبی خرسندی

بگو به نور که ماه تمام آمده است که صبح آمد و پایان شام آمده است
 برای شیعه دوباره امام آمده است خدای فقه و حدیث و کلام آمده است
 امام باقر علیه السلام آمده است

پدر حسینی و مادر سلاله حسن است اویس وار زمین در هوای او قرن است
 غلام خانه او بودن آرزوی من است تجسم همه احترام آمده است
 امام باقر علیه السلام آمده است

سراسر از برکات خدا پُر است زمین اگر که در صدف آسمان دُر است زمین
 به نور اوست که گرم تبلور است زمین دوباره رحمتی از جنس عام آمده است
 امام باقر علیه السلام آمده است

دمیده است به دنیا دم خدا دادی به هر خرابه رسیده هوای آبادی
 هزار شکر خدا را که خوب استادی برای این همه شاگرد خام آمده است
 امام باقر علیه السلام آمده است

چقدر در وجناتش خدا نمایان است اسیر جذبۀ او کافر و مسلمان است
 رسیده آن که امید گناهکاران است دوباره بوی علی بر مشام آمده است
 امام باقر علیه السلام آمده است

دل از تمام جهان برده است لبخندش فقط نه خلق که دل برده از خداوندش
 به داروی گل لبخندهای چون قندش به درد های همه التیام آمده است
 امام باقر علیه السلام آمده است

رسیده است امامی که نافذ است و بصیر نکرده حرف خدا را به رأی خود تفسیر

نمی‌شود به کلام بنی‌امیه اسیر برای مذهب شیعه قوام آمده است

امام باقر علیه السلام آمده است

به حکم آیه تطهیر پاک یعنی او که پنجمین گهر تابناک یعنی او

برای سنجش ایمان ملاک یعنی او ملاک حد حلال و حرام آمده است

امام باقر علیه السلام آمده است

به علم و حلم و تمام فضائلش صلوات به جلوه‌های پیمبر خصائلش صلوات

به نور چهره چون ماه کاملش صلوات که موعد صلوات و سلام آمده است

امام باقر علیه السلام آمده است

گروهی از سخنان خدا جدا شده‌اند که در توهم خود نائب خدا شده‌اند

چه رازهای دروغی که برملا شده‌اند که آفتاب همه روی بام آمده است

امام باقر علیه السلام آمده است

همان که وقت جسارت حضور خواهد داشت که در مسیر اسارت حضور خواهد داشت

زمان کشتن و غارت حضور خواهد داشت بیا که راوی غم‌های شام آمده است

امام باقر علیه السلام آمده است

خدا کند که شب انتظار سر برسد سپیده سر بزند، نوبت سحر برسد

خدا کند که به زودی همین خبر برسد: به صف شوید دم انتقام آمده است

امام مهدی علیه السلام آمده است

شاعر: رضا یعقوبیان

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

باز عالم گشته لبریز سرور
 در مدینه شور و غوغایی بیاست
 امشب از لطف خداوند مبین
 نخل باغ دین حق داده ثمر
 از تلاقی دو نور منجلی
 نور ذات حق به ظاهر آمده
 مادرش بر مجتبی نور دو عین
 فاطمه بنت حسن شادان شده
 مظهر خلاق سرمد آمده
 این پسر از خلق عالم بهتر است
 فاطمی منظر بود، حیدر خصال
 ساجدین را باشد او نور دو عین
 امشب از لطف تو مهمان توأم
 آدم در محفلت بنشسته‌ام
 از کرم آورده‌ام بر تو پناه
 ای سپهر دین حق را آفتاب
 حق نهاده مهر تو در سینه‌ام
 حضرت باقر کریم بی‌حرم
 در حریمت هر دعایی مستجاب

شهر یثرب گشته چون وادی طور
 خانه مولا حریم کبریاست
 هدیه‌ای داده به زین العابدین
 فاطمه بنت حسن زاده قمر
 آمده در این جهان پنجم ولی
 همنشین نور، باقر آمده
 باب او سجاد فرزند حسین
 مات و مبهوت مهی رخشان شده
 باقر علم محمد آمده
 غنچه‌ای از بوستان حیدر است
 مجتبی حلم و نبی علم و کمال
 همدم کرب و بلایی حسین
 ریزه‌خوار خوان احسان توأم
 بر شما و جدتان دل بسته‌ام
 ای سراپا نور بر من کن نگاه
 از کرامت بر من مسکین بتاب
 بر سرایت سائلی دیرینه‌ام
 دستگیری کن ز سائل از کرم
 امشب از رحمت بده بر من جواب

ای که قدر و عزتت باشد رفیع	دعوتم کن تا شبی باشم بقیع
سائل خود را مرانی از درت	کن دعایم جان زهرا مادرت
من رضایم عبد دربار توأم	هرچهام بر گلشننت خار توأم
از عنایات شما شرمندهام	با ولای تو در عالم زندهام

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: امیر عظیمی

صحبت از عاشقی و عشق جگر می‌خواهد	دم زدن از لب معشوق شکر می‌خواهد
بال در بال ملک دور ملک چرخ زدن	نظر حضرت حق، همت پر می‌خواهد
به هواخواهی از یار، علمدار شدن	سینه‌ای همچو ابالفضل سپر می‌خواهد
آسمان موهبتی باز فرستاد زمین	صید این موهبت ای دوست هنر می‌خواهد
نیست معلوم حسن باز نوه خواسته است	یا دل حضرت سجاد پسر می‌خواهد

دامن فاطمه‌ای باز قمر بار شده

علی دوم زهر است، پسر دار شده

پسری آمده همنام رسول دو سرا	احمد دومی از نسل علی و زهرا
آمده تا که به اسلام اصالت بدهد	آمده تا که بود پرچم دین پابرجا
خاک می‌خورد علوم نبوی روی زمین	آمده تا که تکانی بدهد دنیا را
کیست او، آنکه بفرمود نبی در وصفش	باقر العلم نبیین و به «آی بقر»
شیعه شد زنده به هر جمله قال الباقر	شیعه باقی است به ابقای کلام آقا

آمده روشنی چشم رسول ثقلین

نوه مشترک و وارث خون حسنین

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

هلال ماه رجب سر زدی سلام سلام مه نیایش و ماه رسول و ماه تمام
 مه ولایت عالم فروز چار امام مهی که می‌رسد از لحظه‌هاش این پیغام
 که ماه رحمت بی انتها مبارک باد
 مه خدا و رسول خدا مبارک باد
 خجسته ماه خداوندگار بنده نواز شود به خلق ز معبود، باب رحمت باز
 که با ولادت مولای دین شود آغاز امام باقر آن شهریار ملک حجاز
 ولی پنجم و خورشید صد فلک انجم
 سلاله دو علی و محمد دوم
 وصی پنجم خیرالانام و نجل بتول به حضرتش که عبادت به مهر اوست قبول
 درود گفته خدا و سلام داده رسول مقرّبان الهی به ذکر او مشغول
 منادیان خداوند صبح و شام مدام
 ندا دهند که یا باقرالعلوم سلام
 سلام ای گهر پنج بحر لم یزلی سلاله دو علی نور چشم چار ولی
 رخ تو آینه حسن خالق ازلی به اعتبار محمد به اقتدار علی
 تو را تجلّی غیب و شهود می‌گویند
 به حضرتت رجبیون درود می‌گویند
 الا به خاک درت شهریارها بنده تویی علوم خداوند را شکافنده
 که کرده هر نفست جان علم را زنده ولایت از تو، هدایت ز توست پاینده
 به وسعت همه عالم تو مقتدایی تو!
 امام خلق و نماینده خدایی تو!

تو سیدالبشر و نجل سیدالبشری تو بحر هفت گهر، پنج بحر را گهری
 قسم به حق که ز هر وصف خوب، خوبتری رئیس مذهب بر حق شیعه را پدری
 خدا ستوده به تطهیر و نور و فرقانت
 تو کیستی؟ پدر و مادرم به قربانت!
 سلام ختم رسل بر شب ولادت تو درود کلّ عبادات بر عبادت تو
 سیادت است کمین بنده سیادت تو کرم سجدیه و احسان و جود عادت تو
 درود خلق و خدا بر جمال احمدیات
 به خلق احمدی و کنیه محمدیات
 الا حیات هزاران مسیح از دم تو فضائل تو فزون مدح انس و جان کم تو
 فراتر است ز ملک وجود عالم تو محیط علم و کمال است موجی از یم تو
 چگونه دفتر مدح تو را بخواند کس؟
 مقام جابر جعفیت را نداند کس!
 سلام ما به مدینه، سلام بر حرمت هزار حاتم طائی است بنده کرمت
 تمام ملک خدا زیر سایه علمت صفا به عالم ایجاد دادی از قدمت
 تو داشتی ز ازل پا به چشم عرش علا!
 چه شد که همدم ما خاکیان شدی مولا؟
 تو بیکران یم فضل و کمال و عرفانی تو مؤمنونی و قدری و نور و فرقانی
 تو سیدالشهدا را به جسم خود جانی امام کلّ وجودی تمام قرآنی
 سلام دائم قرآن به منطق و سخنت
 که آیه زده بوسه بر لب و دهنت

تو دادی از نفست جان تازه بر جان‌ها ز فیض نطق تو انسان شدند انسان‌ها
 به نور علم تو ایمان شدند ایمان‌ها مزار توست گلستان روح و ریحان‌ها
 چه می‌شود که شوم زائر بقیع شما
 خدا مطاع و جهان‌ها همه مطیع شما
 تو شهریار جهانی جهان‌گدای درت سلام بر تو و بر جد و مادر و پدرت
 ثنای توست کلام خدای دادگرت پیمبران خدا میوه خورده از شجرت
 منم که وصف تو با نطق میثمی کردم
 فدای میثم خرما فروشتان کردم

شاعر: فائز شوشتری	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
فصل بهار آمد و عالم معطر است گویا ز خُلد می‌وزد این باد مشکبیز هم این زمین مُرده شده احیا ز فیض او نرگس گشوده چشم تماشا به روی گل با صد نوا به شاخ گل ارغوان، هزار نور خدا، امام هُدی، باقرالعلوم بابش علی و جدّ کبارش بود حسین در جاه و رتبه صد چو سلیمان، به عَز و جاه هم لطف اوست مونس یونس، به بطن حوت مفتاح قفل گنج سعادت، به دست اوست کی با شهان، گدای درش را مثل زنم	بوی نسیم صبح بسی روح پرور است کاین سان دماغ ابر ز بوی خوشش تر است هم این جهان پیر، جوان بار دیگر است سوسن به صد زبان، پی مدحش ثناگر است طوطی به نغمه بر سر شاخ صنوبر است هادی دین و وارث علم پیمبر است زین‌العباد را پسر و باب جعفر است در زیر بال طایری از کویش اندر است هم در طریق، هادی خضر و سکندر است بر پا از او بنای شفاعت، به محشر است چون بر در گدای درش، صد چو قیصر است	

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: مسدس

شاعر: محسن راحت حق

پنجمین قطعه خورشید جهان نازل شد چشم افلاک به دیدار رخس مایل شد
 نام زیباش محمد ... گهر آل الله دل من در حرم آل عبا داخل شد
 دیدن اختر پنجم چقدر رویاییست
 خال گنج لب او ارثیه طاهاییست
 پسری آمده از نسل علی وجه الله می شود این گل زهرا به همه حبیب الله
 باقر علم نبوت به تبسم آمد تا که در عرش امامت بشود نور الله
 نور او باز به ظلمت کده ها غالب شد
 این پسر عین علی ابن ابیطالب شد
 وارث پنجم احمد چقدر شیرین است مهر او اصل و اساس است که جزو دین است
 صاحب خلق عظیم است چنان پیغمبر وزنه حجب و حیایش بخدا سنگین است
 آبرومند دو دنیا است امام باقر
 پسر حضرت زهراست امام باقر
 بعد ازین لطف خدا، حال پریشان ممنوع صحبت از چهل در این وادی عرفان ممنوع
 آمده یوسف مصری ببرد غم ها را بعد ازین گپ زدن از فرقت و کنعان ممنوع
 اسدالله دگر آمده از بیت الله
 ذکر سجّاد شده .. آینه! ماشاء الله
 نوه پاک حسین ست پُر از احساسات لب او قند مکرر؛ دهنش شاخه نبات
 گوشه ای از نگهش رزق مداوم دارد گوشه ای از نگهش هست یقین برگ نجات
 ما محبان گل پنجم زهرا هستیم
 ما اسیران غبار کف پاها هستیم

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: ژولیده نیشابوری

آکنده از بانگ منادی بود آن شب
چشم انتظار جلوۀ نص علق بود
پیمانه اندیشه را لبریز می‌کرد
بین زمین و آسمان فریاد می‌زد
نام محمد زنده از نام علی شد
یعنی گره از کار رجعت باز گردید
درهای رحمت بر رخ ما باز گردید
بهر سپیده، آیه‌های قدر خواند
کلک قضا را قدرت تحریر باید
گل‌واژه‌ها در مقدم جانانه ریزد
هنگامه آزادی و میلاد نور است
عید علوم کل ما فیه‌است امشب
آکنده از شور و شمع، قلب عموم است
ارض و سما، فریاد شادی بر زد امشب
دریای هستی را سراپا ناز کرده
میلاد پیک روز عاشوراست امشب
میلاد مسعود امام پنجمین است
روشنگر آئین و راه زندگانی‌ست
احیاگر دین خدا در مُلک هستی

شهر مدینه غرق شادی بود آن شب
آن شب شفق آئین‌دار لطف حق بود
آن شب قلم، شمشیر خود را تیز می‌کرد
آن شب منادی داد عدل و داد می‌زد
کای اهل عالم قلب عالم منجلی شد
ماه رجب را عزم جولان ساز گردید
باید زمان آئین‌دار راز گردد
باید سحر شعر طلوع فجر خواند
اینک شکوه علم را تفسیر باید
آلاله باید باده، در پیمانه ریزد
کامشب شب مرگ غم و وقت سرور است
جولان جشن پنجمین مولا است امشب
امشب شب پیدایش بحر العلوم است
خورشید علم از شهر یثرب سرزد امشب
ماه جمادی عزم رفتن ساز کرده
آئین‌دار نهضت فرداست امشب
هنگامه شادی زین العابدین است
آمد به دنیا آنکه نامش جاودانی‌ست
آمد به دنیا مظهر یکتاپرستی

آمد به دنیا تشنه جام محمد(ص)
از کوشش او دین حق پاینده گردد
احمد به وصفش با علی تفسیر گوید

همفکر و هم‌آئین و همنام محمد(ص)
از دانش او علم و دانش زنده گردد
ز هرا ز یمن مقدمش تکبیر گوید

شاعر: مهدی رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

روشن‌تر است این پسر از ماه صورتش
ماه رجب به ماه عرب چشم دوخته
ماه تمام اول ماه رجب رسید
شد اولین محمد بعد از پیامبر
چون آفتاب، وقت طلوع و غروب خویش
پلکش دلیل روز و شب است و به این دلیل
در آفتاب ظهر، زمین سایه‌اش کم است
از شرق تا به غرب جهان، نه بزرگتر
قارون اگر شود همه عمر چون گداست
این سو پدر بزرگ حسن آن طرف حسین
بوده علی اگرچه پسر خوانده نبی
دائیش قاسم است و رقیه ست عمه‌اش
همبازی رقیه و دل‌واپس عمو
در ظاهرش گرفتن مجلس برای علم
تا روضه حسین شود زنده نه امام

گردن کشیده ماه خودش هم به رویتش
معلول خیره‌ست به دقت به علتش
قد قامت الصلوة به قد و به قامتش
آمد ز دست‌های علی هم نبوتش
عمری نشسته کوه دو زانو به خدمتش
باید که کوک کرد زمان را به ساعتش
خاص است قهر حجت و عام است رحمتش
قلب من و تو است حدود حکومتش
در محضر تو هر که بنازد به ثروتش
باید که غبطه خورد به شکل سیادتش
گشته محمد این علی با ولادتش
از این مسیر رفته به هرا شباهتش
شد شرح روضه مدت عمر امامتش
در اصل شرح روضه فقط بوده علتش
مسموم هم شوند می‌ارزد به قیمتش

شاعر: محمد حسین رحیمیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

پهن شد سفره رحمت، ولی الله آمد آب و آئینه بیارید شهنشاه آمد
خیره شد چشم فلک، ماهتر از ماه آمد اولین مژده ماه رجب از راه آمد

از حسد دشمن این قوم به جان آمده است

پنجمین حیدر کرار جهان آمده است

ای دل و دلبر و آرام و قرار حسنین باقر آل عبا، باغ و بهار حسنین
ماه دو فاطمه و دار و ندار حسنین با تو سادات شدند ایل و تبار حسنین

می‌رسد بوی دل‌انگیز پیمبر از تو

ما ندیدیم حسینی حسنی‌تر از تو

ای بزرگ همه، یاس دو علی بر تو سلام شاه دین، سر خفی، نور جلی بر تو سلام
پنجمین سید و سالار و ولی بر تو سلام قبل میلاد تو داده است نبی بر تو سلام

پیش علم تو زده دشمنت آقا زانو

مدعی را نفس حق تو بُرده از رو

عشق یعنی ز همه غیر تو آزاد شدن به فدای سر تو با همه اولاد شدن
کار تو سروری عالم ایجاد شدن ای برازنده تو نایب سجاد شدن

ما مسلمان احادیث توایم و پسرت

مثل پروانه بگردیم فقط دور سرت

چون حسن دست بگیری ز همه بی‌منت می‌دهی بر همه بی‌چون و چرا تو حاجت
می‌کند از کرمات حاتم طائی حیرت همچو مهمان بگذاری سر سائل عزت

سیدی کوه وفای تو چه غوغایی کرد

هر که شد سائل تو تا ابد آقایی کرد

ای به میخانه عشقت دو جهان حلقه به گوش
موقع وصف تو شیرین سخنانند خموش
خط به خط زندگیاات بُرده جهان را از هوش
شاه دیده است کسی بیل بگیرد بر دوش
داده‌ای یاد به هر رهرو توحید و کمال
که بُود عین عبادت، طلب رزق حلال
حُب تو خیرالعمل، نوکریت آقایی
هیبت حیدری و مرحمتت زهرایی
طینتت کربلایی، دلت عاشورایی
چون حسن قبلگه بی‌حرم دنیایی
قبر خاکی تو از هر دو جهان سیرم کرد
روضه کودکی تو به خدا پیرم کرد
گرچه ناپاک‌ترین سائل بیت الکریم
گرچه نه سینه‌زن واقعی این علم
گرچه نه دعبل و عمانم و نه محتشم
نظری کن بشود مثل کُمیتت قلم
نظری کن برود بی‌سر و سامانی‌ها
کربلایی بشوم مثل سلیمانی‌ها

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا قزوه

از خیال خویش سر بردار در ماه رجب	تا شود آئینه بی‌زنگار در ماه رجب
می‌چکد نور از در و دیوار در ماه رجب	چشم اگر دارید باران دعا را بشنوید
باز گردد رونق بازار در ماه رجب	کاش دور از مهر و تسبیح و ریا و جانماز
عرض دین را بُرد دنیادار در ماه رجب	باز شیخ ما به حرف آمد حدیث نفس گفت
شیخ بی‌عمامه و دستار در ماه رجب	کاش برگردم به خود ای کاش برگردد به خود
نیمه شبها گریه کن بسیار در ماه رجب	اعتکاف و عشق یعنی گریه بر احوال خویش
از دعای حیدر کرار در ماه رجب	سیزده شب معتکف در خم شدم تا پُر شدم

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: اسماعیل شبرنگ

مدینه منتظر رحمتی فراوان است	دل کویری ما مستحق باران است
دلی به بار نشسته در این طلوع نور	که در هوای کسی تا همیشه حیران است
بهار جلوه‌ای از صبح اول رجب است	رسیده آن که دوی دل پریشان است
رسیده است و دلم زنده می‌شود با عشق	تلاطمی ست که لبخند چشمه ساران است
محمد بن علی، باقرالعلوم جهان	همان فرشته که الگوی هر چه انسان است
به دور شمع پُر از نور مکتب مولا	طپش طپش دل ما تا همیشه پروانه ست

فروغ انجمنی یا محمد بن علی!

حسینی و حسنی یا محمد بن علی!

صلابت علوی در نگاهتان جاری	تویی که جلوه زیبای فاطمی داری
رسیده از تو احادیث کاملاً متقن	شکوه علمی و سر خط هر چه اخباری
حضور جهل به پایان رسید وقتی که	تو آمدی به زمین با خروش بیداری
سلام گرم نبی را به محضرت آورد	صحابه نبوی «جابر بن انصاری»
نمی‌رسد به شناسایی تو قوت عقل	تویی همانکه فراتر ز هر چه پنداری
بگو که می‌رسم از فرش تا به عرش بقیع	به التماس دل من فقط بگو «آری»

بها گرفته تعالیم شیعه با یادت

من و حواله عیدی روز میلادت

جواب این همه آوای ربنا با توست	اجابت نفس هر دعای ما با توست
محبتی که تو داری قدم قدم با ماست	حوائج همه بی‌قرارها با توست
همیشه گریه به عشق نگاهتان با ماست	همیشه پاسخ این بغض بی‌صدا با توست

گدایی از تو در این خانه کرم با ماست
 شبیه شمع برای تو سوختن با ماست
 حسین گفتن و با گریه سر شدن با ماست
 جواب خواهش هر شخص بینوا با توست
 بقیع بردن هر فرد مبتلا با توست
 جواز دیدن ایوان کربلا با توست
 دلم پریده ز سینه به سمت شش گوشه
 مرا ببر ز مدینه به سمت شش گوشه

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

بیا به پای دل خود سفر کنیم امشب
 خدا به زین عبادش عطیه‌ای بخشید
 بیا سلام و درود و تهیّت خود را
 در آسمان و لا مهر و مه هم آغوشند
 دگر به دیدن باغ بهشت حاجت نیست
 برای این که بگیریم عیدی از زهرا
 بیاس مقدم دریا شکاف علم و کمال
 شب ولادت او در مدینه جشنی نیست
 تمام فرصت ما وقف خدمت بر اوست
 اگر که چشمه‌ای از معرفت شود پیدا
 کنار خرمنی از عشق او بیا بنشین
 بگو به خلق وفائی ز جای برخیزد
 ز کوچه‌های مدینه گذر کنیم امشب
 بیا تمام جهان را خبر کنیم امشب
 نثار این پدر و این پسر کنیم امشب
 بیا نظاره شمس و قمر کنیم امشب
 اگر به باغ ولایت نظر کنیم امشب
 سزد ارادت خود بیشتر کنیم امشب
 ز اشک شوق نثارش گهر کنیم امشب
 بیا ز غربت او دیده تر کنیم امشب
 چه حاجت است که کار دگر کنیم امشب
 نهال مهر و را بارور کنیم امشب
 که فکر توشه راه سفر کنیم امشب
 لباس خدمت بر او به بر کنیم امشب

شاعر: محمد حسین رحیمیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

رسیده ماه رجب در سرم هوای مدینه نوشته‌اند دوباره مرا گدای مدینه
 گرفته است بهانه دلم برای مدینه فدای چار امام گره گشای مدینه
 کبوتر دل من تا بقیع گشته مسافر
 سلام مقصد پنجم! سلام حضرت باقر
 نبود این دل ما حیدری اگر تو نبودی نبود روزی ما نوکری اگر تو نبودی
 نداشت دین خدا لشکری اگر تو نبودی نداشت جسم تشیع سری اگر تو نبودی
 بزرگ و کوچک ما زیر دین راه نجات
 غلام حیدر و زهرا شدیم با زحمات
 تویی همان که پیمبر رسانده است سلامت تویی که درک خلاق نمی‌رسد به مقامت
 شبیه زینب کبری حماسه داشت کلامت شده است منبر روضه حیات بخش ز نامت
 همیشه کرده حدیث تو گرم روضه ما را
 نتیجه‌های تلاش توایم و صداقت آقا
 امام پنجم عالم، امید پنج تنی تو بزرگ‌تر ز تمام تصورات منی تو
 فدای عزم بلندت، امام بت شکنی تو خودت بگو بنویسم حسین یا حسنی تو
 تویی که وارث جمع فضائل حسنینی
 امام امتی و میوه دل حسنینی
 همیشه مثل حسن بود عادت تو کرامت زبانزد است در عالم همیشه جود و عطایت
 بزرگواری و دارد فقیر پیش تو حرمت و در مرام شما نیست دین به غیر محبت
 تو و کرم، تو و بخشش، تو و عطای فراوان
 همیشه لطف تو آقا شده است شامل مهمان

تویی که حاصل عمرت همه معارف دین است به زیر پرچمت آقا کسی که سایه نشین است
 به دست او رگ خواب همه زمان و زمین است بقیع بی حرمت هم بهشت اهل یقین است
 به رغم خواسته منکران اصل ولایت
 حرم نداشتنت هم نکرد کم ز مقامت
 تو یادگار شهید غروب حادثه‌هایی تو در تمامی حالات، یاد کربلایی
 ز کودکیّت تو دل‌تنگ سیدالشهدایی تو داغدار امام مُرَمِّلِ بِدَمایی
 چهار سالگی‌ات را نمی‌بری دمی از یاد
 رقیه بین خرابه جلوی چشم تو جان داد

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ولی الله کلامی

صفای طیبّه دارد صفای ماه رجب که عالمی شده مست از دعای ماه رجب
 ولادت سه امام و رسالت نبوی فزوده بر برکات و صفای ماه رجب
 مقام و منزلتش نیست کمتر از رمضان بلند باد شکوه نوای ماه رجب
 بخوان ترانه یا ذوالجلال و الاکرام که مشکلت بگشاید خدای ماه رجب
 به روز اول این مه ولادت باقر شدست موجب عزّ علای ماه رجب
 به روز دهم امام جواد آمده است به پاسداری رحمت سرای ماه رجب
 به سیزدهم مه از فروغ روی علی جلا گرفته رخ دلگشای ماه رجب
 به بیست و هفتم مه بعثت رسول خدا به حق شده سبب اعتلای ماه رجب
 بخوان نماز و مناجات کن به خلوت شب که بهرمند شوی از عطای ماه رجب
 شبی خوش است (کلامی) برات می‌بخشند به حرمت صلوات ودعای ماه رجب

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: علیرضا وفاپی

تا آسمان چشم گشودی شهاب ریخت	از قرص ماه چهره تو آفتاب ریخت
جای نزول آیه باران شراب ریخت	روزی که آمدی به گمانم، ز آسمان
گویا که جبریل ز چشمش گلاب ریخت	وقتی که آمدی به زمین، پشت پای تو
روی سر عدوی تو باید عذاب ریخت	خاک قدوم خادم تو طوطیای چشم
از هر کلام درس تو صدها کتاب ریخت	تو پای درس مکتب سجاد بوده‌ای

هرکس که شیعه است یقین مذهبی ز توست

حتی رئیس مکتبمان مکتبی ز توست

گرد و غبار، زهره و ناهید می‌شود	ذره به لطف چشم تو خورشید می‌شود
در بارگاه قدس تو امید می‌شود	هر نا امیدی از طرف خلق می‌رسد
چون که فنای راه تو، جاوید می‌شود	خوشبخت آن کسی ست که در سایه شماست
از عارفان خطّه توحید می‌شود	چشمان تو به گبر بیفتد بدون شک
از دل به غیر یاد تو تبعید می‌شود	وقتی که جاری است به لب اسم اعظمت

من در رکاب غیر تو زانو نمی‌زنم

غیر از شما به هیچ کسی رو نمی‌زنم

تو هفتمین سفینه دریای عصمتی	تو پنجمین نتیجه نخل امامتی
مثل پدر بزرگ خودت با صلابتی	آئینه تمام نمای حسینی و ...
هر آنکسی که داشته یک جو لیاقتی	خود را به خادمان تو منصوب می‌کند
از دامن تو هر که بگیرد به راحتی	اینگونه نیست قاعده انتخاب‌ها
من آرزو به دل شده‌ام از زیارتی	روز ولادت تو شب آرزوی ماست

ای پنجمین شمایل مولا خوش آمدی

هم بازی رقیه، به دنیا خوش آمدی

از خاطرات آن سفر پُر بلا بگو	هم بازی رقیه تو از کربلا بگو
در آن غروب بهت گرفته چه دیده‌ای	از اضطراب دختر خیرالنسا بگو
هم سن و سال‌های تو در خیمه سوختند	از گوشواره‌های همان بچه‌ها بگو
پای برهنه روی مغیلان دویده‌اید	مقتل بخوان و اندکی از ماجرا بگو
گر چه مکدرید از آن مجلس شراب	از داستان آن سر و طشت طلا بگو

بر شانه بار داغ بلا را کشیده‌ای

از خیزران و آن لب و دندان چه دیده‌ای

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: اسماعیل تقوایی

اول ماه رجب در خانه زین العباد	هرکه بینی شاکرست و هرکه بینی هست شاد
آمده دنیا گلی از گلشن آل رسول	بر حسین و برحسن سبطی عزیز و پاکزاد
باقر علم نبی همانم پیغمبر بُود	روی او بوسد حسین بن علی باب المراد
مطلعی زیباست بهر ماه پُر فیض رجب	روز میلاد علی مرتضی آرد به یاد
قدر زر زرگر شناسد قدر باقر را رسول	چون سلامش داده آن پیغمبر نیکو نهاد
می‌شکافد هر علمی را به دوران خودش	عالمان دهر در کوی علومش خانه‌زاد
همره بابای خود کربلایی می‌شود	راه عاشورائیان را می‌دهد او امتداد
پنجمین ماه درخشان ولایت می‌شود	یاد بادا آن امام عاشقان را، یاد باد
شیعیان شادان همه در زادروز باقرند	رونق شادی بود بازار غم باشد کساد

شاعر: مهدی قاسمی

قالب شعر: مخمس

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فععلن

طلوع صبح رسید و غروب شب آمد دوباره جان غم و غصه‌ها به لب آمد
به شادمانی زهرا دگر رجب آمد به روز اول آن یک امام آمده است

امام باقر علیه السلام آمده است

به باطن دل مجنون سرور ظاهر هست خوشا به حال کسی که ز شوق زائر هست
که دین ما همه احیا ز قَال باقر هست دوباره ماه رجب، روح عشق خالص شد

(ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد)

به عرش و فرش ز حُسن امام ما سخن است پدر حسینی و مادر سلاله حسن است
و دیدن حرمش آرزوی قلب من است کریم‌زاده رسید و غلام‌زاده شدیم

همه اسیر دم این امام زاده شدیم

عزیز کرده دادار حضرت باقر شفیع خلق گنه‌کار حضرت باقر
شبیه حیدر کرار حضرت باقر عزیز حضرت سجاد، بهترین حصنی

محمد بن علی الأمان و أدركنی

تو پنجمین ولی الله اعظمی آقا تو آسمانی و سایه فکنده‌ای بر ما
شکافتی تو به نورت علوم عالم را که شیعیان ز کلام تو تقویت شده‌اند

زُراره‌ها به مرام تو تربیت شده‌اند

خدای فقه و کلام و شریعت و منبر رسیده بر تو ز جابر سلام پیغمبر
ز درس و بحث خودت عالمین را آخر رهایی از غم و هجران ترس میدادی

به هر دو عالم امکان تو درس میدادی

تو با تمام غریبان چه آشنا هستی امیر ما، پسر سیدالبکا هستی
تو یادگار غریبی کربلا هستی تو شاهد غم و اندوه بی‌حسین هستی
تو راوی شرر درد زینبین هستی

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد رضا براتی

قوام هستی محیط امکان	بلوغ خلقت شکوه ایمان
فروغ توحید دلیل سرمد	بیان وحدت لسان برهان
بهشت رحمت صفای جنت	بهار طوبی جمال یزدان
امام باقر که فیض وافر	دهد کلامش به علم و عرفان
که را شناسد جهان تحقیق؟	که برتر از او کشیده ایوان
بدست سبزش ریاض دین را	نموده خرم چنان گلستان
بداده قولش کلام حق را	هزار تفسیر هزار عنوان
پناه قرآن ز کفر و باطل	ز کفر و باطل پناه قرآن
ولادتش را عنایتی دان	به اهل تقوی به اهل ایمان
به شاد باش دل پیمبر	دلی نباشد که نیست شادان
مرا ز شوق است نوای شادی	چنان که بر شاخ هزار دستان
ترانه خیزد ز تار و پودم	قصیده ریزم ز جوهر جان
به هر که بینم چو نای مطرب	بود خوش آوا بود غزل خوان
موالیان را بشارت این روز	معاندان را عذاب نیران
به یمن میلاد و زاد روزش	نوای شادی رسد به کیوان
به مدح پنجم ولی مطلق	من این قصیدت برم به پایان

وزن شعر: مفاعن مفاعن مفاعن فعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: غلامرضا سازگار

ز یازده مه دیگر تو را سلام سلام
 فروغ حُسن خدا از جمال چار امام
 کدام ماه، چنینش سعادت است و مقام؟
 امام پنجم ما شد ولادتش اعلام
 که عطر باغ حسینی از او رسد به مشام
 امام باقر پنجم وصی خیرالانام
 امام باقر یعنی تمامی اسلام
 امام باقر یعنی نظام هفت نظام
 امام باقر یعنی رسول خون و قیام
 که راست زهره که در مدح او کند اقدام؟
 نفس به دوستی او برآورند مدام
 می حلال بهشتی به انبیاست حرام
 پر ملائکه گردیده حَلَّهٔ احرام
 بیا شراب محبّت مرا بریز به کام
 به جز به دوستی اش دل نمی شود آرام
 شود به امر غلامش سمند گردون، رام
 به یک نظارهٔ او خلق، می شوند «هشام»
 گرفته علم، زلب های جانفزایش کام

هلال ماه رجب! ناز کن به ماه تمام
 سلام بر تو که در دامن تو می تابد
 ولادت دو محمد، ولادت دو علی
 چه ماه روح فزایی که در نخستین شب
 خدا به فاطمه بنت حَسَن گلی بخشید
 امام باقر یعنی محمد دوم
 امام باقر یعنی حقیقت قرآن
 امام باقر یعنی بهشت هشت بهشت
 امام باقر یعنی امام علم و عمل
 مگر امام چهارم مدد کند، ورنه
 زجان و دل ملک و جن و انس و حور اینجا
 اگر از او نستانند جام در صف حشر
 به زائران حریمش در آفتاب بقیع
 ز تشنگی جگرم شعله می کشد ساقی
 به غیر بغض عدویش ره نجاتی نیست
 عجیب نیست اگر در تمام حادثه ها
 به یک اشارهٔ او عالمی «زراره» شوند
 ستانده روح، ز گفتار روح بخشش، روح

پی زیارت قبرش ملک شوند اعزام	مگو در حرمش بسته روز و شب، که ز عرش
چگونه از حرمش نور می‌ستانند وام	نگو چراغ ندارد ببین که هر شب، ماه
کلام اوست به کلّ علوم، جان کلام	کمال اوست به چرخ کمال، اوج کمال
شفا گرفته ز خاک درش خواص و عوام	پناه بُرده به درگاه او صغیر و کبیر
سلام داده محمد به آن امام همام	هنوز پای به مُلک وجود ننهاده
که شد به دیده او شام، تیره‌تر از شام	چهار ساله خروشید آن چنان به یزید
"اگر غلام درش خواندش غلام غلام	به شاهی دو جهان ناز می‌کند" میثم

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: سید هاشم وفایی

خورشید منوری به دین بخشیدند	بر چمبر علم و دین نگین بخشیدند
امشب به امام ساجدین بخشیدند	یک دسته گل ز گلشن سبز بهشت

یک صفحه ز دیباچه هستی خواندند	از عرش حدیث حق پرستی خواندند
در باغ جنان سرود مستی خواندند	وقتی که شکفت امام باقر چون گل

بر عرش بلور نور آویخته‌اند	امروز که عرشیان برانگیخته‌اند
یک باغ گل محمدی ریخته‌اند	در مقدم باقر العلوم از فردوس

سرمستی و میل از تو گفتن دارد	با عطر تو گل شوق شکفتن دارد
این دل هوس مدینه رفتن دارد	ای باقر علم نبوی در شب عید

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: مهدی مقیمی

بر شراب طهور مهمانند	ساقی و جام هر دو خندانند
آسمان و زمین چراغانند	ظلمت و تیرگی روند از یاد
یکسره این یکاد می‌خوانند	بر جمالش فرشته‌های خدا
لحظه‌ای زان جمال بی‌مانند	مادرش چشم بر نمی‌دارد
سر فرو بُرده در گریبانند	مهر و مه هم ز شرم ماه علی
صاحب هر چه علم می‌دانند	عالمان جهان، همه او را

نور تابان عشق شد ظاهر

چشم حق تا ابد بر او ناظر

هرچه عرشی به خدمتش حاضر	هرچه فرشی ز قدر او حیران
هر زبانی به وصف او قاصر	هر نگاهی به سمت او خیره
او به هر غیر ممکنی قادر	او به هر علم و علتی عالم
شمع جانها محمد باقر	کیست آنکس که وصف او این است

نور تابان عشق شد ظاهر

چشم حق تا ابد بر او ناظر

پنجمین رهبر و ولی و امام	بحر علم تو رونق اسلام
بهر پابوسیت روانه مدام	قدسیانند از سما به زمین
بوی فردوس می‌رسد به مشام	هر کجا نام نامیت ببرند
خاتم الانبیا رسانده سلام	ای که بر تو، توسط جابر

نور تابان عشق شد ظاهر

چشم حق تا ابد بر او ناظر

شاعر: محسن راحت حق قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

اول ماه رجب، شوکت‌مان پاینده با قدم تو شده دولت‌مان پاینده
روز میلاد تو نعمت همه جا گسترده و پس ازین شده است نعمت‌مان پاینده
پنجمین آیه توحید عجب آقایی با کلام تو شده عزت‌مان پاینده
باقری، بحر شکافنده علمی نوری در پناهت همه قیمت‌مان پاینده

«پنجمین بیت به انفاس شما می‌بالد»

«بر تو والله که ختم النجبا می‌بالد»

آمدی آمدنت عشرت ما کامل کرد نفس قدسی تو هیبت ما کامل کرد
باقر علم نبوت چقدر مواجی گفته‌های تو همه صحبت ما کامل کرد
رو به تو مثل گدا زار و پریشان بودیم کرم و بخشش تو حیرت ما کامل کرد
ما کجا گفتن از مدح و ثنایت آقا آمدی آمدنت مدحت ما کامل کرد

پنجمین بیت بنام تورقم خواهد خورد

«هرچه جرم است به دست تو قلم خواهد خورد»

مطلع ماه رجب از کرمات لطفی کن از همان سفره پُر از نعمت لطفی کن
نامه‌ام پُر شده از جرم و خطا مولا جان حضرت مهر و وفا با قلمت لطفی کن
مثل یک مُرده‌ای افتاده‌ام از پا بنگر ای مسیحای محمد به دمت لطفی کن
گرچه در خاک بقیع قبر و مزارت خاکی‌ست بهر دیدار حریم حرمت لطفی کن

«پنجمین بیت به شوق تو صفا می‌یابد»

«شیعه با حرف و حدیث تو بقا می‌یابد»

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: مخمس

شاعر: امیر عظیمی

شب است و باز، مبارک شبی است؛ ای ساقی
فرشته عشق نداند که چیست، ای ساقی

به کام شیعه زین العباد، زمزم ریز

خدا به شهر مدینه، دوباره عزّت داد
و نور فاطمه را پنج دفعه، حرکت داد

امام باقر امت، نزول فرموده

شکست پوزه شیطان، فرشته غالب شد
به خاک خانه سجاد، سجده واجب شد

پیمبران، همه تبریک گوی سجادند

ز شاه راه نبوت، مسیر و جاده وحی
محمد بن علی، پنجمین نواده وحی

بدون باقر و صادق، چه دین و آیینی؟!

خبر دهید که آمد تجسم کوثر
به خصم حضرت حیدر، بگو: «هُوَ الْأَبْتَرُ»

و «قال باقر» شیعه تمام اسلام است

حدیث از لب لعلش، شنیدنی است فقط
درون مدرسه اش، درس خواندنی است؛ فقط

درون مکتب باقر، "کلیم" دانشجوست

به لطف حضرت باقر، علوم؛ احیا شد
تشیع از کمک و دستگیری اش، پا شد

هزار قاضی و بهجت به او بدهکارند

خدا کند که من امسال، زائرش باشم به کوری سلفی ها، مسافرش باشم
 به اعتکاف حریمش، مجاورش باشم بقیع؛ تربت باقر، دل پُری دارد
 نه شمعی و نه چراغی، نه زائری دارد
 به یاد کودکی او، بگو: سلام حسین!
 تو رفتی و چه کشیدند، عمه هام، حسین!
 سلام عمه، سه ساله؛ رقیه معصوم
 «سلام جدّ غریبم، سلام، امام حسین!

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: حبیب الله چایچیان

شد نور علوم نبوی بر همه ظاهر
 گردید عیان ماه تمام از رخ باقر
 این نور که نورانی از او گشته ضمائر
 کآورده پدید این مه تابنده باهر
 بوده است لقب‌های دگر، هادی و شاکر
 جان و تنش از «یُذهَبْ عنکم» شده ظاهر
 گفتار حکیمانه او زیب منابر
 از یک نظرش دیده اعمی شده باصر
 با چشم بصیرت نگاهش کرد چو "جابر"
 شد بارور از او شجر دین و شعائر
 خوش آن که به سوی حرمش گشته مسافر
 هر کس به حرم خانه او گشت مجاور
 چون، قصّه بلند است و زبان، الکن و قاصر

از روشنی طلعت رخشنده باقر
 در اوّل ماه رجب از مشرق اعجاز
 منشق شده از نور علیّ بن حسین است
 بر فاطمه بنت حسن بس بُود این فخر
 «باقر» لقب و کنیه «ابو جعفر» و او را
 از هر بدی و عیب و زلل اوست مبرّا
 دریای علوم است و زُداینده او هام
 از یک نفسش زنده کند صد چو مسیحی
 یاد آمدش از چهره تابان محمد
 عالم همه شد روشن از آن نور خدائی
 خوش باد، زمینی که هم آغوش شد او را
 دیگر غمی از محنت ایّام ندارد
 وصفش نتوان گفت حسان با سخنی چند

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: رضا رسول زاده

نوری آمد وجود من گم شد	چشم من باز پُر تلاطم شد
شُرشر اشک روی گونه من	شد سرازیر و قدر یک خم شد
گریه از شوق چه صفا دارد	شب میلاد نور پنجم شد
اشک اذن دخول ما بود و	در که وا شد دم تبسم شد
محرم اهل بیت اگر شده‌ایم	همه از یک دعای خانم شد

شکر، یا فاطمه و یا فاطر

شکر، هستم غلام تو باقر

در رحمت دوباره وا شده است	میزبان دلم خدا شده است
بار دیگر میان بیت وحی	آیه نور رو نما شده است
سجده‌ام را کسی نماند که ندید	سِرّ توحید بر ملا شده است
دسته‌های فرشته می‌بینم	در مدینه برو بیا شده است
پشت یک خانه‌ای شلوغ شده	خبری بین کوچه‌ها شده است

رنگ پنجم به روی بوم آمد

حضرت باقر العلوم آمد

نذر چشمان تو جوانی من	به فدای تو زندگانی من
زیر پایت بگو که سر بزند	هرکسی خواست از نشانی من
عرض تعظیم پیش قد تو شد	علت قامت کمائی من
من ندارم که هیچ چیز از خود	همه از توست هست فانی من
هست " آقا مرا دعایم کن "	از دعا‌های آسمانی من

در هوای شما نفس زده‌ام

غصه‌ها را ز سینه پس زده‌ام

فصل سبز بهار عرفانی	تو همان چشمه سار عرفانی
جلوه گاه مدار عرفانی	در مقام رفیع اخلاقی
سخنت پُر ز بار عرفانی	ای سر آمد به علم و دانش ها
از تو آموزگار عرفانی	چه احادیث که به جا مانده
در میان تبار عرفانی	قبل تو این چنین ظهور نبود

جایگاه علوم و دانش تو

شاهکاری به آفرینش تو

زائر کوی مادرت باشم	می شود سائل درت باشم
پَر زَنَم من کبوترت باشم	می شود در هوای خاکی تو
سر قبر منوّرت باشم	می شود در بقیع، غربت محض
روضه خوان در برابرت باشم	یاد آن خاطرات کودکی ات
و اسیری خواهرت باشم	یاد طفلی دو ساله بودن تو

عمه های چقدر کتک خوردند^۱

و شما را چقدر آزدند

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و همچنین عدم رعایت توصیه های علما و مراجع حذف شد، در بحث غارت معجزها دو نکته مهم باید مورد توجه قرار بگیرد ۱- موضوع غارت معجز بر فرض بر اینکه صورت گرفته باشد با آنچه متأسفانه بصورت عام در اشعار آورده می شود بسیار متفاوت است، لازم است بدانیم در عرب آن زمان قسمتی از حجاب زنان (معجز)، پارچه ای بوده که در مقابل صورت قرار می گرفته و این جزء حجاب بوده است؛ همچنان که هم اکنون نیز در عراق، عربستان و بسیاری از کشورهای اسلامی این گونه حجاب دارند، از این رو حضرت زینب سلام الله علیها در خطبه اشان در مجلس یزید فرمودند: «وَأَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُو بَيْنَ الْأَعْدَاءِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ؛ دختران سول خدا را با صورت باز، شهر به شهر در معرض دید مردم قرار دادی! لذا آنچه در غارت معجزها مطرح است حذف این رو بند صورتها بوده است نه اینکه نعوذ بالله اهل بیت کشف حجاب شده اند همچنان که حضرت زینب سلام الله علیها هم بر همین موضوع اشاره می کنند که خود این نیز مصیبت بسیار بزرگ و دردناکی است ۲- گفتن و یادآوری غارت معجزها حتی در حد همان رو بند صورت شایسته و سزوار اهل بیت نیست!!! آیا اگر خود ما روزی ناموسمان به هر دلیلی همچون باد و... برای لحظاتی نتوانند حجاب خود را حفظ کنند آیا دوست داریم که یکسره به ما متذکر شوند که در فلان روز چادر خواهر، مادر و یا همسرمان را باد برده و آیا ما از تکرار این حرف ناراحت نمی شویم؟؟ پس به هیچ وجه شایسته نیست این فاجعه تلخ را حتی بر فرض صحت آن بازگو و تکرار کنیم!!!

معجز عمه های تو بردند و شما را چقدر آزدند

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ماه رجب سلام! که ماه محمدی یادآور شکوه گلستان احمدی
 آئینه‌دار نور خداوند سرمدی از شرق رحمت ازل باز سر زدی
 ماه تو نور بر دل اهل نظر دهد
 میلاد چار حجت حق را خبر دهد
 آغاز ماه تو که به نام پیمبر است میلاد پنجمین ولی‌الله اکبر است
 کز چار بحر نور، فروزنده‌گوهر است نجلِ دو فاطمه، خلفِ پاک حیدر است
 بعد از علی، محمد اوّل وجود اوست
 ذکر ملک همه صلوات و درود اوست
 این باقرالعلوم خداوند سرمد است این آفتاب حُسن خدا، وجه احمد است
 مولای من محمد آل محمد است گیتی ز مقدمش همه خُلد مُخلّد است
 بر خلق سایه کرمش مستدام باد
 از شخص احمدش صلوات و سلام باد
 جدش بود حسین و، حسن جد دیگرش سجاد باب و بنت حسن نیز مادرش
 دانشوران دهر، همه بنده درش جاری ز لعل لب همه جا درّ و گوهرش
 بگذاشت پا به عالم هستی، سرم فداش
 تنها نه جان و سر، پدر و مادرم فداش
 در قدر و در مقام، حسین است این پسر سر تا قدم تمام، حسین است این پسر
 در علم و در قیام، حسین است این پسر آئینه امام حسین است این پسر
 بستان حکمت ازل در ضمیر اوست
 دانش به هر کجا که نهد پا، سفیر اوست

گاهی به عرش زمزمه حکمتش به گوش گاهی به باغ، بیل کشاورزی اش به دوش

گه با کلام داده به اهل کمال، نوش اهل کلام یکسره در محضرش خموش

دریا ز چشمه دهندش موج می زند

آیات وحی در سخنش موج می زند

ای اصل دین ولای تو یا باقرالعلوم وی ذکر حق ثنای تو یا باقرالعلوم

وی عرش، خاک پای تو یا باقرالعلوم جان جهان فدای تو یا باقرالعلوم

مهر تو جان جان صلات و صیام من

پیوسته وقف تو، صلوات و سلام من

ای شیعه را به مهر شما اقتدارها ماه رجب گرفته ز تو اعتبارها

خورشید بر درت یکی از جان نثارها گردند دور کوی تو لیل و نهارها

هر لحظه در بقیع تو صد کاروان دل است

هر جا، روم مزار توأم شمع محفل است

من کیستم که خاک سرای شما شوم؟ لب واکنم، قصیده سرای شما شوم

یا مفتخر به مدح و ثنای شما شوم باشد که تا گدای گدای شما شوم

لال است در ثنای تو مولا زبان من

تو وصف خود بگوی ولی با زبان من

وقتی عدو به حضرت تو گفت ناسزا با حُسن خلق و با گل لبخند از ابتدا

کردی به پاسخ از دل و از جان بر او دعا این است قدر و منزلت و عزّت شما

تنها نه اینکه نام تو از من ربوده دل

خُلق محمّدیت ز دشمن ربوده دل

ای بر تو از خدا و رسولش سلام‌ها اهل کلام را ز کلامت کلام‌ها
 بیچاره و ذلیل مقامت «هشام»‌ها در پنجه‌ تو از همه دل‌ها زمام‌ها
 توحید زنده از نفس صبح و شام تو
 اسلام فخر کرده به نطق «هشام» تو
 تو خلق را مطاعی و خلقت مطیع تو برتر ز اوج وهم، مقام رفیع تو
 پیران عقل یکسره طفلِ رضیع تو فردوس گشته خاک‌نشین بقیع تو
 «میثم» اگر قصیده سرای شما شده
 مشمول بذل و لطف و عطای شما شده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: هستی محرابی

چون حسین باشد سهیم حوضِ کوثر از حسن می‌شود اینجا پسر از او و دختر از حسن
 چونکه باشد باقر از سیبِ گلابِ فاطمی نیمه‌ای هست از حسین و نیمِ دیگر از حسن
 گرچه می‌باشد حسین بابای زین العابدین باز او دارد عروسی مثلِ کوثر از حسن
 با دو خورشید از قضا سر می‌زند ماهِ تمام امتنان دارد بسی اینجا برادر از حسن
 بر هدایت بر بشر، گو چارده نور آمده نه فروغِ سرمدی باشد معطر از حسن
 امتدادِ نور قطعاً صورتی جز نور نیست پس چه فرقی گر نشد جنسِ مذکر از حسن
 می‌شود باقر همان بحر العلوم شیعیان او که باشد وارثِ محراب و منبر از حسن
 راضی و خشنود باشد زین قرابت تا ابد قلبِ زهرا و علی و هم پیمبر از حسن!

شاعر: عباس عنقا

قالب شعر: ترجیع بند

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

پنجمین حجّت خدا باقر	مظهر ذات کبریا باقر
قرّة العین حضرت سجاد	چون پدر صاحب لوا باقر
نور پاک محمد است و علی	گوهر قلزم ولا باقر
وارث گنج حکمت و عرفان	عالم علم اوصیا باقر
جانشین و وصی پیغمبر	نور چشمان مرتضی، باقر
منبع جود و لطف و احسانست	میر و سر حلقه سخا باقر
کام جان ها ز نام او شیرین	درد ما را بود دوا باقر
زد قدم از شرف به ماه رجب	وارث نور هل آتی باقر
کرده در بر لباس امکانی	زد به سر تاج انما باقر
این شنیدم که بلّلی عاشق	بر سر شاخه زد نوا باقر

کامد ای عاشقان زمان طرب

خیز و شادی نما به ماه رجب

نور او نور روی پیغمبر	برگزیده، چو مصطفی منظر
خوی پاکیزه اش پسند خدا	همچو مرآت ساقی کوثر
چهره اش همچو چهره زهرا	به درخشش به زهره احمر
خرّمی از وجود او پیدا	بلکه مینوی حضرت داور
حُسن او در کمال حُسن حسن	خیره در سیرتش هماره نظر
در شجاعت حسین کرب و بلا	در سخاوت چو بحر پُر گوهر
هر چه گویم به وصف او قاصر	من چه خوانم به مدح آن سرور

گوهر بحر معرفت باقر به جمیع صفات حق مظهر
روز میلاد آن امام همام کام ما پُر بود ز شهد و شکر
بر لب جمله شیعیانش بود این سخن نیمه شب به وقت سحر

کامد ای عاشقان زمان طرب

خیز و شادی نما به ماه رجب

طور دل شد به مهر او سینا دیده از توتیای او بینا
بر کف ما ز حُبّ او ساغر جمله سرمست آن می مینا
دل ربوده ز عارف و عامی کس ندیده چنین رخ زیبا
در رُخش گر نظر کنی بینی جلوه ذات حق بود پیدا
پنجمین شمس آسمان ولا هفتمین نور طلعت غبرا
عرش و کرسی به نور او قائم عالم از یمن حضرتش بر پا
شاد و خرم بود از این مولود نه زمین بلکه عالم بالا
جانشین پیمبر خاتم بر همه خلق رهبر و مولا
پرچم افراز دین و قرآنست عالم علم علّم الاسما
ذکر و تسبیح دوستانش هست زیر لب دم به دم چنان عنقا

کامد ای عاشقان زمان طرب

خیز و شادی نما به ماه رجب

حجّت حق امام دین باقر بر همه کار انس و جان ناظر
مشکلات جهان از او آسان در مصائب به امر حق صابر
هر کجا عاشقی برد نامش بی گمان در برش بود حاضر

چشم او چشم خالق اکبر	بر همه آفرینش او باصر
گیسوانش کمند طایر جان	دیدگانش دو جادوی ساحر
در مقامش زبان بود الکن	در مدحش قلم بود قاصر
می‌رساند سلام پیغمبر	بر چنین رهبر جهان جابر
غم ز خاطر برون کند مهرش	شادمان می‌شود از او خاطر
به ظهورش ظهور حق پیدا	ز وجودش خدا همی ظاهر
گوید این نکته را ز روی شرف	گاه بی گاه خامه شاعر

کامد ای عاشقان زمان طرب

خیز و شادی نما به ماه رجب

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: چهار پاره

شاعر: رضاترابی

علم الهی به زمین آمده	راوی و علامه دین آمده
حضرت باقر العلوم خدا	بهر نجات مسلمین آمده
بوی خوش وارث دین آمده	عزیز زین العابدین آمده
مژده دهید به شیعیان علی	نتیجه حبل المتین آمده
چهره او چهره پیغمبر است	گفته او حرف دل حیدر است
بی مثل است بی مثل است علم او	علم علی علم نبی از بر است
سینه او بوی خدا می دهد	هر سخنش نشانه ها می دهد
کن طلبش زین شب میلاد او	چونکه برات کربلا می دهد

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

برخیز نگارا که بهار طرب آمد عید عجم و جشن نشاط عرب آمد
از کثرت انوار یکی روز و شب آمد پایان جمادی شد و ماه رجب آمد
ماهی که شود مُلک جهان خُلد مُخلّد
از یُمن قدوم دو علی و دو محمد
بر اهل ولا عید مؤید شده امشب در جلوه رخ داور سرمد شده امشب
لبخند عیان بر لب احمد شده امشب میلاد همایون محمد شده امشب
در دامن خورشید، عیان قرص قمر شد
فخر دو جهان سید سجاد پدر شد
امشب صدف بحر ولایت گهری زاد یا دُخت حسن فاطمه، زیبا پسری زاد
در خانه خورشید ولایت قمری زاد یا بار دگر آمنه پیغامبری زاد
این است که دو فاطمه را نور دو عین است
پور دو علی باشد و نجل حسنین است
این گوهر یکدانه دریای عقول است در مکتب دین دوستیش اصل اصول است
ماه دو علی مهر دل آرای رسول است فرزند حسین است و عزیز دو بتول است
مولای همه عبد خداوند مقام است
تا حشر امام است امام است امام است
این محور دین اختر تابنده علم است در قلب زمان نور فزاینده علم است
آورنده علم است و نماینده علم است گوینده علم است و شکافنده علم است
در کنیه ابوجعفر و باقر شده نامش
پیغمبر اسلام فرستاده سلامش

دشمن به عداوت خجل از کثرت خیرش فرقی نکند گاه کرامت خود و غیرش

جبریل امین گم شده در وادی سیرش شیرینی جان قصه شیرین عزیرش

علم همه یک قطره ز دریای کمالش

دیوانه شود عقل به توصیف جمالش

ای گوهر شش بحر و یم هفت دُر ناب ای سائل انوار رخت مهر جهانتاب

بی مهر تو طاعات، چو نقش آمده بر آب خاک قدم طفل دبستان تو اقطاب

فرزند پیمبر پدر هفت امامی

هم فرش مکان هستی و هم عرش مقامی

انوار دل از روی نکوتر ز مه تو جن و بشر و خیل ملائک سپه تو

جان همه خوبان جهان خاک ره تو شد باعث بینائی جابر نگه تو

ما را ز گنه نیست به جز روی سیاهی

ای چشم خداوند، کرم کن به نگاهی

از شوق تو چون مهر تو چون داغ به سینه چشم به بقیع است و دلم سوی مدینه

ای شمع دل پنج امین و دو امینه ما غرق به دریای گناه و تو سفینه

غرقیم ولی چشم به احسان تو داریم

با دست تهی دست به دامن تو داریم

مهر تو ثمر گشته بسی حاصل ما را حُب تو صفا داده بقیع دل ما را

وصف تو همی شور دهد محفل ما را این گونه سرشتند از اول گل ما را

تا حشر گل مهر تو روید ز گل ما

آوای تو پیوسته برآید ز دل ما

تو کعبه‌ای و کعبه گرفتار بقیعت
پیوسته ملک سائل زوَار بقیعت
جان و دل ما شمع شب تار بقیعت
تا چهره گذاریم به دیوار بقیعت
این درد فراقی که به جان است دوا کن
بر ما زره لطف گذر نامه عطا کن
ای بوسه گه یوسف زهرا دهن تو
نقل دهن ما همه نَقْل سخن تو
جان همه قربان تو و جان و تن تو
صد شکر که میثم شده مرغ چمن تو
غیر از گل مهر تو به گلزار نبوید
جز مدح تو و عترت اطهار نگوید

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: جواد حیدری

ما را گدای اول ماه رجب کرد یعنی تو را بر غیر تو غالب نوشتند روزی ماها از همین چندی گدایی است مال خودم هم نیستم مال شمایم با آبرو شد، خویش را ماه خدا کرد تو آسمان در زمین، فوق زمانی تا می نویسم یا محمد می نویسم شد سالها شهر خدا دنبال نورت^۱	مهر تو خار نخل هایم را رطب کرد آقای من مهر تو را واجب نوشتند سال هزار و سیصد و اندی گدایی است من چهارده قرن است دنبال شمایم ماه رجب تا که به تو آغوش وا کرد تو موسی دریا علم بی کرانی نام تو را همواره با مد می نویسم ای که برای مقدمت قبل از ظهورت
--	--

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

عرش الهی احترامش را فرستاد
 فرمود پیغمبر بزرگ عالمینم
 آن کس که دارای تمام حُسن من بود
 حالا حسین و مجتبی وصلت گزیدند
 ای گریه سجادهای نیمه شب ها
 تو مادری داری که مثلش هیچ زن نیست
 او همراه بابای تو کرب و بلائی ست
 در هر زمان مشغول تبلیغ خدایی
 شب می کنی تا سیدی مولا بگویی
 آنچه که زهرا مادرت دارد تو داری
 تو مثل رأس جدّ خود اعجاز کردی
 قربان اعجاز تو ای فرزند زهرا
 تو آبرو بخشی به ما ای آبرو دار
 نابودی وهابیت امید شیعه است
 باید که بر این آرزوی خود بنازیم
 همراه بابایت چهل سال و پس از آن
 تا زنده بودی آب دیدی گریه کردی
 تو روضه خوان روضه ویرانه هستی
 تو علم خود را از همه گودال داری

پیغمبر اکرم سلامش را فرستاد
 آری حسین از من و من نیز از حسینم
 آنکس حسن بود و حسن بود و حسن بود
 با وصلت باهم محمد آفریدند
 اذن دخول اول ماه رجب ها
 مانند او حتی در اولاد حسن نیست
 در عهد تو در منصب خیرالنسائی ست
 با درد هم ترویج یاد هل اتایی
 تب می کنی تا ذکر یا زهرا بگویی
 روز قیامت هم تو صاحب اختیاری
 بابی زحمت بر نصاری باز کردی
 آخر مسلمان تو شد پیر نصارا
 حاجت روامان کن که هستیم آرزودار
 روز سقوط کفر تنها عید شیعه است
 بهر تو و اجداد تو مرقد بسازیم
 بودی به یاد گودی گودال گریان
 تا کودکی بی تاب دیدی گریه کردی
 تو داغدار عمه دُرذانه هستی
 تو تا ابد بر خیزران اشکال داری

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: غلامرضا سازگار

الا که غرق در انوار ذوالجلال شویم هلال ماه رجب سر زده، هلال شویم^۱

کمال یافتۀ قلۀ کمال شویم هماره خاک قدوم علی و آل شویم

مه تجلی حُسن و جمال لمیزلی است

خجسته باد که ماه محمّد است و علی است

مه نماز و قیام و دعا و ذکر و سجود مه وصال خداوندگار حیّ و دود

مه چهار ولادت ز چار رکن وجود مه مبارک لبخند مهدی موعود

مه نزول کرامات خالق ازلی است

ولادت دو محمّد، ولادت دو علی است

طلوع این مه فرخنده می‌دهد خبری که سر زد از افق عزت و شرف قمری

و یا ز دامن دریای معرفت گهری خدا به حضرت سجاد داد گل‌پسری

که گل، زبان ملک ریختند در قدمش

اگر غلط نکنم مدح انبیاست کمش

زهی که فاطمه؛ بنت حسن؛ حسن زاده بر آفتاب خدا، ماه انجمن زاده

بگو که وجه خداوند ذوالمنن زاده و یا که نخلۀ توحید، یاسمن زاده

بهشت حضرت سجاد، لالۀ رویش

حسین بوسه زند بر جمال دلجویش

دروود اهل ولا بر شب ولادت او سلام داده رسول خدا به حضرت او

سپاه علم کشیدند صف به خدمت او عنایت و کرم و لطف و جود، عادت او

۱. با توجه به اینکه طبق کتب جلاءالعیون ص ۶۸۳، کشف الغمه ج ۲ ص ۳۱۸، اعلام الوری ص ۳۶۸، بحار الانوار ج ۴۶ ص ۲۱۹ منتهی الامال ۱۲۶۱ ولادت امام باقر در سوم ماه صفر ذکر شده است و بعضی از کتب دیگر هم اول ماه رجب را ذکر کرده اند بیت زیر را با توجه به ماه مورد

سحابِ یکسره بارنده علوم است این

محیطِ نور و شکافنده علوم است این

تمام علم ز دریای فضل اوست نمی تمام جود ز یک بذل دست او کرمی

تمام ملک خداوند بهر او حرمی تمام دهر ز عمر عزیز اوست دمی

به نقش صورت او صورت آفرین نازد

به زهد و طاعت او زین العابدین نازد

به ماه عارض و حسن و جمال او صلوات به حُسن خلق و به حُسن خصال او صلوات

به مام و باب و به آباء و آل او صلوات به علم و دانش و فضل و کمال او صلوات

چنان به پاسخ دشنام، خُلق او نیکوست

که خصم می شود از فیض یک نگاهش دوست

امیر عالم و بیل رعیتیش به دوش به شوق زمزمه اش عرشیان سراپا گوش

زند ز منطق او بحر علم و دانش جوش صدای «یارب» او از ملک ستاند هوش

دروود شخص پیمبر نثار باد بر او

سلام حضرت پروردگار باد بر او

بیا و روی ارادت ببر در این درگاه حوائج همه از باقرالعلوم بخواه

سلاله دو علی، نور چشم ثارالله دهد به دیده «جابر» شفا به نیم نگاه

چو چشم اوست همان چشم خالق دادار

به یک نظاره برآرد گل از شراره نار

ولایتش سند و ثبت دین کامل ماست گل محبتش آدم کننده گل ماست

به روز حشر ولایتش تمام حاصل ماست مزار او نه به خاک بقیع، در دل ماست

زهی کرامت آن شهریار عالم را

که برگزیده به مدح و ثنائش میثم را

وزن شعر: مفاعن فعاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: قصیده

شاعر: غلامرضا سازگار

مه نماز، مه روزه، ماه ذکر و دعاست
 مه محمد و ماه علی، مه زهراست
 فضای شامگهش بهتر از نسیم صباست
 ولادت وصی پنجم رسول خداست
 که خاک درگهش این چار امّ و هفت آباست
 تمام قرآن در مصحف رخس پیداست
 وگر به قطره نگاهی کند همان دریاست
 که خود سلام محمد سلام ارض و سماست
 شفای دیده جابر جواب آن مولاست
 پیام زنده او انقلاب کرب و بلاست
 علوم را نفسش خوشتر از دم عیساست
 که نام آن دُر مکنون دعای عاشوراست
 مزار و بارگهش در مدینه دل هاست
 علیه پور معاویه ناگهان برخاست
 بنی امیه به هر دور و هر زمان رسواست
 که نسل شان ز حرام است و اصل شان ز خطاست
 که او ز پشت پدر نبوّد و ز نسل زناست

مه رجب، مه تسبیح، ماه صدق و صفاست
 مه عبادت پروردگار حیّ و دود
 نسیم صبحگهش خوب تر ز بوی بهشت
 طلوع این مه نورانی از شب اول
 امام پنجم شیعه، محمد دوم
 تمام دانش در لوح سینه اش محفوظ
 اگر به ذره نظر افکند شود خورشید
 محمدی که محمد سلام داده بر او
 سلام را چو جواب سلام باید گفت
 قیام علمی او چون قیام سرخ حسین
 کلام اوست شکافنده تمام علوم
 دُری ز مخزن علمش به دست شیعه بود
 به کور چشمی ناباوران تیره درون
 به بزم شام که بیش از چهار سال نداشت
 بسان رعد خروشید آن چنان که هنوز
 گشود لب که یزیدا به قوم خویش مبال
 دهد به کشتن آل رسول رأی کسی

گهی به نور هدایت به خلق راهنماست
 ندا دهیم محمد امام پنجم ماست
 هنوز خُلق خوشش روح بخش اهل ولاست
 هنوز شعشعۀ دانشش به اوج سماست
 هنوز سائل درس و تعلّمش دنیاست
 از آن ولیّ الهی شنیدنش زیباست
 هر آن کسی که مسیرش ز اهل بیت جداست
 از آن جهت دل مؤمن، همیشه عرش خداست

گهی بسان رعیت گرفته بیل به دوش
 روا بود که به افلاک سر بلند کنیم
 هنوز دشمنش از عفو مانده شرمنده
 هنوز کرسی درسش بود به شأنۀ عرش
 هنوز علم به دنبال او روانه بود
 هنوز زمزمۀ قصۀ عزیز و عزیز
 خدا گواست جدا از خدا و قرآن است
 مدینۀ دل شیعه بقیع دیگر اوست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا اسماعیلی

پنجمین خورشید تا گل کرد در شبهای من
 روشنی پاشید بر آیینۀ سیمای من
 جلوه گر شد از مدینه، ماه من، مولای من
 حضرت حق گفت: او نوری ست با امضای من
 سیب شیرینی ست او از شاخۀ طوبای من
 باقر نور است، بشنو از لبش آوای من
 پنجمین خورشید، زد لبخند بر دنیای من
 ای طلوع پنجمین! ای حجت فردای من

عطر لبخند خدا پیچید در دنیای من
 آیه ای نازل شد از سمت بلوغ آسمان
 فصل وصل آمد، زمین پُر شد ز بوی ناب عشق
 عصمتی روشن تبسم کرد بر روی زمین
 وارث بوی بهشت است و خرد میراث اوست
 قاف غیرت، بحر حیرت، کهکشان حکمت ست
 فصل لبخند گل پنجم، امام باقرست
 تشنه یک جلوه از خورشید سیمای توأم

شاعر: مجتبی روشن روان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فعولن فعولن فعولن

وزیده دوباره نسیم رجب مرا خوانده حق در حریم رجب
 دلم را هوائی خوبان نمود خدای رؤف و رحیم رجب
 خدایا کمک کن که با لطف تو شوم بهره مند از نعیم رجب
 نگاهی بفرما براین روسیاه به حق نگار کریم رجب

مناجاتی ام کن در این ماه نور

مقیمم بفرما به درگاه نور

مرا شوق یاریست والا تبار امامی گرامی و زهرا تبار
 من از ایل مجنونم و دلشده و او از عزیزان لیلا تبار
 کریمی ز نسل کریمان عشق و من عاشقی مست و شیدا تبار
 نسب از دو سو فاطمی، حیدری به قربان این ماه غوغا تبار

جمال جمیلش بهشت عدن

دو جد گرامش حسین و حسن

تعلق ندارد به کس خاطر م گدای کرمخانه باقرم
 به لطف خداوند زهرائی ام خدا را براین موهبت شاکرم
 به منصب نیازی مرا نیست؛ نیست خوشم در حریم علی شاعرم
 اگرچه سرودم غزلها ولی ز وصف علی زادگان قاصرم

قلم از نفس ماند و یارم نشد

حریف نگاه نگارم نشد

سلام ای علوم خدا را امین پدر خوانده علم، حق الیقین
 اگرچه ز نسل علی آمدی محمدترینی، محمدترین

چنان فانی عشق پاکت شدم ز سرحد مستی گذشتم ببین
 مریض مریض تو عیسی مسیح مرید مرید تو روح الامین

به قربان نازی که داری شما

و آغوش بازی که داری شما

به روی اسیرت نگارا بخند بر این بینوا دیده ات را مبد
 نگاهی... که جاهلترین نوکرت ز دریای علمت شود بهره مند
 امیر رسولان به تو داده دل مرا هم امیرا فکندی به بند
 حسن زاده ای و حسینی خصال نگاهت قیامت... لبث کان قند

چه گردد از آن لب شه ذوالمنن

کلامی خصوصی بگوئی به من

من امشب ز چشم تو دم می زنم به نام نگاهت قلم می زنم
 رجب آمده غرق شور و طرب شرر بر دل و جان غم می زنم
 سراپای من غرق لطف شماس دم از حُسن صاحب کرم می زنم
 کدامین سحر می شود بنگرم کنار مزارت قدم می زنم
 ویا اینکه یک روز خوش بنگرم سر قبر پاکت علم می زنم
ضریحی نداری ز بغض عدو^۱ برای تو در دل حرم می زنم

مرا عفو کن اگر دلبرا ز اوصاف تو حرف کم می زنم

تو بالائی و ما در این قعر خاک

الا حضرت عشق روحی فداک

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ضریحی نداری نباشد غمت برای تو در دل حرم می زنم

دلم پُر شده از ولای شما سرم خاک پای گدای شما
چه دارم به جز اینکه آقا فقط بگویم وجودم فدای شما
چه می‌شد نصیب دل ما شود نسیمی ز فیض دعای شما
مبارک بود پیش من مرهم و غم و لطف زخم و شفای شما

شبم را شما نور باران کنید

مرا با نظر اهل ایمان کنید

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا باقریان

جمال ایزد مَنّان تجلا می‌شود امشب
گل زهرای مرضیه شکوفا می‌شود امشب
مدینه باز هم عرش معلا می‌شود امشب
علی بن الحسین این بار بابا می‌شود امشب
دوباره آبِ کوثر هم گوارا می‌شود امشب
چه جشنی در ثریا باز بر پا می‌شود امشب
تمام علم در یک جمله معنا می‌شود امشب
گلی زیبا به عالم باز اهدا می‌شود امشب
دو چشم مادرش آنگونه دریا می‌شود امشب
تمام شهر هم آید پذیرا می‌شود امشب
که با لبخندِ گرمش فصلِ گرما می‌شود امشب
و درد عاشقی با او مداوا می‌شود امشب
که یک غنچه ز نسل فاطمه وا می‌شود امشب

گوهر از بطن دریا تا هویدا می‌شود امشب
ملک در باغ رضوان است دست افشان، که از ره کی
به یمن مقدم باقر، امام پنجم شیعه
زمین و آسمان را نور باران کرده حق، زیرا
ملایک صف به صف استاده، در کف جام می‌دارند
علی و فاطمه بانی این جشن و سرور هستند
خدای حلم و علم و حکمت از ره می‌رسد وقتی
ز دامن عروسی پاک دامن در اذان صبح
نیازی نیست دریا موج بردارد به پای او
گدایی پشت دربِ خانه بنشسته به امیدِی
زمستان هم که باشد روزهای عاشقی گرم است
امام باقر از ره می‌رسد ظلمتِ عَدَم گردد
بشارت می‌دهد جبریل بر زهرا و بر حیدر

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: داود رحیمی

از بی‌پناهی‌ها مگو مأوی رسیده
فیض مدام از عالم بالا رسیده
آوازه‌اش تا سدره و طوبی رسیده
حالا ببیند چارمین آقا رسیده
از کوثر پُر گوهر زهرا رسیده
کارش به شاگردی این آقا رسیده
با "قال باقر" شیعه تا اینجا رسیده
از لطف و از آقایی‌اش بر ما رسیده

حرفی نزن از تشنگی؛ دریا رسیده
پیغمبر آمد خیر نازل شد از آن پس
فرخنده فیض فرّخ و فرزانه‌ای که
آن مدعی کز نسل احمد حرف می‌زد
این چارمین حیدر نصب؛ این پنجمین دُر
داعیه داری که به علمش ناز می‌کرد
با "کعب الاحبار" و "هریره" دین نمی‌ماند
لطفش همیشه شامل حال گداهاست

یا باقر العلم النبیین یا محمّد

فرقی نداری در حقیقت با محمّد

تو مثل زهرا کوثری، دنباله داری
با یک بغل نور آمدی، گرم و بهاری
با تو سر راه آمده؛ عید فراری
با آبروتر از گدایی هست کاری؟
یک آسمان لبریز حس بی‌قراری
افتاد از دستم قلم در یک کناری
در پنجره‌های ضریحی که نداری
نه سایبانی، نه چراغی، نه مزاری

دریای علمت تا ابد ساری و جاری
در جهل تاریک و خزان معرفت‌ها
مثل پیمبر دست مردم را گرفتی
وقتی تو آقای منی، در خانه تو
از تو نوشتم دفترم شد آسمانی
از تو نوشتم یادم آمد که غریبی
یک دست روی سینه و دست دگر را
از حال و روزت در بقیع آتش گرفتم

یا باقر العلم النبیین یا محمّد

فرقی نداری در حقیقت با محمّد

شاعر: محمد رضا ناصری قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

عشق آمد و خاک کف پایت طلب کرد ما را اسیر زلف سلطان عرب کرد
 برکاممان با ذکر یا مولا رطب کرد ما را گدای اول ماه رجب کرد
 با تو دوباره عاشقی از سر بگیریم
 حاشا که ما سوی در دیگر بگیریم
 ماه رجب آمد خودش را با صفا کرد ماه رجب آمد به تو آغوش وا کرد
 او جرعه جرعه آبرویی دست و پا کرد با آبرو شد خویش را ماه خدا کرد
 دروازه ماه خدا نام شما بود
 عرش خدا بر قلعه بام شما بود
 خواهم شبیه سایه افتم زیر پایت یا چون کبوتر پر بگیرم در هوایت
 صدها غزل را هدیه آوردم برایت تا که شوم شاگرد این دانش سرایت
 از لطف زهرا خادم باقر شدم من
 داده قلم دستم اگر شاعر شدم من
 با علم خود چون مرتضی اعجاز کردی جنگی دگر با دشمنت آغاز کردی
 زخم زبان ها خوردی اما ناز کردی بابی ز حکمت بر نصارا باز کردی
 پیر نصارا شد به لبخندت مسلمان
 مارا اسیر نور لبخندت بگردان
 در تشنگی هایت تو از سقا بگویی از هُرم آتش بر لب دریا بگویی
 شب تا سحر یا سیدی مولا بگویی تب می کنی تا ذکر یا زهرا بگویی
 دامن ز بوی یاس خانه بی قراری
 از مادرت ارثیه داری هر چه داری

آخر خدا بیت الحرامی را فرستاد همراه تو رکن و مقامی را فرستاد
همراه جابر احترامی را فرستاد با لحن پیغمبر سلامی را فرستاد

بر روی لب هایت فقط نور و غزل بود

این از عنایات خدای لم یزل بود

دیدم که با نازی شبیه مادر آمد او که کمان در دست سوی خیبر آمد
گفتند: محمد یا نبی دیگر آمد دیدم که باقر نه! گمانم حیدر آمد

گفتا هشام او را که از نسل بهار است

هم صاحب علم و یقین هم ذوالفقار است

فرقی ندارد پیش ما نزدیک، دوری نازم تو را که معدن علم و شعوری
تو شارح تورات و انجیل و زبوری هر پنج نوبت با خدا در کوه طوری

تو آیه های ناب قرآن کریمی

مفهوم بسم الله الرحمن الرحیمی

گفتم که آتش، در دلت آتش به پا شد بغضت پر از فریاد های بی صدا شد
در پیش چشمت سر به روی نیزه ها شد طوفان اشکت راهی کرب و بلا شد

از کودکی تا به پیری گریه کردی

عمری بر احوال اسیری گریه کردی

بر درگهت عمری پر از سوز و گدازیم دستان خالی آمده غرق نیازیم
یک آرزو مانده که بر صحنه بنازیم یک گنبد و گلدسته مخصوصت بسازیم

بر التیام زخم تو مرهم گذاریم

کنج حیاط صحن تو مریم بکاریم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: قصیده

شاعر: غلامرضا سازگار

کامد از هفت آسمان و مهر گردونش سلام
یوسف دو فاطمه نور دل خیر الانام
خود امام ابن امام ابن امام ابن امام
کعبه دل، قبله جان، رهنمای خاص و عام
از دمش جوشد کلیم و از لبش خیزد کلام
ذکر او خیزد هماره فیض او جوشد مدام
پیشتر از خلقت نورش محمد داشت نام
گه به بام آسمان خورشید را گیرد زمام
بی وجود او همه طاعات خلقت ناتمام
گیرد از او همچو پیغمبر ز زهرا احترام
دوزخش بادا حلال و جنتش بادا حرام
معرفت در پیش پای جابرش کرده قیام
روز دشمن شام گردد چون به نطق آید هشام
نیست جز آنم طریق و نیست جز اینم مرام
نطق شاگردان او چون تیغ بران در نیام
وی خلاق را به دیوار بقیعت ازدحام
جدّ و باب و مادر و آباء و اجدادت کرام
ساکنان عرش را مدح تو بر لب صبح و شام

اول ماه رجب شد جلوه گر ماهی تمام
اختر چار آسمان و آسمان هفت مهر
نسل در نسلش همه خیر الورا خیر البشر
مشعل بزم معارف باقر کلّ علوم
عالم هستی که چون لب بر تکلم وا کند
شهریار ملک امکان کز تمام ممکنات
در وجود حضرتش کلّ محمد جلوه گر
گه به نخلستان ورا بیل کشاورزی به دوش
بی ولای او همه رفتار عالم نادرست
این عجب نبود که مولانا علی بن الحسین
با ثواب خلق اگر زاهد ندارد مهر او
علم، پای کرسی تدریس او دارد جلوس
تا بود روشن چراغ علم او در سینه اش
مکتب من باقری و مذهب من جعفریست
مهر فرزندان او مانند جان در سینه ها
ای سلاطین را به سوی آستان التجا
باقر آل محمد نجل زین العابدین
رهروان فرش را مهر تو در دل روز و شب

جابر جُغفی که بحر دانشش در سینه بود
سائل کوی تو تا صبح قیامت مرد و زن
گرچه قبر بی چراغت میدرخشد در بقیع
این عجب نبود که در بازار علم و حکمت
می فروشد ناز، مؤمن بر گلستان بهشت
نی عجب ای کعبه دل در همه دوران سال
شخص پیغمبر تو را از سوی حق گوید درود
چار سالت بود با تیغ بیان و تیر علم
با بیان زنده ات در قصر بیداد یزید
تا بگویی نیست جایز در بر ظالم سکوت
از تو گشته آفتاب علم و ایمان جلوه گر
در کتاب نخل میثم سطر سطر و بند بند

بود از دریای علمت قطره ای او را به جام
تابع حکم تو تا پایان هستی خاص و عام
چون خدا در قلب مردان خدا داری مقام
راه پیمایی کند یوسف به عنوان غلام
آیدش بویی گر از خاک بقیعت بر مشام
گر طواف آرد به گرد کعبه ات بیت الحرام
جابر از ختم رُسل بر حضرتت آرد سلام
شام را کردی به چشم پور بوسفیان چو شام
یافت زخم سینه آل محمد التیام
بر تمام نسل ها از کودکی دادی پیام
وز تو باشد مکتب قرآن و عترت را قوام
وصف تو حُسن شروع و مدح تو حُسن ختام

شاعر: سید هاشم وفایی

قالب شعر: رباعی

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

بر منبر علم و دین نگین بخشیدند
یک دسته گل ز گلشن سبز بهشت

خورشید منوری به دین بخشیدند
امشب به امام ساجدین بخشیدند

از عرش حدیث حق پرستی خواندند
وقتی که شکفت امام باقر چون گل

یک صفحه ز دیباجه هستی خواندند
در باغ جنان سرود مستی خواندند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: جواد حیدری

خواهم امشب باز شیدایی کنم	از در رحمت تمنائی کنم
تا شوم دور از تمام هرچه زشت	سیر، در گلزار زیبایی کنم
گرچه خوارم، دم ز گل‌ها می‌زنم	یاد گل، یاد گل آرایی کنم
مدت کوتاه عمر خویش را	صرف خدمت نزد مولایی کنم
از همین کوتاه خدمت، تا ابد	زندگی در لطف و آقایی کنم

آمدم نوشم می از شیر و رُطب

بر در میخانه ماه رجب

ای رجب میخانه حیدر تویی	می تویی، باده تویی، ساغر تویی
طعم تو گردیده احلی من عسل	گوشه‌ای از وسعت کوثر تویی
راه درك لیلة القدر علی	بهر شیعه تا صف محشر تویی
ماه شعبان بر تو کرده اقتدا	باعث توفیق پیغمبر تویی
مطلعت زیباترین روز خداست	میزبان حجت داور تویی

حسن مطلع در تو باشد لطف یار

شد رخ زیبای باقر آشکار

او شعیب عترت پیغمبر است	باقر دریای علم داور است
مفتخر بر نام او هستیم ما	این کلام يك امام و رهبر است
اول خیر آخر خیر اصل خیر	این محمد، سفره دار کوثر است
بی روایاتی که از او آمده	دین ما تا روز محشر ابتر است

سائل علمش مراجع گشته‌اند وسعت علمش ز هر کس برتر است

او که باشد بهترین مولای من

مادرش شد فاطمه بنت الحسن

مادرش از فاطمه تصویر داشت در برش آئینه تقدیر داشت

پاک تر از آب زمزم خُلق او رزق و سهم از آیه تطهیر داشت

او که باشد دختر بیت کریم حُسن بابایش در او تأثیر داشت

نی به دامانش گرفته کودکی او به دامن خضر راهی پیر داشت

تا کند ما را غلام درگهش در نگاه چشم خود زنجیر داشت

ما غلام حضرت باقر شدیم

بر مَرام غیر او کافر شدیم

وزن شعر: مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: غلامرضا سازگار

به این شروع، درود و به این طلوع، سلام

کز او بنای فضیلت گرفت استحکام

ز مادر پدر خود سلاله دو امام

دو جد دیگر او حیدر و رسول انام

به روی دست پدر چون علی گرفت مقام

که هفت شهر فضیلت از او گرفت نظام

سلام باد بر آن دست و این چنین اکرام

شروع اول ماه و طلوع ماه تمام

خدا به حضرت سجاد داد فرزندی

محمّد بن علی، باقر العلوم که هست

که هست چارامامش پدر، دو فاطمه مام

محمّدی که محمّد سلام داده بر او

ولی حق و شکافنده تمام علوم

گرفت دیده خود را ز دست او جابر

رَوی چو جانب بیت الحرام تربت او
 دُر چهار یم و بحر هفت گوهر پاک
 امام پنجم و پنجم وصی ختم رسل
 شروع علم به او، ختم علم نیز به او
 گرفت روز ازل باقر العلوم لقب
 اگرچه بیل کشاورزی اش بود به زمین
 به پای کرسی درسش هزارها جابر
 محمد است زسرتا قدم به خُلق و خصال
 تمام شخص محمد در او خلاصه شده
 اگر به چشم بصیرت به تربتش نگری
 دگر به عرش برین هیچ اعتنا نکنند
 امام پنجم کل وجود، تنها اوست
 قسم به ذات الهی که علم، بی نفسش
 فقیر درگه احسان او فقیر و غنی
 کمال یافته با مهر او رکوع و سجود
 هماره تا که زمین است و آسمان برپا
 به روح پاکش از ذات حق درود درود
 موالیان وی از بیم دشمنان «میثم!»

به تن پیوش ز بال فرشتگان احرام
 بر آن چهار یم و هفت دُر؛ سلام مدام
 که می‌شوند رسل بر زیارتش اعظام
 زهی به حسن شروع و زهی به حسن ختام
 چنان که یافته دانش به نام او اتمام
 به یک اشاره او نُه سپهر گردد رام
 ذلیل مجد و جلالش بود هزار هشام
 از آن نهاد ورا ذات حق محمد، نام
 زمجد و عزت و خُلق و خصال و خوی و مرام
 دم از بهشت زدن در حریم اوست حرام
 اگر شوند به کویش ملائک استخدام
 چه در مدینه بود یا رود اسیر به شام
 چو آفتاب دم مغرب است بر لب بام
 مطیع حکم خداوندی اش خواص و عوام
 قبول حق شده با حب او صلات و صیام
 همیشه تا که زمان است و گردش ایام
 به جسم و جانش از جن و انس سلام سلام
 ز دور بر حرمش بوسه می‌زنند مدام

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: حسن بیات لو

از آسمان ترنم باران چه دیدنی ست
آمد خبر که از طرف عرش یک پسر
ناز قدوم این نوۀ حضرت حسین
او آمد و به نام خداوند لب گشود
آرام جا میان دو دست پدر گرفت
این بار طعم رویش گلها چشیدنی ست
بر جمع خانواده مولا رسیدنی ست
صدها نفر شبیه خودم سر بریدنی ست
تکبیر جمع عرش نشینان شنیدنی ست
با ناز؛ ناز طفلک زهرا کشیدنی ست

مستم اگر ز باده یک جرعه از خُم است

جشن ولادت ولی الله پنجم است

نام تو نام حضرت پیغمبر خدا
هستی برای خلق جهان با علوم خود
یک عالمه طراوت و سرسبزی و بهار
با آنهمه روایت سبزی که از تو هست
من از کنار خانه تو نه نمی روم
محو توأم تو بنده زیباتر خدا
بعد از پیام بر - تو پیام آور خدا
آورده ای برای من از محضر خدا
آسان تر است رفتن تا آخر خدا
تا که رسانی ام تو به دور و بر خدا

مستم اگر ز باده یک جرعه از خُم است

جشن ولادت ولی الله پنجم است

ای یادگار واقعه کربلا سلام
بر آن دل شکسته دوران کودکیست
یادت نمی رود دم دروازه های شهر
جابر رسید و گفت که ای باقرالعلوم
قبر بدون شمع و چراغت بهشت ماست
با غصه و مصیبت و غم آشنا سلام
از ما همیشه و همه دم هر کجا سلام
با سنگ داده اند به روی شما سلام
بر تو رسانده است رسول خدا سلام
ما زائر مزار تو هستیم با "سلام"

مستم اگر ز باده یک جرعه از خُم است

جشن ولادت ولی الله پنجم است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: غلامرضا سازگار

گلشن توحید، آباد امام باقر است مرغ دل در هر نفس یاد امام باقر است
در تجلی نور؛ ارشاد امام باقر است شادی اجداد و اولاد امام باقر است
مژده یاران عید میلاد امام باقر است

کعبه دل روح قرآن جان زین العابدین

سر زده در اول ماه رجب ماهی تمام کافتابش آورد هر صبح دم عرض سلام
کنیه بوجعفر لقب باقر محمد شد به نام قطره‌ای از چشمه علمش علوم خاص و عام
نجل پیغمبر امام ابن امام ابن امام رهنمای راستان و پیشوای راستین

کیست این مولود؛ انجم را چراغ انجم عارف بود و نبود و واقف سرّ و علن
بحر بی‌پایان علم ذات حیّ ذوالمنن جابر آورده سلامش از رسول مؤتمن
باب او ابن الحسین و مام او بنت الحسن

جدهاش زهرا و جدّش رحمه للعالمین

روی او روی خدا؛ خوی محمد خوی او سجده آرند آسمانی‌ها به خاک کوی او
از حسین و از حسن دارد ملاحت روی او لاله‌های باغ جنّت مست عطر بوی او
نخل طوبی سرو رعنا کنار جوی او

طوطی آن نخل، میکائیل وجبریل امین

اختر برج حسن! خورشید سرمد زاده‌ای بر علی بن الحسین امشب محمد زاده‌ای
خود سپهر عصمت و ماه مؤید زاده‌ای جان، نثار دامنّت روح مجرد زاده‌ای

احمدی دیگر برای آل احمد زاده‌ای

آسمان امشب نهاده پای بر چشم زمین

ای خداجویان عالم بنده درگاه تو ای صراط مستقیم کلّ خلقت، راه تو
وی فراتر از ثنای خلق قدر و جاه تو آفتاب وحی روی خوبتر از ماه تو
مخزن اسرار غیب حقّ دل آگاه تو
منطقه علم الکتاب و مکتب علم الیقین

سنگ اگر خاک تو گردد؛ طوتیاش می‌کنی مس چو اکسیر از تو خواهد کیمیاش می‌کنی
دست گمراهی چو گیری رهنمایش می‌کنی هر کجا بیگانه بینی آشنایش می‌کنی
دشمن ار دشنام گوید تو دعایش می‌کنی
با کلامی جانفزا و با بیانی دلنشین

گاه از صوت مناجات ملایک در خروش گاه اهل آسمان‌ها را کلامت دُرّ گوش
گه زاشگ دیده آری بحر رحمت را به جوش گه جواب نیش دشمن را دهی پاسخ به نوش
گاه مانند کشاورزان بود بیلت به دوش
ریزدت پیوسته مروارید غلطان از جبین

ای گرفته وام، خورشید جهان آرا ز تو ای عیان خلق رسول و عصمت زهرا ز تو
ای مزین کوه و دشت و دامن صحرا ز تو ای هدایت تا قیام محشر کبری ز تو
ای زیارتنامه جانسوز عاشورا ز تو
شور عاشورات پیدا در کلام آتشین

محفل قدّوسیان را از تو باشد ذکر خیر با تو دائم انس دارد جنّ و انس و وحش و طیر
کرده‌ای از دامن سجّاده تا معبود سیر مست فیضت آشنا و محو گفتار تو غیر
از تو زیبا قصّه ناب عزیز است و عزیز
سینه‌ات دریای علم اوّلین و آخرین

تا تو را پیوسته در آغوش جان دارد بقیع از تن پاک تو روح جاودان دارد بقیع
گرچه از خورشید گردون سایبان دارد بقیع ناز هرشب بر چراغ آسمان دارد بقیع

سایه رحمت به فرق انس و جان دارد بقیع

خلق رو آرند سویش از یسار و از یمین

من کی‌ام مدحت سرای خاندان عصمت هر که هستم خاک پای خاندان عصمت

سرخوش از جام ولای خاندان عصمت بلکه مرهون عطای خاندان عصمت

"میثم" دار بلای خاندان عصمت

بارالها هستیم را کن فداشان آمین

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

آمدی ماه رجب هم به تو مدیون شده است

بندگی با شب میلاد تو مقرون شده است

از مدینه به نجف راه چه گلگون شده است

جمله‌ها در اثر حُبّ تو موزون شده است

فضل در پیش سجایای تو مفتون شده است

بینتان بنده نوازی است که قانون شده است

شیعه تا روز قیامت به تو مدیون شده است

تا خود حشر در این میکده مغبون شده است

آن که از دایره عشق تو بیرون شده است

دل ما از غم این فاجعه محزون شده است

مطمئناً دل زهرایی او خون شده است

در دل تک تک عشاق تو مدفون شده است

در حریمی که رفیع است و دگرگون شده است

بی سبب نیست که دل واله و مجنون شده است

نام تو اذن دخولم شده در ماه خدا

اول ماه رجب تا سحر سیزدهم

واژه‌ها مست تو گشتند، همه جمله شدند

شجره نامه‌ات از ربّ جلی آمده است

خاندانت همگی اهل کرامت هستند

حوزه علمیه یک گوشه ز الطاف شماست

هر که از دست شما جام ولایت نگرفت

لعنت حق به کسی که به شما پشت کند

دور قبرت همه از ذریه طاعت‌تند

دل ما سوخت ولی از دل مهدی چه خبر؟

طبق فرموده ناب پسرت: پیکرتان...

کاش روزی برسد در حرمت سجده کنم

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

برخیز کز جام رجب گردیم سرمست
هر شام آن شام دعا هر صبح آن عید
از دست ساقی باده نابی بنوشیم
جام طهورا می دهد ساقی کجایی؟
پَر در شعاع عشق چون پروانه‌ای زن
عید آمده عید آمده برخیز برخیز
تابیده از برج ولا خورشید پنجم
در جلوه، روی ماه زین العابدین است
امشب محمد زاده‌ای چشم تو روشن
نجل علی؛ مهر حسن؛ ماه حسین است
آری امام ابن امام ابن امام است
این یادگار احمد ختمی مآب است
این می شکافد علم را با تیغ برهان
این میوه‌ها می چیند از نخل ولایت
وصف از عزیز او کنم یا از عزیزش
دور سر او گشته خورشید مدینه
بار دگر بر ما محمد آفریده
بر چشم عالم تا قیامت نور بخشید
محو خدا و مات لبخند حسین است

ای داده در ماه جمادی فیض از دست
ماه دعا ماه نیایش ماه توحید
برخیز کز نهر رجب آبی بنوشیم
برخیز تا عمری بُود باقی، کجایی؟
برخیز بر زلف عبادت شانه‌ای زن
دل بزم توحید آمده برخیز برخیز
آغاز ماه است و زمین دریای انجم
میلاد فرزند امام السّاجدین است
بنت الحسن؛ ای عالمی را کرده گلشن
این چارخورشید ولا را نور عین است
نسل امامان هم از باب و مام است
این یوسف دو فاطمه در انتصاب است
این می فروزد نور را در محفل جان
این است خورشید فروزان هدایت
ذکر خدا باشد همانا ذکر خیرش
این ماه را نَبود به زیبایی قرینه
امشب خدا مرآت احمد آفریده
در اوّل ماه رجب مهری درخشید
این نازنین فرزند دل‌بند حسین است

تا ماه رویش را حسین ابن علی دید
این است فرزندی که از جدّ کرامش
رخسار او گلزار هستی را صفا داد
هفت آسمان خشتی ز ایوان رفیعش
بیماری دل را طبیب حاذق است این
ای سر به خطّ آل پیغمبر نهاده
اینان همانا مخزن سرّ خدایند
خواهید از قرآن کلام بکر پرسید
بالله قسم قرآن بی آل رسالت
بی نور عترت علم و دانش نار و دود است
اینان که از اسلام و قرآن سر شکستند
اینان که از اجداد؛ شیطان را مطیعند
در مذهب شیعه نه تنها خار باشند
پیوسته با اولاد پیغمبر به جنگ‌اند
بن بازشان یک عمر عاص حيله گر بود
ما شیعه یعنی پیرو آل رسولیم
دامان ما دامان عزّت بوده ز آغاز
ما از سقیفه نه؛ که از نسل غدیریم

چون مصحف ختم رسل بوسید بوسید
آورده جابر با ادب عرض سلامش
انگشت او چشمان جابر را شفا داد
گلبوسه جبریل بر باب البقیعش
قرآن صامت را زبان ناطق است این
قرآن فرا گیرید از این خانواده
اینان چو پیغمبر به قرآن آشنایند
بالله قسم باید ز اهل ذکر پرسید
سودی نخواهد داشت بر اهل ضلالت^۱

هیزم شکن این نار و دود آل سعود است
اجدادشان دندان پیغمبر شکستند
ویرانگر قبر امامان بقیع‌اند
ز اینان تمام مسلمین بیزار باشند
قرآن سر نی کرده با حیدر بجنگند
چشم دلش از چشم کورش کورتر بود
شاداب عطر ناب گل‌های بتولیم
میزان ما قرآن و عترت بوده ز آغاز
بر سینه خصم علی پیوسته تیریم

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

بالله قسم قرآن بی آل رسالت خواننده ی خود را کشاند در ضلالت

نه اهل صفین نه جمل؛ نه نهروانیم
 از سامری‌ها تا قیامت سر بریدیم
 گوساله‌های سامری خاموش خاموش
 نه شافعی نه حنبلی نه بو حنیفه
 عالم پُر از فریاد قال الباقر ماست
 هر شب بقیعی در درون سینه داریم
 هر یک چراغ چار قبر بی‌چراغیم
 بوسیده‌ایم از راه دور این قبرها را
 تو چار قبرش خوانی و من چار کعبه
 گوید سلام از دور بر شهر مدینه

ما شیر حق را تا ابد از رهروانیم
 ما بعد موسی راه هارون برگزیدیم
 هرگز نیفتد نغمه توحید از جوش
 مائیم و آل الله و آیات شریفه
 دنیای دین آباد قال الباقر ماست
 با حضرت او الفتی دیرینه داریم
 ما اهل درد و اهل سوز و اهل داغیم
 دیدیم یک دریای نور این قبرها را
 زین چار، گیرد فیض‌ها بسیار کعبه
 "میثم" که دارد نور عترت را به سینه

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: سید هاشم وفایی

امید به ساحل نجات آوردیم
 ما هدیه برایش صلوات آوردیم

تا روی به کشتی نجات آوردیم
 در روز ولادت امام باقر



بر عرش بلور نور آویخته‌اند
 یک باغ گل محمدی ریخته‌اند

امروز که عرشیان برانگیخته‌اند
 در مقدم باقر العلوم از فردوس



سرمستی و میل از تو گفتن دارد
 این دل هوس مدینه رفتن دارد

با عطر تو گل شوق شکفتن دارد
 ای باقر علم نبوی در شب عید

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلن فعِلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: محمود ژولیده

ای به عالم امام، اَمَّا	السلام ای دلیل گرَمنا
طاعتت واجب است، سَلَمنا	به مسلمانی خودت سوگند
از ازل بوده ام تُو را مِنا	این عبارت نوشته بر قلبم
ما همه بنده ایم، اِرَحَمنا	از ازل تا ابد به این سخنیم
و هُوَ «آیةٌ لَهُم اَنَّا»	شاهد این که در رکاب توأم
«و مَتَاعاً، و رَحمةٌ مِنا»	«و خَلَقْنَا لَهُم» به ما خواندی
و لبّت گفت ذکر «اَحْيِینا»	مرده بودیم، زنده مان کردی
شیعةٌ تو قسم به «انزلنا»	شیعةٌ فاطمه تویی، و منم

حجّة الله ما تویی آقا!

حجة الله علی الحجج، زهرا

آیه های بلیغ سبحانی	سوره های فصیح رحمانی
کلمات کریم قرآنی	تویی و آل پاک و اطهارت
ای به اسماء نور، نورانی	عَلَمَ الْاَدم از تو می گوید
وَه چه زیبا نماز می خوانی	أَذکروا نعمتی تویی آقا!
أمر آتوا الزکوت را بانی	و اَقیموا الصلوت را مظهر
خاضعین را چراغ رضوانی	خاشعین را عبادتت مَظهر
آسمان را کنی چراغانی	هر سحر از میان سَجّاده

نیمه شب تا طلوع فجر و فلق	تویی و سجده‌های طولانی
پدر و مادرم فدای شما	ای مرا والدین ایمانی
با شما بودنم خدا داند	به‌آترین لحظه‌های روحانی
مثل عمّه شبیه بابایت	می‌کنی خطبه‌های طوفانی
آخرین یادگار کرب و بلا!	اولین یادگار ایرانی
حتم دارم برای ما تا حشر	تا قیامت شفیع میمانی

حجّة الله ما تویی آقا!

حجة الله علی الحجج، زهرا

ای به قربان برق چشمانت	آمدی با سرود جانانت
آشهدت شهدی از شهادت داشت	اولت هست مثل پایانت
بر لبّت آیه‌های قرآنی‌ست	ای فدای صدای قرآنت
حال، وقت امامت تو شده	عالمی هست زیر دستانت
ما مسلمان دست‌های توئیم	کن اشاره شویم سلیمان
آری ای ماه! خوش درخشیدی	در شب تیره بر محبانت
خنده مادریت به بابا گفت	می‌برد دل، لبان خندانت
می‌درخشد شبیه مروارید	گونه‌ات؛ چانه‌ات، گریبان
این چه نوری‌ست میشود ساطع	تا بهشت برین ز رضوان
خوانِ نعمت بگستران که هنوز	انبیایند تازه مهمانت
باقر علمی و معلّم اخلاق	عالمان طفلک دبستان

قلّه‌های علوم انسانی	بی گمان فتح شد به دورانت
مکتب وحی را تویی حافظ	دشمنان مانده‌اند حیرانت
درد اسلام و مسلمین امروز	هست محتاج مُهر درمانت
شیعیان غریب را دریاب	به دل نرم و آه سوزانت

حجّة الله ما تویی آقا!

حجة الله على الحجج، زهرا

فیض سرمد حکایت باقر	راه احمد هدایت باقر
بر همه دردهای بی درمان	مرهم دل ولایت باقر
همه کائنات می‌دانند	زنده‌اند از عنایت باقر
به خدا زنده می‌کند دل را	نکته‌های روایت باقر
حافظ پرچم دَوی القرباست	هر که شد تحت رایت باقر
بشریّت به امر حق باشد	زیر چتر حمایت باقر
دور طاغوت، سر نمی‌گردد	جز به دست درایت باقر
سدّ راه منافقین باشد	روش با کفایت باقر
هر کجا انحراف می‌بینیم	چشم ما و هدایت باقر
شیعه بودن نشانه‌ای دارد	شیعه نوری ز آیت باقر
بر مجاهد ز غیب می‌آید	مدد بی‌نهایت باقر
طاعت بی‌غرور، گر خواهیم	اشک ما و رضایت باقر

در ره دوست بندگی باید بندگی چیست؟ غایت باقر

حجۀ الله ما تویی آقا!

حجۀ الله علی الحجج، زهرا

جوشد از هر لب دعای شما	چشمه چشمه به زیر پای شما
و من از چشمه‌ای شکافنده	چشم واکرده ام برای شما
من مسلمان چشم‌های توأم	مؤمن چشمه بقای شما
هرکجا را که طی کند چشمت	طی کند پیرو ولای شما
نتوان حق تو ادا کردن	مگر از سمت کربلای شما
چشم‌هایت چه روضه‌ها دیده	در شب و روز نینوای شما
دیدنی ای چشم کربلا که چه شد	بر سر نیزه مقتدای شما
خلوت سجده بود و سجاده	آه سجاد و ابتلای شما
خیمه اهل بیت بود و شرر	حمله و غارت و عزای شما
حاجتی رفت در دل زینب	که خورد تازیانه جای شما
دید چشمان پاک و معصومت	کوفه و شام و رنج‌های شما
باید از درد و داغتان گوئیم	ورنه کی می‌توان ثنای شما
خودتان امر کرده‌اید آقا!	یک دهه روضه در منای شما

حجۀ الله ما تویی آقا!

حجۀ الله علی الحجج، زهرا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: غلامرضا سازگار

ماه توبه، مه رحمت، مه ذکر است و دعاست
 خرم آن کس که به حق واصل و از خویش جداست
 که پر از جلوه ماه رخشان ارض و سماست
 در تماشای رخ حضرت باقر پیداست
 عید میلاد علی بن جواد بن رضا است
 جگرش لخته خون از شرر زهر جفاست
 موجزن رایحه عطر ولایت به فضا است
 عید میلاد علی، مظهر رب الاعلاست
 که ز قلب حرم الله، علی عقده گشا است
 خانه از ماست ولیکن متعلق به شماست
 پسر تو علی است و پسر او عیسا است
 گرچه او مریم و عیساش پیام آور ماست
 این پسر حجر و حجر، مروه و مسعا و صفاست
 او که دخت علی و مادر صبر است و رضا است
 زنده از خطبه او واقعه کرب و بلاست

ماه پر فیض رجب، ماه نبی، ماه خداست
 ماه از خویش بریدن به خدا پیوستن
 ماه میلاد شریف دو محمد دو علی
 شکر حق؛ اول این ماه، جمال ازلی^۱
 دوم ماه رجب عید بزرگی دگر است
 سوم ماه رجب آن دهمین حجت حق
 دهم ماه رجب با گل رخسار جواد
 بارک الله که در سیزده ماه رجب
 کعبه آغوش گشوده چو گریبان از هم
 صاحبخانه ندا داد که ای بنت اسد
 قدر و جاه تو بود فوق مقام مریم
 نجل پاک تو امام است به نجل مریم
 این پسر رکن و مقام است و حطیم و زمزم
 نیمه ماه رجب روز وفات زینب
 زینب، آن فاتح میدان اسارت که هنوز

^۱. بیت زیر به جهت اینکه در تمامی سالها قابل استفاده باشد تغییر داده شد

شیردخت علی و فاطمه و اُخت حسن
 بیست و پنج رجب از بهر محبان علی
 روز آزادی زندانی زهرای بتول
 گوئیا در دل تاریک سیه‌چال، هنوز
 آن‌که درباره‌ی وی آمده ساق مرضوض
 روز بیست و ششم ماه رجب داغ پدر
 بر دل ختم رسل داغ ابوطالب ماند
 بیست و هفت رجب است عید بزرگی دیگر
 عید بعثت که نبی رخت رسالت پوشید
 عید پرواز بشر، عید نزول قرآن
 بیست و هشت رجب آغاز فراقیست بزرگ
 کاروان پسر فاطمه هنگام سحر
 عزم حج دارد و در اول ره می‌بیند
 هم‌قدم زینب و عباس و علی اکبر
 گاه بر فرق علی اکبر خود می‌نگرد
 گاه در سینه کند نوک سنان را احساس
 سر به کف داشتن و تیر گرفتن به جگر
 میثم! آن تربت شش‌گوشه بود در بر تو

که حسین دگر است و نفسش عاشوراست
 روزاندوه و غم و ناله و اشک است و عزاست
 روز قتل خلف حضرت صادق، موساست
 بانگ العفو بلند از دو لب آن مولاست
 چشم‌ها گر ز غمش خون بفشانند رواست
 بر دل و بر جگر سوخته شیر خداست
 آن که ایمانش فوق همه ایمان‌هاست
 عید مزمل و مدثر و نور و طاهاست
 به! چه عیدی که به از عید صیام و اضحاست
 عید نابودی بت، عید تجلای خداست
 که حسین بن علی عازم دشت و صحراست
 سربه کف دارد و عازم به سوی کرب و بلاست
 قتلگاه است بر او مروه، صفا تشت طلاست
 پیش رویش علی و پشت سر او زهراست
 گاه می‌گرید و چشمش به دو دست سقااست
 گاه بیند که بریده سر پاکش ز قفاست
 سپر سنگ شدن حج امام شهداست
 وای من! از چه ندیدی حرم یار کجاست؟

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: میلاد یعقوبی

نامش محمد است و لقب باقرالعلوم
عالم‌ترین رجال عرب باقرالعلوم
در روز اولی که قدم در جهان گذاشت
گردیده است فخر عرب، باقرالعلوم
تا اینکه می‌برم به زبان نام اطهرش
شیرین شود دهان چو رطب؛ باقرالعلوم
تابنده‌تر ز او نبود کس میان روز
زیباترین ستاره شب باقرالعلوم
روح عبادت از پدرش زین العابدین
از عمّ خود گرفته ادب باقرالعلوم

جابر کمی ز علم شما ارث برده است

یک قطره‌ای ز جام شراب تو خورده است

مولا! نفس زدی و دو عالم درست شد
از آن گِل وجود تو آدم درست شد
بسکه شما میان منا ناله کرده‌ای
از گریه تو چشمه زمزم درست شد
از تار و پود و رشته پیراهن عزات
بالای هر حسینیه پرچم درست شد
در ماجرای پر غم وادی کربلا
اشکت چکید و قطره شب‌نم درست شد
بانی روضه‌های عطش! با حمایتت
سینه‌زنی ماه محرم درست شد

هرکس که روضه‌ای ز شما گوش می‌کند

یک جرعه می‌ز دست شما نوش می‌کند

آقا عنایتی بده بر سینه ناله را
پُر کن ز داغ کربلا این پیاله را
ای باغبان ساقه شکسته به ما بگو
داری به باغ سینه غم چند لاله را
یا حضرت غریب بمیرم برای تو
طی کرده‌ای چگونه تو این چند ساله را

دیدی که رأس جد غریبت به نیزه شد دیدی به چشم خود شب غسل سه‌ساله را
دارم به سر زیارت قبر بقیع‌تان امضا بزن به دست خودت این قباله را
یا رب تو دیده را ز غمش پر ز آب کن
ما را غلام حضرت باقر حساب کن

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: محمود ثولیده

نازم به سروری که زبورش ز کوثر است	داود اهل بیت صدایش رساتر است
یک سوره از زبور گلستان هل اتی	دنیایی از فضائل آل پیمبر است
یک آیه از صحیفه سجّادیه بخوان	وانگه ببین که سوره نورش چه محشر است
هرکس که آن صدای رسا را شنید، دید	حتی سکوت هم که کند عین حیدر است
یعقوب آل فاطمه حالا پدر شده	آمد محمدی که به او روح پیکر است
نسل رسول، نسل علی، نسل فاطمه	بسته به این ولادت و مولود انور است
هم هاشمی است، هم علوی هم محمدی	نسلش حسینی و حسنی، فخر داور است
اول محمد آمد و بعداً علی ولی	اینجا علی ز قبل محمد مصوّر است
او زاده خلیل سرافراز نینواست	آزاده ذبیح خدا سبط صفدر است
او ناشر حقایق دین محمدی	احیاگر علوم خداوند اکبر است
آگاه از عوالم غیب و شهود اوست	از قلّه‌های علم و عمل بلکه برتر است
در یک کلام مرتبه باقر العلوم	مولای هفت سرور و بابای جعفر است

در وصف او هر آنچه سخن هست نارساست
قرآن هر آنچه وصف اولو الامر می‌کند
او کیست و صفش این همه توحید آور است
با این همه فضایل گویای حضرتش
او یادگار نهضت سالار کربلاست
تا کربلاست، زینت دوش عموی خویش
او راوی تمام شهیدان نینواست
او دیده است ناله رأس الحسین را
او دیده است ذبح عظیم قتال را
او دیده است پردگیان را میان شهر
او دیده است هلهله اهل شام را

جز اهل بیت هر چه بیان است بی‌بر است
درباره پیمبر و آل پیمبر است
او کیست که به گلشن ارباب مهتر است
تاریخ او مؤید میلاد دیگر است
دامن نشین عمه سادات لشکر است
وز کربلا، نظاره‌گر هیجده سر است
او شاهد سه ساله و نه ساله دختر است
او دیده است طشت طلا تیر آخر است
او دیده است تیزی خنجر به حنجر است
او دیده است عمه سادات مضطر است
او دیده است دیده بابا ز خون تر است

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: اصغر چرمی

یارب این بوی خوش از سمت جنان می‌آید
یارب این نور صفات از لی باقر توست
یارب این خیل ملائک ز سما تا به زمین
یارب این باقر علم نبوی یا ملک است؟
یارب از یوسف زهرا خبری نیست چرا؟

یا گل فاطمه آن جان جهان می‌آید
علم با آمدنش، رقص کنان می‌آید
با چه شور است چنین بال زنان می‌آید
که به نامش غزل از عمق بیان می‌آید
هر دم از توطئه‌ای شوم خبر می‌آید

بخش دوم:

اشعار مدح

امام محمد باقر
علیه السلام

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی جهاندار

راوی نور، شکافنده علم ازلی
 بنده خوب خداوند، خداوند جلی
 خانه كوچك تو با دو سه دیوار گلی
 گاه تفسیر تو از آیه الله و ولی
 دوست دارید علی را؟ همه گفتند بلی
 که سلامی برساند به تو با تنگدلی

آفتاب بن علی بن حسین بن علی
 مادرش آینه، فرزند فرستاده عشق
 آدم و جنّ و ملك پیش تو زانو زده اند
 همه سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا می گویند
 ناگهان روز الست از همه پرسید خدا
 شعر من جابر عبدالله انصاری شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرتضی حیدری

دور از لبّت مکرر و مخمور بوده است
 در بُعدِ ناشناخته‌ات کور بوده است
 از جایگاه حاجت خود دور بوده است
 در پنجهٔ مناظره محصور بوده است
 خورشید هم شعاعی از انگور بوده است
 پلکت به حل مسئله مشهور بوده است
 انگار، محو آتشی از (طور) بوده است
 باور نداشت هاله‌ای از نور بوده است
 هر شب هزار آینه مأمور بوده است
 این شعر هم ز وصف تو معذور بوده است
 از من همین مقدمه، مقدور بوده است

معلوم شد می از هیجان دور بوده است
 این آفتاب در پی تحقیق، آمده
 حتی تحریری که بدست تو می شکافت
 مردی که با لبش، دم شمشیر را شکافت
 چشمان تو که کشف شدند، آسمان نوشت
 در سستی مداوم دار الخلافه‌ها
 طوری زمین به جاذبه‌ات، خیره مانده بود
 وقتی که علم، صورت خود را در آب دید
 معلوم شد برای به معراج خواندنت
 مولا! قلم سوادِ ثنایت نداشته!
 يك عمر، لب به نام تو وا کرده‌ام ولی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: اعظم سعادتمند

نور است و آسمان برین را شکافته
 او چشمه‌ای که قلب زمین را شکافته
 یا صخره‌های کوه‌نشین را شکافته
 با یک اشاره ماهِ مبین را شکافته
 یک روز سخت پیکر دین را، شکافته

اعماق آیه‌های یقین را شکافته
 او راز آفرینش هر جوی و جنگل است
 از مهر اوست سبزه اگر خاک نرم را
 همنام آن‌کسی‌ست که بی‌شک و بی‌گمان
 پیداست از نگاه حزینش که دیده است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله نوروزی

از نسل هل اتی تویی یا باقرالعلوم
 پیدای هر کجا تویی یا باقرالعلوم
 پرواز تا خدا تویی یا باقرالعلوم
 درد و دواي ما تویی یا باقرالعلوم
 بانی روضه‌ها تویی یا باقرالعلوم
 مولا و مقتدا تویی یا باقرالعلوم
 منظومه دعا تویی یا باقرالعلوم
 تا شافع جزا تویی یا باقرالعلوم
 راوی ماجرا تویی یا باقرالعلوم
 مشروح غصه‌ها تویی یا باقرالعلوم
 در بند دست و پا تویی یا باقرالعلوم

مولای هر سرا تویی یا باقرالعلوم
 یک جلوه‌ات به ظاهر و باطن بیانگر است
 با آن همه روایت سبزت مشخص است
 دیگر پی طبیب و دوايش نمی‌رویم
 با لطف تو همه سر این سفره آمدیم
 ما نوکریم و بر دل عالم نوشته‌ایم:
 در چهره‌ات همیشه دعا موج می‌زند
 ما غصه عذاب جزا را نمی‌خوریم
 ذکر مصیبتی کن و ما هم به سر زنیم
 از کوفه و خرابه و دروازه‌ها بگو
 از کربلا به کوفه و از کوفه تا به شام

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل مثنوی

شاعر: یوسف رحیمی

پرواز می‌کنیم و به بالا نمی‌رسیم
وقتی به سیر عالم معنا نمی‌رسیم
بی‌تو به جلوه‌زار تماشا نمی‌رسیم
پر می‌کشیم روز و شب اما نمی‌رسیم
حتی به خاک پای تو مولا نمی‌رسیم

سیلاب می‌شویم و به دریا نمی‌رسیم
این بال‌ها شبیه و بالند، آبترنند
این چشم‌های خیس و تهی دست شاهدند
تا بی‌کرانه‌های حضور الهیات
باشد اگر تمام جهان زیر پایمان

حیران شدن میان صفات تو سهم ماست
از مرز عقل‌های زمینی فراتری
آئینه صفات الهیست وصف تو
کی می‌رسد به درک کمال تو بیت‌ها
این شعرها بهانه عرض ارادت است
خورشید تا کرانه نورت نمی‌رسد
بوی بهشت می‌وزد از خاک مقدمت
دل‌تنگ چشم‌های مسیحا شدیم و بعد
تا با شمیم احمدیات آشنا شدیم
آئینه شمایل پیغمبر خدا
احیا کننده کلمات محمدی
شور حسین و حلم حسن در وجود توست
تفسیر بی‌کران معانی حدیث توست
هرکس به آیه‌ای ز مقام تو عارف است

این حرف‌ها نشانه تقصیر فهم ماست
دنیا تو را چگونه بفهمد؟ چه باوری!
ای بی‌کرانه! نامتناهیست وصف تو
مبهوت جلوه‌های جلالت کمیت‌ها
ای باشکوه از تو سرودن سعادت است
هفت آسمان به درک حضورت نمی‌رسد
چشم مدینه محو سلوک دمادمت
عمری کلیم طور تمنا شدیم و بعد
مثل نسیم در بهدر کوچه‌ها شدیم
ای مظهر فضائل پیغمبر خدا
شایسته سلام و تحیات احمدی
نور علی و فاطمه در تار و پود توست
قرآن همیشه آینه تو انیس توست
قلبش هزار چشمه نور و معارف است

روشن ترین ادله علمیست سیرهات
 یک شب به آسمان قنوتت ببر مرا
 وقتی که حجّتند به عالم عشیرهات
 تا بی‌کرانه ملکوتت ببر مرا
 سائل کنار ساحل لطفت چگونه است
 دستان با سخاوت دریا نمونه است

هرکس که تا حضور تو راهی نمی‌شود
 هر قطره که به محضر دریا نمی‌رسد
 علمش به‌جز زیان و تباهی نمی‌شود
 سرچشمه علوم الهی نمی‌شود
 بی‌بهره است از تو و انفاس قدسی‌ات
 جابر شدن، زُراه شدن با نگاه توست
 آئینه محو حُسن جمال تو می‌شود
 فردوس دل اسیر خیال تو می‌شود
 وقتی که بی‌قرار وصال تو می‌شود
 دریاب با نگاه رحیمت دل مرا

من را که مبتلای خودت می‌کنی بس است
 قلب مرا ز بند تعلق رها و بعد
 اصلاً مرا گدای خودت می‌کنی بس است
 دلبسته خدای خودت می‌کنی بس است
 شایسته دعای خودت می‌کنی بس است
 دل‌تنگ کربلای خودت می‌کنی بس است
 شبهای جمعه سمت مدینه که می‌بری

مولا! برای ما دو سه خط از سفر بگو
 روزی که بادهای مخالف امان نداد
 از کاروان خسته و چشمان تر بگو
 خورشید بود و سایه شوم غبارها
 هفت آسمان به قافله‌ای سایه‌بان نداد
 دیدی عمود با سر سقا چه کرده بود
 خورشید بود و سایه شوم غبارها
 تیر سه‌شعبه با دل مولا چه کرده بود
 گل زخم‌های سلسله یادت نمی‌رود
 هرگز غروب قافله یادت نمی‌رود
 هم ناله با صحیفه ماتم گریستی
 یک عمر پا به پای محرم گریستی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: محمد جواد غفور زاده

خورشید و ماه نور گرفتند وام از او
 دارد حریم کعبه دین احترام از او
 ماهی که شرمگین شده بدر تمام از او
 آن گلشنی که یافته فیض مدام از او
 دارند رنگ و جلوه‌گری هر کدام از او
 دارد حیات علم و فضیلت دوام از او
 بینش رسیده است به حُسن ختام از او
 یثرب شده است روضه دارالسلام از او
 منظومه‌های عشق گرفتند وام از او
 بالله گرفته بود خدا التزام از او
 شد جلوه حدیث نبی مستدام از او
 گفتی گرفت روشنی روز شام از او
 دعوت کند به «سبق رمایه» هشام از او
 تا حکم انصراف بگیرد امام از او
 تیر و کمان گرفت امام همام از او
 تا ضرب شست بنگرد و اهتمام از او
 راضی نشد که خصم شود تلخ‌کام از او
 پروانه یافتند یکایک سهام از او

آن مقتدا که هستی دارد قوام از او
 آن پنجمین امام که معصوم هفتم است
 دریا شکاف علم و یقین «باقرالعلوم»
 او باغبان علم و فضیلت شد و به جاست
 گل‌های باغ معرفت و بوستان علم
 روشن چراغ دانش و بینش ز نور اوست
 دانش به حُسن مطلع او گفت آفرین
 بطحا شده است باغ بهشت از ولادتش
 در گردش مدار، فروغ امید را
 تارهنمای خلق شود در ره نجات
 قولش همواره قول رسول کریم بود
 این آفتاب عشق که سوی دمشق رفت
 بزم هشام بود به شام و گمان نبود
 هرچند عذر خواست ز پرتاب تیر و خواست
 اما هشام بر سخن خود فشرده پای
 تیر و کمان گرفت و هدف را نشانه رفت
 فضل و بزرگواری آن مظهر گذشت
 تیر نخست چون به هدف کارگر فتاد

می‌دوخت تیر را به دل تیر در هدف
 آماج تیر شد چو هدف شد بر آسمان
 این است رهبری که بهر لحظه قدسیان
 همراه اوست عطر شهیدان کربلا
 «جابر» سلام ختم رُسل را به او رساند
 از سعی او گرفته صفا، مروه و صفا
 از صد هزار بوسه خورشید خوشتر است
 اصحاب معرفت به ادب گرد آمدند
 گوهر فشان به خدمت او طبع حمیری است
 در ساحل غدیر ولایت نشسته‌اند
 رو تشنگی بجوی «شفق» گر امید توست

بود از خدای نصرت و سعی تمام از او
 تجلیل بی‌مبالغه خاص و عام از او
 در عرش می‌برند به تقدیس نام از او
 خیزد هنوز رایحه آن قیام از او
 با گوش جان شنید جواب سلام از او
 بر جای مانده حرمت بیت الحرام از او
 خال سیاه کعبه و یک استلام از او
 باشد که بشنوند حدیث و پیام از او
 شعر «کمیت» یافته قدر و مقام از او
 آنان که چون «فضیل» گرفتند جام از او
 جامی ز حوض کوثر و شرب مدام از او

شاعر: علی سلیمان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

یک لحظه هم از غیب، نگاه تو جدا نیست
 در محضر تو پاسخ هر عالم و عارف
 هر تیر نگاهت به هدف می‌خورد آری
 تا اینکه سلامی برساند به تو از عشق
 از لطف احادیث و تفاسیر بلندت
 یک عمر گذشته‌ست ولی خاطر پاکت
 هنگام اذان است و چه رویای قشنگی

این دانش بی‌حد مگر از سوی خدا نیست
 جز آیه «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا» نیست
 در ترکش چشمان تو یک تیر خطا نیست
 جابر همه عمر دلش در نگرانی‌ست
 در دین خدا تا به ابد شبهه روا نیست
 یک لحظه جدا از سفر کرب و بلا نیست
 در صحن تو اینقدر شلوغ است که جا نیست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: غلامرضا سازگار

ای ولیّ الله داور، السلام ای سلامت از پیامبر، السلام
 حجت خلاق اکبر، السلام زاده زهرای اطهر، السلام
 السلام ای باقر آل رسول
 چارمین فرزند زهرای بتول
 ای نبی بر تو فرستاده سلام وی به زین العابدین، ماه تمام
 هفتمین معصومی و پنجم امام مکتبت تا صبح محشر، مستدام
 تیغ نطق می شکافد، علم را
 روح می بخشد مرامت، حلم را
 ای سلام ذات حیّ داورت بر تو و نطق فضیلت پرورت
 علم آرد سجده بر خاک درت حلم گردیده است بر دور سرت
 نسل نوری هم ز باب و هم ز مام
 خود امام و مادرت بنت الامام
 کیستی ای آیت سرّ و علن؟ تو هم از نسل حسینی، هم حسن
 تو امامت را روانی در بدن ای ولایت را چراغ انجمن
 علم تو، علم خداوند جلیل
 وحی باشد بر لبّ بی جبریل
 از درخت علم، بر داریم ما وز تو صد دریا گهر داریم ما
 بس حدیث معتبر داریم ما از شما کی دست برداریم ما؟
 یابن زهرا سر برآور باز هم
 «جابر جُعی» پیور باز هم

یابن زهرا گر چه با بغض تمام حرمتت گردید پامال «هشام»
 بر تنت آزار آمد صبح و شام تو امامی، تو امامی، تو امام
 نور از هر سو که خیزد، دیدنی است
 چهره خورشید کی پوشیدنی است؟
 تو خزان باغ زهرا دیده‌ای تو تن بی‌سر به صحرا دیده‌ای
 گردن مجروح بابا دیده‌ای بر فراز نیزه سرها دیده‌ای
 کاش می‌دیدم چه آمد بر سرت
 یا چه کرده کعب‌نی با پیکرت؟
 تو چهل‌منزل اسارت دیده‌ای از ستمکاران جسارت دیده‌ای
 خود عزیزی و حقارت دیده‌ای تشنگی و قتل و غارت دیده‌ای
 چارساله، کوه ماتم برده‌ای
 مثل عمه، تازیانه خورده‌ای
 شام بود و مجلس شوم یزید چشم تو چوب و لب خشکیده دید
 گه سکینه ناله از دل می‌کشید گاه زینب جامه بر پیکر درید
 چشم بر رگهای خونین دوختی
 سوختی و سوختی و سوختی
 ای دل شیعه چراغ تربتت دیده‌ها دریای اشک غربتت
 سالها بر دوش کوه محنتت روز و شب پامال می‌شد حرمتت
 ظلم دیدی در عیان و در خفا
 تا شدی مسموم از زهر جفا

ای به جانم از عدو رنج و عذاب هم به طفلی، هم به پیری، هم شباب
 قلبت از زهر ستم گردید آب قبر بی‌زوار تو، در آفتاب
 وسعت صحن تو ملک عالم است
 لاله قبر تو اشک می‌ثم است

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلاً

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا خاکساری

چرا که وصف امام است در قصیده محال
 به عشق او فوران کرده ذوق رو به زوال
 چه خوب از اینکه می‌آید جواب هر چه سوال
 "کلام" و "فلسفه" و "منطق" و "اصول" و "رجال"
 "ابوحنیفه" که باشی نمی‌رسی به کمال
 دمش به حوزه علمیه می‌دهد پیر و بال
 برای رحمت بی‌منتش دوباره "خصال"
 بس است عشق گرانمایه محمد و آل
 چه شد مدینه من ای محول الاحوال؟!
 چه می‌شود که خدا روزی‌ام کند امسال
 میان قبر همین چند قطره اشک زلال
 فروختند ز داغش جمال را به جلال
 به طفل بی‌سپر پنج ساله "قد هلال"
 تمام روضه مکشوفه را... برای مثال:
 حرامزاده ذی الجوشن از ته گودال

کمیت قافیه لنگ و زبان شاعر لال
 صدای پای مسیحا حیات می‌بخشد
 چه خوب جهل ندارد محلی از اعراب
 به حکمت کلمات امام خورده گره
 ولو ولی خدا را به احتجاج کشی
 ز "قال باقر علیه السلام" فهمیدم
 رواست گر بنویسد جناب شیخ صدوق
 خلاصه غزل من به قول "شیخ اجل"
 دم حرم متحول شود دل سنگم
 به دوش خود بکشم حسرت بقیعش را
 ببار چشم که تنها به داد ما برسد
 به حشر لطمه زنانش چه آبرومندند
 به آیه آیه قرآن قسم نمی‌آید
 غروب عصر دهم با دو چشم خود می‌دید
 کنار اهل حرم دید دست پُر برگشت

شاعر: عبدالرضا کوهمال قالب شعر: غزل مثنوی وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دستِ دعا بلند، مفاتیحِ پیشِ رو
در تو پرنده‌ایست نشسته به خونِ خویش
گاهی صدای گریه به هم می‌زند تو را
قرآن گشوده‌ای سرِ درسِ اصول دین
بر روی نیزه‌ها "جَمْعُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ"
نم نم که می‌رسی لبِ گودالِ قتلگاه
تو راوی و مفسرِ قرآنِ ناطقی
میراثِ دارِ آینه‌ها در مدینه‌ای
شهری پر از شکسته دلی‌های نخل و چاه
شهرِ مزارِ مخفیِ آینه در غبار
شهرِ شکستنِ دلِ ناموسِ باغ‌ها
این شهر، جای خنجرِ کاریست در دلش
تو غایتِ مکاشفه‌های حمیده‌ای
معیارِ اعتدالی و حُسنِ زبازد است
دریای دانشی! پسرِ سجده‌های ناب
خونِ حسین در رگ تو، شهدِ عاشقیست
در مذهبِ نگاه تو قرآنِ مجسم است
حُسنِ ختامِ خاطره دارانِ سوگوار
تو سینه‌ات حسینیّه داغِ کربلاست

اشکت چو دانه دانه تسبیحِ پیشِ رو
با خاطراتِ زنده به تصریحِ پیشِ رو
اشکِ تو روشنای مصابیحِ پیشِ رو
تصویرهای زنده به تلویحِ پیشِ رو
"دنیایی از اشاره و تلمیحِ پیشِ رو
قرآنِ پاره پاره به تشریحِ پیشِ رو
گنجینه‌ی معارف و بحرِ حقایقی
تو خطبه خوانِ خونِ خدا در مدینه‌ای
این پایتختِ آه امیران بی‌سپاه
این بارگاهِ اعظمِ غم‌های ریشه دار
آوردگاهِ خواندنِ جمعِ کلاغ‌ها
از لاله‌ها چه باغ و بهاریست در دلش
!ابر کرامتی که به باران رسیده‌ای
صورت و سیرت همه عینِ محمد است!
فرزندِ زاده‌ی دو جمالِ پُر آفتاب
آینه خانه‌های دلت، مهدِ عاشقیست
اعجازِ خلقتی تو و فیضِ دمامم است!
معصومِ هفتمینِ گلِ آلاله بهار
دلتنگی‌ات بزرگتر از این قصیده‌هاست

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

از لب جانبخش پیمبر سلام
 نجل علی یوسف دو فاطمه
 نسل امام از پدر و مادری
 بلکه شکافنده دانش توئی
 باقری و باقری باقری
 علم لدنی سخنی بر لب
 خُلق تو آینه خُلق نبی است
 جابرت آورده سلام از رسول
 مهر فروزنده ماه رجب^۱

ماه فروزان نخستین شبی
 بر لبش از چشمه علمت نمی است
 پیر خرد طفل دبستان تو
 هر سخنت پاسخ صدها سؤال
 بوسه گه یوسف زهرا حسین
 گاه، ملک را سخنت دُر گوش
 از چه تو گفتیش ز رأفت دعا

ای به تو از خالق داور سلام
 ای پدر عالم هستی همه
 شمس و قمر را به نسب اختری
 اختر تابنده دانش تویی
 عالم علم احد قادری
 دانش کل نکته‌ای از مکتبت
 مدح تو از قول خدا از نی است
 مام تو ریحانه نجل بتول
 اختر تابنده ماه رجب

شهر رجب را تو بهین کوکبی
 جابر جعفری که ز دانش یمی است
 علم، نهالی ز گلستان تو
 هر نفست باغ گلی از کمال
 مهر رخت ای به علی نور عین
 گاه، کشاورزی و بیلت بدوش
 مام تو را گفت عدو ناسزا

۱. با توجه به اینکه طبق کتب جلاءالعیون ص ۶۸۳، کشف الغمه ج ۲ ص ۳۱۸، اعلام الوری ص ۳۶۸، بحار الانوار ج ۴۶ ص ۲۱۹ منتهی الامال ۱۲۶۱ ولادت امام باقر در سوم ماه صفر ذکر شده است و بعضی از کتب دیگر هم اول ماه رجب را ذکر کرده اند بیت زیر را با توجه به ماه مورد استفاده میتوان تغییر داد

با همه فضل و شرف و علم تو
عالم نصرانی با آن کمال
تو لب خود بسته، نشسته خموش
هست هنوز از سخت مشگ بیز
روز اسیریت به بزم یزید
بود چو اولاد پیمبر اسیر
خواست یزید از همه یاران جواب
یکسره گفتند: که با تیغ تیز
سن تو می بود دو سال و دو ماه
کای ز خداوند و پیمبر جدا
جانب فرعون چو بشتافتند
هر دو گشودند به توحید لب
گفت به حضار که بر این دو تن
یکسره گفتند بدو حاضران
لشگر فرعون چنین رأی داد
لشگر او با همه کفر و ضلال
قوم تو چون خشم رسول خداست
رأی به خونریزی ما داده اند
کودک و اینگونه کلام آتشین
ای به فدایت پدر و مادرم
«میثم» و عبد مطیع توأم

دشمن تو شد خجل از حلم تو
دید تو را و ز سخن گشت لال
او شده سر تا بقدم چشم و گوش
قصه زیبای عزیز و عزیز
آنکه بر او باد عذاب شدید
بی کس و بی یاور بی دستگیر
تا چه کند با حرم بو تراب
خون شریف همگان را بریز
بانگ زدی سخت بر آن رو سیاه
موسی و هارون، دو سفیر خدا
بر سر تخت سمتش یافتند
روز بر آن تیره درون گشت شب
رأی شما چیست در این انجمن؟
دعوت کن از همه ساحران
قوم بر کشتن ما لب گشاد
طینتشان بود همه از حلال
در طلب ریختن خون ماست
شبهه ندارد که، ز ناز داده اند
ای کلمات همه جا دلنشین
مدح تو در دُرُج دهان گوهرم
عاشق دیدار بقیع توأم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: میلاد یعقوبی

عشق آمد و مقابل من دفتری گشود	مرغ دلم بهانه گرفت و پری گشود
بال و پری زدم به بلندای آسمان	از لطف خود خدای کریمان دری گشود
احرام سرخ بر تن من بود و ناگهان	دیدم که روبه‌روم در اخضری گشود
در آن طرف تمامی عالم بهشت بود	یک لحظه نور، پرده زیباتری گشود
بر روی دیدگان پُر از التماس من	باری تعال چهرهٔ یک سروری گشود

به به چه سروری که مَلک مست بوی او

جمعی ز انبیاء همه مبهوت روی او

نامش محمد است و لقب باقرالعلوم	عالم ترین رجال عرب باقرالعلوم
در روز اولی که قدم در جهان گذاشت	گردیده است فخر رجب، باقرالعلوم
تا اینکه می‌برم به زبان نام اطهرش	شیرین شود دهان چو رطب؛ باقرالعلوم
تابنده تر ز او نبود کس میان روز	زیباترین ستارهٔ شب باقرالعلوم
روح عبادت از پدرش زین العابدین	از عم خود گرفته ادب باقرالعلوم

جابر کمی ز علم شما ارث برده است

یک قطره‌ای ز جام شراب تو خورده است

قامت قیامت و رختان محشری بود	زور میان بازویتان حیدری بود
احساستان ز برگ گلی هم لطیف‌تر	احسان و لطفتان بخدا مادری بود
داروی دردهای بشر خاک پایتان	آب دهان اطهرتان، کوثری بود

دوم محمدی و علی عاشقت شده جانم فدای نام تو، پیغمبری بود

ایمان و زهد و جود و عبادت به یک طرف علم خدائیت طرف دیگری بود

باشی حسینی و حسنی باقرالعلوم!

خوانم، فقط تو عشق منی، باقرالعلوم!

مولا! نفس زدی و دوعالم درست شد از آن گِل وجود تو آدم درست شد

بس که شما میان منا ناله کرده ای از گریه تو چشمه زمزم درست شد

از تار و پود و رشته پیراهن عزات بالای هر حسینیہ پرچم درست شد

در ماجرای پُر غم وادی کربلا اشکت چکید و قطره شبنم درست شد

بانی روضه های عطش! با حمایتت سینه زنی ماه محرم درست شد

هرکس که روضه ای ز شما گوش می کند

یک جرعه می ز دست شما نوش می کند

آقا عنایتی بده بر سینه ناله را پُر کن ز داغ کربلا این پیاله را

ای باغبان ساقه شکسته به ما بگو داری به باغ سینه غم چند لاله را؟

یا حضرت غریب بمیرم برای تو طی کرده ای چگونه تو این چند ساله را؟

دیدید که رأس جد غریبت به نیزه شد دیدید به چشم خود شب غسل سه ساله را

دارم به سر زیارت قبر بقیعتان امضا بزن به دست خودت این قباله را

یا رب تو دیده را ز غمش پر ز آب کن

ما را غلام حضرت باقر حساب کن

شاعر: خلیل کاظمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

اختر پنجم ز برج آسمان چارمینم من امام ابن امام ابن امام متقینم
روح عشق و جان دین و زاده حبل المتینم وارث جانانه و هم نام ختم المرسلینم

باقر العلم نبیّم؛ نور چشمان علیّم

حجّت حقّ ولیّم؛ من صفیّم من سخیّم

باز کردم بار دیگر می‌کشان می‌خانه‌ها را باده کردم مهر کردم ساقیان پیمانه‌ها را
شرح دادم تاب دادم لوحه افسانه‌ها را نور دادم شور دادم گوشه ویرانه‌ها را

از علوم بی‌زوالم از قدوم بی‌مثالم

از جلال و از جمال از خصال و از کمالم

چلچراغ عرش شد روشن ز نور ماه رویم نه رواق نه فلک را کردم عطر آگین زبویم
چرخش چرخ مدور چرخد از یک تار مویم خیل حورالعین و غلمان محور خسار نکویم

اسم من در آسمانهاست کوی من در عرش اعلاست

شائق من حق تعالاست مادرم اُم ابیهاست

هرکه امشب هر چه خواهد من به او اعطا نمایم هرکه سودا هر چه دارد من به او سودا نمایم
هرکه مشکل هر چه دارد مشککش را وا نمایم هر ویزای بقیع خواهد ز من امضا نمایم

باقرم مشکل گشایم من تجلی خدایم

عالمی را رهنمایم پور شاه کربلایم

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: وحید قاسمی

خاتم الأنبياء سلامت گفت	با وضو باید از مقامت گفت
خُلُق و خُوی محمدی داری	مهربانی بی‌حدی داری!
دستِ مهرِ خدای بخشنده	تا ابد علم را شکافنده
شیعه مدیونِ قالِ باقر هاست	دیدنت آرزویِ جابر هاست
معدن العلم، مخزن الأسرار	پندهایت فراتر از پندار
فاتح قلعه کمال شدند	واژه‌ها بر لب زلال شدند
پای منبر نشست حیرانت	عقل شد کودک دبستان
درس جغرافیای عشق بده	مشق از کیمیای عشق بده
جوهر از ذوالفقار می‌گیرد	قلمت کی قرار می‌گیرد!؟
رهبر انقلاب فرهنگی	مانده‌ام چند جبهه می‌جنگی!؟
کربلایت جهاد علمی شد	مکتبت اجتهاد علمی شد
مشک آبی مقابلت لرزید	"کربلا" گفتم و دلت لرزید
روضه‌های فرات تلخی داشت	کربلا خاطرات تلخی داشت
آب را با سر و صدا بستند	آب را روی خیمه‌ها بستند
گریه‌های رباب پیرت کرد	تشنگی، از بهار سیرت کرد

شاعر: ناشناس

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

هر جا که باشد منبری، پا منبری هست
ما که به غیر از معجزه از تو ندیدیم
حیف از قدم های تو که بر خاک باشد
باور کن از سائل شدن آقا شدم من
من تا گرفتار توأم منصور هستم
همراه هر عرض ارادت، محضری هست
وقتی امامت می کنی پیغمبری هست
نا قابل است آقای من اینجا سری هست
از بس که در دست تو ذره پروری هست
شکر خدا بر شانه ام بال و پری هست

باید که در قلب کریمان جا بگیریم

پیش محمدها دم زهرا بگیریم

ای پنجمین رهبر، نماد چارده نور
از هر طرف رفتم نژادت فاطمی بود
در یک کم از لطف شما هم میتوان دید
سجاده هم بر منبر تو فخر می کرد
وقتی شما هم دست تان محتاج زهر است
نام محمد نام کل اهل بیت است
هفتم کریمی در بلاد چارده نور
حیدر ترین زهرا نژاد چارده نور
تصویری از لطف زیاد چارده نور
ای زینت زین العباد چارده نور
او می شود باب المراد چارده نور
هستیم با یاد تو یاد چارده نور

مدیون قال الباقیریم الحمد لله

از مادرت متشکریم الحمد لله

تورات اگر تورات شد نام تو را داشت
هر که به پابوس تو رفت علامه برگشت
خورشید هم هر روز هنگام طلوعش
اولادها آینه دار مادرانند
از بس که باقر بودند نور خدا داشت
نعلین تو زیر خودش عالم سرا داشت
به وقت مسجد رفتن از تو اقتدا داشت
این شهر با تو حضرت خیرالنسا داشت

در چار گوشش آنقدر توحید میریخت می شد اگر که خانه تو قبله؛ جا داشت
دست تو از اول به ما خیرش رسیده دست تو از اول گدا پشت گدا داشت
در نا امیدی ها به تو امیدواریم
ما تا قیامت هم گرفتار نگاریم

الله اکبر از کراماتی که داری از سجده و سوز مناجاتی که داری
هر شیعه تا محشر بدهکار شما شد آقای من با این روایاتی که داری
کیسه به دوش نیمه شب های مدینه دارد هوای کوفه سوغاتی که داری
لطف تو بر هر سائلی عشق علی بود شهره است بین شهر خیراتی که داری
از جای مُهرت می شود فهمید راحت شب تا سحر طور عباداتی که داری
خاک بقیع تو برای ما بهشت است بی صحن و بی گنبد؛ چه جنّاتی که داری
بغض گلویت هر نفس یا لیتنا بود

جنس غم تو مثل داغ کربلا بود

ای کربلا رفته بگو با سر چه کردند؟ با یک تن صد پاره این لشگر چه کردند
وقتی که تا گودال رفت انگشترش بود این قوم با انگشت و انگشتر چه کردند
سهم تن یوسف هجوم گرگ ها بود سر نیزه های گُند با پیکر چه کردند
یک آستین را روی صورت می گرفتند رو بنده وقتی رفت در معبر چه کردند
پیراهن جدّ تو را که پس نداند در شام با گهوارة اصغر چه کردند

یک عمر داغ کربلا خون در دلت کرد

داغ رقیه آتشی بر پیکرت زد^۱

^۱. با توجه به اینکه در تمام سایت ها بند آخر این شعر بدون بیت برگردان درج شده است، بیت زیر به منظور رفع نقص اضافه شد

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

سلام ای نور چشم اهل بینش	سلام ای شمع جمع آفرینش
سلام ای ابر گوهر بار دانش	سلام ای نقطه پرگار دانش
سلام ای باقر آل محمد	سلام ای پنجمین مرآت احمد
تمام آفرینش در حضورت	تو خورشیدی و کلّ علم نورت
دل اهل طریقت در کمندت	خردمندان عالم پای بندت
تمام علم جاری از لب تو است	تمام معرفت از مکتب تو است
چراغ چشم زین العابدینی	جمال اقدس جان آفرینی
ولایت تا قیامت بنده تو	سعادت آیتی از خنده تو
جهان آفرینش پای بندت	جنان کوی فقیر مستمندت
چراغ علم بی نور تو خاموش	بهشت و حور بی یادت فراموش
هوای خُلد بی مهرت غم انگیز	بهار روح بی فیض تو پاییز
درود نور بر نور کلامت	سلام روح بر روح پیامت
تو بر چشمان جابر نور دادی	تو بر شور آفرینان شور دادی
تو نور نور و جان جان دینی	تو باب اللهی و حقّ الیقینی
ولایت آب از جوی تو خورده	عبادت سجده بر خاک تو برده
توسّل نقش دیوار بقیعت	توکلّ خاک ایوان رفیعت
نه تنها دوست، دشمن هم به حیرت	ز حُسن خُلقت ای دریای غیرت
محمد را تو فرزند از اب و امّ	امام پنجم و معصوم هفتم

مه دو فاطمه از پنج اختر	دُر شش بحر و بحر هفت گوهر
ادب یک شاخه گل از بوستانت	رجب نهر بهشت دوستانت
به خلق و خُلق و خو کلّ صفایی	همان خُلق عظیم مصطفایی
تو را مرآت احمد آفریدند	محمّد را محمّد آفریدند
گهی جَن و ملایک پای بستت	گهی بیل کشاورزی به دستت
عرق می‌ریخت از لوح جبینت	چو گوهر بر جمال نازنینت
همای روح بی‌تو پر ندارد	ریاض زهد بی‌تو بر ندارد
تو خورشید همه افلاکیانی	که از رحمت چراغ خاکیانی
دل لاهوتیت را درد و داغ است	مزارت بی‌رواق و بی چراغ است
شما را از ولادت تا شهادت	عطا و جود و احسان بوده عادت
شما کردید با دشمن مروّت	شما دادید فرمان اخوّت
شما بودید و دریای کرامت	شما کردید بر دلها امامت
شما راه هدایت را نمودید	شما باب ولایت را گشودید
شما روشنگر راهید آری	من الله و الی اللهید آری
عبادت بی شما امضا ندارد	اطاعت بی شما معنا ندارد
شما آیات را تعبیر کردید	اطیعوا الله را تفسیر کردید
تأسی بر شما یعنی هدایت	اطاعت از شما یعنی ولایت
شما دانید «میثم» هر چه بوده	سر تسلیم بر این خاک سوده

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مسدس

شاعر: غلامرضا سازگار

ای دانش و کمال و فضیلت سه بندهات دشمن گشاده رو، ز گلستان خندهات
 آرنده کمال و شکافنده علوم پاینده عمر هر دو ز گفتار زندهات
 ای متّکی هماره کلام خدا به تو
 یا باقرالعلوم! سلام خدا به تو

مولای کلّ خلقت و خلاق را ولی انوار انبیا ز جبین تو منجلی
 دریای هفت دُرّ و دُرّ چار بحر نور نجل دو فاطمه خلف پاکِ دو علی
 تفسیر حُسن لم یزلی نقش صورتت
 گل بوسه‌های یوسف زهرا به طلعتت

تو کیستی محمّد آل محمّدی خورشید آسمان کمال محمّدی
 قرآن نور در بغل زین العابدین آیات سوره‌های جمال محمّدی
 دانش نیازمند دم روح پرورت
 جابر سلام گفته ز قول پیمبرت

تو شهریار علم و علومند لشکرت زانو زدند صدر نشینان به محضرت
 حکمت لطیفه‌ای ز کتاب فضیلت دانش کنایه‌ای ز الفبای دفترت
 در وقت درس بر سخنت خلقتند گوش
 هنگام کار بیل کشاورزیت به دوش

در حُسن تو جمال خداوند دیده‌اند در یک کلام تو دو جهان پند دیده‌اند
 نابخردان که زخم زبانت به دل زدند جای غضب ز تو گُل لبخند دیده‌اند
 از بس بزرگواری و از بس گشوده‌ای
 هم قلب دوست، هم دل دشمن ربوده‌ای

آیینۀ جمال خداوند اکبری نامت محمد است و سراپا پیمبری
 دُرْدانۀ حسینی و ریحانۀ حسن نسل امام، هم ز پدر هم ز مادری
 شیرین هماره کام دل از ذکر خیر توست
 وز قصۀ لطیف عزیز و عزیز توست
 آب حیات جرعه‌ای از آب جوی تو روح مسیح می‌دمد از گفتگوی تو
 پایان گرفت شهر جمادی در انتظار تابید در هلال رجب ماه روی تو
 این ماه را به فیض تو رحمت فروده شد
 دست عطا و باب اجابت گشوده شد
 علم تو گر نبود شهادت اثر نداشت نخل امید سیّد سجّاد بر نداشت
 مولای ساجدین و امام المجاهدین مثل تو ای محمد ثانی پسر نداشت
 زهد پدر، کرامت مادر مبارکت
 در کودکی شهامت حیدر مبارکت
 در مجلس یزید که بودت چهار سال گفتی سخن چنانکه خداوند ذوالجلال
 خواندی حرامزاده سپاه یزید را با منطقی که پور معاویّه گشت لال
 یک طفل چار ساله و این نطق آتشین
 تو لب گشودی و پدرت گفت آفرین
 حُبّ تو نخل پُر بر شیرین باغ دل مهر تو همچون مُهر جبین است داغ دل
 از وادی بقیع تو در سینه بقعه‌ها وز قبر بی چراغ تو روشن چراغ دل
 ای ماوراء وهم، مقام رفیع تو
 تا حشر در مدینۀ دل‌ها بقیع تو
 ای مکتب تو روح تمام پیام‌ها در هر پیام روح فزایت قیام‌ها
 تا گردش مداوم لیل و نهار هست از خلقت و خدات دمام سلام‌ها

پیوسته ریخت گوهر توحید از لب

کار قیام کربو بلا کرد مکتبت

تو پنجمین ستاره بُرج ولایتی مهر جهان فروز سپهر هدایتی

ملک خداست سبز ز باران رحمتت یا باقرالعلوم به ما هم عنایتی

میثم هماره میوه نخلش ثنای توست

مضمون گرفته از تو و مدحت سرای توست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: علی انسانی

از ما تو را ز دور «سلامّ علیکم»

نامت غریب و قبر، ز نامت غریب‌تر

باشی کنار ابن و اب و اُم و عمّ خویش

دیدم چرا مزار تو صحن و حرم نداشت

صحن و سرا نیافتم و گنبدی نبود

غم‌های عهد کودکی از یاد کی رود

یک عمر، خاطرات تو همراه با تو بود

اما چه خوب شد که نرفتی به قتلگاه

در شهر شوم شام، جسارت به عمّه شد

بر روی رحل ناقه، چو قرآن نشسته‌ای

بر روی خار، همره طفلان دویده‌ای

داغ و فرار و رنگ ز چهره پریده را

ای پنجمین امام که معصوم هفتمی

بر درد جهل خلق، ز عالم طبیب‌تر

وقف علوم و دانش و دین کرده، همّ خویش

آب و گل و سجّیت تو، جز کرم نداشت

گلدسته‌ای نداشت حرم، مرقدی نبود

این خاک عشق باشد و بر باد کی رود؟

آتش به خرمن جگر از آه، با تو بود

از صبح تا غروب کشیدی ز سینه آه

تو دیده‌ای چه‌ها به اسارت به عمّه شد

تو طفل روی ناقه عریان نشسته‌ای

تو طعم تازیانه و سیلی چشیده‌ای

دیدنی تو خیمه‌های به آتش کشیده را

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عبدالحسین رضایی

به دل باشد مرا شوق لقای حضرت باقر
که نبود چاره ساز من سوای حضرت باقر
که پیچیده در این عالم صدای حضرت باقر
سلام از من رسان آنکه برای حضرت باقر
برو در سایه ظل همای حضرت باقر

بسر می‌پرورانم من هوای حضرت باقر
ز عشق جان من بر لب رسیده کس نمی‌داند
چنان بگرفته علمش آفاق را یکسر
پیمبر گفت با جابر که خواهی دید باقر را
به رستاخیز گر خواهی نجات از گرمی محشر

وزن شعر: مستغعلن مستغعلن مستغعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قاسمی

روضه نمی‌خواهی! مزارت روضه‌خوان است
گنبد نداری ... گنبد تو آسمان است
اوج غریبی تو از قبرت عیان است
از هُرم ماتم در دلت آتشفشان است
دور مزار تو پُر از نامه‌رسان است
تو کعبه‌ای، چشمت شبیه ناودان است
اما به ذهنت خاطرات صد خزان است
در قلب یک گودال، هر شب میهمان است
دیدیدی که عمه روی تل بر سر زنان است
دیدیدی که بر نیزه سر پیر و جوان است
از داغ غارت در گلویت استخوان است
آنچه زبان از گفتنش هم ناتوان است

ای آنکه قبرت بی‌چراغ و سایبان است!
گلدسته‌ات سنگی ست روی تربت تو
اصلاً نیازی به بیانش نیست دیگر
تو یادگار داغ‌های کربلایی
هر روضه‌ات کرب و بلایی می‌شود، چون
تو شاهد باران سیل آسای خونی
تو یادگار باغ‌های لاله هستی
جسم تو در خاک بقیع و روح تو اما
دیدیدی که در گودال، جدت را چه کردند
تو شاهد گل‌های از ساقه جدایی
تو غیرت الهی ... غم ناموس دیدی
تو مقتلی هستی که دیده روضه‌ها را

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: علیرضا خاکساری

یک سبد یاس در بغل دارم آسمانی پر از غزل دارم
 بی خودی شاعرم نکردی که به سرم شور لم یزل دارم
 بار دیگر گرفت دستم را طبع شعری که از ازل دارم
 غزل از جنس لیلی و مجنون مثنوی های بی مثل دارم
 مطلع هر قصیده ام این شد دلبری ناب و بی بدل دارم
 من و قربانی مرام تو؟ دم "أحلی من العسل" دارم

من بر آنم که قید غم بزنم

و برای شما قلم بزنم

مَثَل صبح صادقی آقا روشنی مشارقی آقا
 مددی یا محمد بن علی ولی الله لایقی آقا
 با کلامت مرا مسلمان کن که تو قرآن ناطقی آقا
 "جابر" از محضرت تلمذ کرد تو بزرگ نوابغی آقا
 تو که خلق "زراره" ها کردی گردن من که خالقی آقا
 تو خودت شاهی که میخوانم روز و شب "لاأفارق" ی آقا

عَالِمُ السِّرِّ فِي النَّجْوَى تُو

سَيِّدِي بِأَقْرِ الْعُلُومِي تُو

ما مقلد تو مقتدای ما	ما مصفا تویی صفای ما
همه هستی ما برای شما	نوکرِ شما برای ما
یا من أرجوه بحق "ماه" رجب	گره خورده به تو دعای ما
مادرت دختر کریم خدا	تو خودت حجت خدای ما
نفس تو حیات می بخشد	نوه شاه نینوای ما
تربتت گرچه خاکی است اما	درگهت باب التجای ما
تو خودت قول داده بودی که	پس چه شد إذن کربلای ما

نه فقط پیر شیعیان هستی

بلکه آقا تو روضه خوان هستی

کربلا کرب و البلا دیدی	غم و اندوه بچه ها دیدی
سوی گودال رفتی آقا جان	و "ذبیح من القفا" دیدی
کربلا غصه ها عذابت داد	خواهری زیر دست و پا دیدی
روی نی رأس سیدالشهدا	روی نی گیسوی رها دیدی
کوچه پس کوچه های کوفه و شام	عده ای در برو و بیا دیدی
تامیان خرابه هم رفتی	گریه های رقیه را دیدی
بی گمان ذره ذره جان دادی	سر و تشت و پیاله تا دیدی

خاطراتی به سینه ات باقی ست

گریه هایت ز غربت ساقی ست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

ای رهین فضل و دانش عالمت
 کاروان علم دنبالت روان
 سینه چاک تیغ گفتار تواند
 خود به تنهایی کتاب محکمی
 سر فرود آرد به خاکت بیشتر
 جابرت آورده از احمد سلام
 چشم جابر روشن از اعجاز تو
 جلوه کرده در تمام طورها
 دُرّ شش دریا و بحر هفت دُرّ
 زینت ماه رجب میلاد تو است
 چشم زین العابدین روشن به تو
 هر یکی از دیگری شیرین تر است
 حلم تو آیینه حلم خداست
 عاشق خُلق تو حتی دشمن است
 شعله های عالم افروز تواند
 همچو قرآن جاودان آثار تو است
 جرعه نوش جام قال الباقرند
 ای ز جام معرفت سر مست ها
 از قلم هاتان دمد پیوسته نور
 تیره گی ها دوری از این مکتب است

ای چراغ علم روشن از دمت
 با گذشت آفرینش همچنان
 علم ها مثنی ز خروار تواند
 باقر کلّ علوم عالمی
 هر چه دانش پا گذارد پیشتر
 ای امام ابن امام ابن امام
 دانش از ره مانده در پرواز تو
 ای چراغ نور، پیش از نورها
 ملک نا محدود از نور تو پُر
 خانه دل تا ابد میعاد تو است
 ای چراغ عقل و دین روشن به تو
 علم و حلمت همچو شیر و شکر است
 علم تو سرچشمه علم خداست
 پنجه علم و خرد بر دامن است
 صد چو جابر دانش آموز تواند
 مشرق و مغرب پر از گفتار تو است
 عارفان سر مست از این ساغرند
 با شمایم ای قلم در دست ها
 تا از این مکتب نگردیدید دور
 علم عالم نوری از این مکتب است

علم اگر نبود به عترت منتسب
هر که دور از آل پیغمبر بود
این قلم شمشیر حقّ و باطل است
گاه فردی عاقلش گیرد به دست
چون کند نور حقیقت را علم
ای قلم را کرده شمشیر ستم
کشور قرآن و هتاکی چرا
ای همه نشریّه ات رسوائیت
ای گناه گمرهان بر گردنت
جهل و رسوایی هم آغوش شده
با قلم ظلم و جنایت می‌کنی
که تمسخر می‌کنی توحید را
بی خبر، تقلید ما تعلیم ماست
ما طریق بندگی پیموده ایم
راه ما تعلیم بوده از نخست
تو که چون طوطی کنی تکرار حرف
ما چراغ معرفت افروختیم
پیرو خطّ امام باقریم
ما گرفتیم از چنین مکتب کمال
چارده حصن حصین داریم ما
چارده منظومه از یک آسمان

نیست جز دود چراغ بوله‌ب
جهل از دانائیش بهتر بود
گاه جانبخش است و گاهی قاتل است
گاه باشد در کف زنگی مست
ذات حق سوگند خورده بر قلم
ای زبانت لال، ای دستت قلم
خاک اهللبیت و ناپاکی چرا
وای وای از این قلم فرسائیت
ای زمام دل به دست دشمنت
یا غدیر خُم فراموش شده
حمله بر فقه و ولایت می‌کنی
گاه منکر می‌شوی تقلید را
در حضور حقّ همان تسلیم ماست
هم مقلّد هم محقّق بوده ایم
آنچه محکوم است آن تقلید تو است
نه به نحوت بوده آگاهی نه صرف
درس خود از اهل بیت آموختیم
تا ابد سرمست از این ساغریم
یافتیم از آل عصمت این جلال
چارده حبل المتین داریم ما
چارده معصوم از یک دودمان

چارده تصویر از یک کوه طور
 چارده بی مثل از یک بی مثال
 چارده استاد کل با یک کتاب
 چارده مشعل فروز بزم دل
 سر خوش از صهبای توفیقیم ما
 «میثم» این تقلید بی تحقیق نیست
 چارده گوهر ز یک دریای نور
 چارده تصویر حق از یک جمال
 چارده فریاد رس با یک خطاب
 چارده مصباح دائم مشتعل
 زنده از تقلید و تحقیقیم ما
 هر که را جز این بود توفیق نیست

شاعر: محمد سعید میرزایی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلن مفعول فاعلن

ای پنجمین امام، یا باقرالعلوم
 بر علم مصطفی باب تو بود باب
 در بزم تشنگان از باده‌های فضل
 با احتجاج تو، اسلام آورد
 خود را سخون علم، تعلیم دیده‌اند
 هم حوزه‌های علم، هم حلقه‌های درس
 مهر تو از ازل، نور تو تا ابد
 در بزم علم و دین، پیوسته می‌رود
 ای حضرت کریم ای فضل تو عمیم
 قرآن ناطقی، عین الحقایقی
 خورشید شیعه‌ای، زهرا ودیعه‌ای
 بر رفعتت سلام، یا باقرالعلوم
 و آن خانه را تو بام، یا باقرالعلوم
 پُر گشته از تو جام، یا باقرالعلوم
 ترسا به شهر شام، یا باقرالعلوم^۱
 نزد تو ای امام، یا باقرالعلوم
 گیرند از تو وام، یا باقرالعلوم
 فیضت علی الدوام، یا باقرالعلوم
 نامت به احترام، یا باقرالعلوم
 وی رحمت تو عام یا باقرالعلوم
 ما جمله تشنه کام، یا باقرالعلوم
 ظلّ تو مستدام یا باقرالعلوم

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ترسا به کوه شام، یا باقرالعلوم

با احتجاج تو، اسلام آورد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

قلم شرمنده شد از وصف حالِ حضرتِ باقر
احادیثِ گوهر بار و زلالِ حضرتِ باقر
به دور گردنم یک لحظه شالِ حضرتِ باقر
که جز این نیست در محشر، سؤالِ حضرتِ باقر
کرم شد راه و رسم و شد روالِ حضرتِ باقر
اصول و فقه و عرفان شد حلالِ حضرتِ باقر
فدا شد ماه و سال و جان و مالِ حضرتِ باقر
شوم با کوهی از عصیان و بالِ حضرتِ باقر

شبیه نور؛ بی‌پایان خصالِ حضرتِ باقر
چه خورشیدانه روشن کرد تکلیفِ خلاق را
تمام تار و پودم می‌شود ایمان! اگر باشد؛
ولی الله الا عظم کیست؟ می‌گویم: علیُّ حق
شنیدم مادرش بنتُ الحسن بود و از آن اول
شکافنده ست! یعنی روبرویش علم زانو زد
نگاهم، نیتم، جانم فدایش که برای من؛
مبادا جای شاگردی که عالم باشد و عامل

وزن شعر: مقتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

آنکه شده به کودکی شاهد کربلا منم
از پس زین العابدین ولیّ کربلا منم
شاهد کوی علقمه وصیّ مصطفی منم
سر بریده دیده است به روی نیزه‌ها منم
همسفر رقیه‌ام محرم بچه‌ها منم
به زیر تازیانه‌ها به شام و نینوا منم
چه در بقیع چه کربلا چه بین خانه‌ها منم
آنکه بود به دست او برات کربلا منم

شیعه کند مرا صدا که حجت خدا منم
ز بعد مرتضی علی پس از حسین و مجتبی
وارث علم و دین همه کنز خفیّ فاطمه
آنکه ز بین خاک و خون باغم و غربتی فزون
همدم شیر خواره‌ام محرم گاهواره‌ام
همره کاروانیان اسیر دست دشمنان
آنکه به روضه بانی است عاشق روضه خوانی است
قسم به این حقیقتم بخاطر مصیبتم

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

سلام ای باقر علم امامت	سلام ای طالع ماه خدایی
سلام ای قدرت حق در ید تو	سلام ما نباشد اعتبارت
عطایای الهی پیشوازت	تویی روح تمام معنویات
وصال تو فرار از انحرافات	چه باید گفت در وصف کمالت
جمالت هست ممدوح الهی	من عشقت را نه اینکه می‌سپاسم
تو دریای صفات ذوالجلالی	سر ما را ولایت سایه بخشید
مگر ممکن شود وصف تو آیا؟	ولی خالق مطلق تویی تو
سعدت را شناساندی به عالم	جمیع دشمنان مغلوب علمت
تو از علمت به ما اطعام کردی	اگر در جذبۀ حق سوخت عاشق
امامت مفتخر بر هر سلامت	
هلال بهترین شهر ولایی	
نثار تو سلام ایزد تو	
سلام حضرت احمد نثارت	
همه آیات قرآن سرفرازت	
ولای تو کند دفع بلیّات	
جدایی از تو انبوه مکافات	
خدا را بهترین صورت جمالت	
که روح هست از روح الهی	
تو را از روز اول می‌شناسم	
جمال بی مثال لایزال	
تو خورشیدی تو خورشیدی تو خورشید	
که ما یک قطره از قطره، تو دریا	
به شهر علم جاء الحق تویی تو	
شقوت را هراساندی به عالم	
جمیع دوستان مجذوب حلمت	
معانی را به ما الهام کردی	
مناجات از شما آموخت عاشق	

فصاحت مشقی از صُنع ثنایت
 کرامت عادتى در گُنه ذاتت
 به وقت ریزش رحمت به یاران
 خدا ما را گزینش با شما کرد
 درخت علم جز تو ریشه، هرگز
 گره خورده همه هستی به هستت
 شرف شایسته شأن رفیعات
 سراغ انجم روی تو در طور
 تو حبل اللهی و حبل المتینی
 حیات عشق در چتر ولایت
 خدا خواهی، مناعت طبع دستت
 تو فرزند بشیری و نذیری
 تویی یک شاخه از طوبای عصمت
 به حُسن دوست حصن ایمنی تو
 تو در چشم پدر نور دو عینی
 تو روح سفره ایجاد هستی
 پس از یک چله دوران جدایی
 تو را زهر جفا قاتل نباشد
 اسیر کربلا چشم و زبانت
 شهید داغ ثارالله باقر

بلاغت رشکی از صوت رسایت
 سخاوت اشتهاى از صفاتت
 تو بارانى تو بارانى تو باران
 شروع آفرینش بر شما کرد
 تو را برتر کسی اندیشه هرگز
 امور عالم و آدم به دستت
 حکومت هدیه فکر بدیعات
 چراغ پنجم نور علی نور
 ولی اللهی و حق الیقینی
 نجات دهر در زیر لوایت
 قیامت را شفاعت ناز شصتت
 امیرالمؤمنین را دلپذیری
 به باغ کوثر از گل های عترت
 حَسَن را نور وجه احسنی تو
 تو یکتا قرّة العین الحسینی
 سلیل حضرت سجاد هستی
 تو تنها یادگار کربلایی
 تو را جز داغ دل حاصل نباشد
 سفیر نینوا نطق و بیانت
 به شام غم اسیرالله باقر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: وحید قاسمی

دانش پژوه مدرسه عشق بوترا ب
 يك خط ز مدحتان شده موضوع صد كتاب
 ای جلوۀ جلال خدا در پس حجاب
 از ماورای فاصله ها بر دلم بتاب
 آقا دعایتان همه دم هست مستجاب
 شاید به یاد آوریم در صف حساب
 مانند باد می‌گذرم تند و پر شتاب

سرچشمه تمامی اندیشه‌های ناب
 اوصاف پاکتان چقدر بی‌نهایت است
 شك کرده ایم! اهل زمین باشی ای عزیز
 امشب دوباره حضرت خورشید اهل بیت
 ما را دعا کنید همین لحظه از بهشت
 این چهره سیاه مرا هم نگاه کن
 من از پل صراط جزا با نگاهتان

ساعی ترین مدرس آداب زندگی

شیوا سخن، مفسر آیات بندگی

کاوشگر رموز سماوات کردگار
 پی کرده است مرکب دجال روزگار
 گشته میان معركة بحث تار و مار
 انگشت بر دهان شده این چرخ کج مدار
 حیف است مانده اید در این شهر بی بهار
 پس لا اقل به خانه قلبم قدم گذار

قله نشین دانش و دین، ای طلایه دار
 تیغ کلام نغز شما در مناظره
 هر کس که خواست پیش شما قد علم کند
 کوه بزرگ حادثه را بر زمین زدی
 آقا شما که واسطه فیض عالمید
 ای کاش سمت کشور ما هم می آمدی

ای خضر مست میکیده چشمه حیات

من تشنه ام شبیه خودت تشنه فرات

استاد فقه و خارج دانش سرای دین
 تا آخرین دقایق عمرت به پای دین
 زخم زبان و طعنه شنیدی برای دین

آموزگار مبحث جغرافیای دین
 دار و ندار زندگی ات را تو ریختی
 از ابتدای کودکی ات خونجگر شدی

با خشت خشت اشک نماز شب شما
 ای یادگار کرب و بلا، زیر کعب نی
 دیدی سر بُریده عباس را به نی
 از نای زخم خورده تان میرسد به گوش

مستحکم است تا به ابد پایه‌های دین
 سهمی عظیم داشته‌ای در بقای دین
 بر شانه کبود نهادی لوای دین
 در مجلس یزید، صدای رسای دین

با اشک و آه، شعله به آئینه می‌زدی

عمری به یاد کربلا سینه می‌زدی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین منزوی

آئینه‌دار طلعت خورشید پنجم
 از موج موج جذبۀ تو در تلاطم
 فخر است با چراغ قبولت به انجم
 آئینه‌ام، فروغ تو را در تجسم
 باریک بین فاجعه آن تهاجم
 از لب به یاد آن چه کشیدی تبسم
 حیران این تداعی‌ام و آن تألم
 هم بر تو عرضه میکنم اینک تظلم
 الا تویی که مدح تو را در تکلم
 ز اندوه تو نشسته به خون است مردم
 حیران آنچه یافتی از این تعلم
 بردوستیت و خصم تو را در تخصم

اکنون به شوق حجت پنجم ز خود گم
 چون کشتی سپرده به توفان عنان خویش
 آن شمع کوچکم که بی‌فروزم اگر
 از آفتاب بی‌شترم با ولای تو
 حیران آن اسارت و آن غارتم هنوز
 آری سلام بر تو اماما! که می‌پرد
 طفل چهارساله و طوفان کربلا؟
 از آن ستم که سوخت در آن، خاندان تو
 گنج مراد خویش نجستم ز هیچ‌کس
 هرچند لب به خنده گشایم برابرت
 ای علم را شکافته و رفته تا به عمق
 آن شاعرم که از سر ایثار عاشقم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر موسوی

قصه تلخ غزل- مرثیه باران را
از چه دریا نکند فاش غم توفان را
داغ ماتم بدمد، مردمک و مژگان را
خسته کرده ست فقط، خاصیت درمان را
که به هر ذره ز خاکش، اثری، کیهان را
با سرانگشت ادب، درس دهد، لقمان را
حکمتش داد: که او زنده کند فرقان را
هر چه معلوم، همه آینه‌خو، پنهان را
کهکشان در سفر اوست: غباری، کان را
تا سبکبال به حیرت ببرد، انسان را
یک نفس، پرتو آن، بارقه شد عرفان را
نور دانش بدم از پرتو خود، ایران را
ترسم از یاد برد، مردم شهر، ایمان را
گفت: ای کاش که جانان بپسندد جان را!
مانده‌ام با "دل" خود چاره کنم حرمان را
می‌کند فهم از این قصه، غم هجران را!
قصه تلخ غزل مرثیه باران را
یک نفر پاک کند، رنگ غریب‌ستان را

اشک از آینه پرسید، غم پنهان را
اشک از آینه پرسید، که غربت از چیست؟
رسم این خاک چرا با دل خوبان سرد است
دیدمش گفت: که این درد بسی دیرین است!
خفته در ملک نبی، آینه‌ای افلاکی
"باقر العلم" که نامید خداوندش، خواست
حلمش آموخت از آن: آینه حق باشد
هر چه مکتوم، به سحر سخنش واگشته!
آسمان در نظر اوست: فضایی کوچک!
یک نفس فرصت پرواز عطا فرمودند
آنچه آموخت به ما، کثرتی از وحدت بود
"باقر العلم"، خداوند سخن، در گیتی
ابر جهل از همه سو، قصد خرابی دارد
اشک از آینه پرسید، چرا حیرانی؟!
آتش شمع، تو را سوختن از جان آموخت
هر که با عشق به دل، داغ عزیزی دارد
بشنو از خاک بقیع، آنچه «سعا» می‌گوید
کاش آن روز، در آن صبح قشنگ: آدینه

شاعر: فولادی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای بوسه‌گاه جن و ملک، خاک پای تو
 ای اختر سپهر ولایت که تا ابد
 ای شهریار کشور دانش که در جهان
 ای ریزه‌خوار سفره علمت جهانیان
 ای باقرالعلوم که هنگام مکرمات
 پنجم ولی و حجت خلاق عالمی
 در عرصه وجود نهی قبل از آنکه پای
 هر کس تو را شناخت دل از دیگری برید
 چندین هزار عالم و دانشور فقیه
 آن پیر سالخورده راهب تو را چو دید
 خوان طعام، آور از بهر میهمان
 يك عمر سوخت قلب تو از کینه هشام
 تنها نه در عزای تو چشم بشر گریست
 ای خفته همچو گنج، به ویرانه بقیع
 در را به روی امت اسلام بسته‌اند
 یابن الحسن گشوده نگردد به روی خلق
 فولادی است پیر غلام شکسته دل

جان تمام عالم خاکی فدای تو
 عالم منور است به نور لقای تو
 شناخت کس مقام تو را جز خدای تو
 خورشید علم، کرده طلوع از سرای تو
 باشد هزار حاتم طایی گدای تو
 لوح دل است مهر به مهر و ولای تو
 داده سلام احمد مرسل برای تو
 بیگانه گشت با همه کس آشنای تو
 آمد برون ز مکتب و دانشسرای تو
 اسلام پیشه کرده و شد مبتلای تو
 از حجره تهی ید قدرت نمای تو
 آن دشمن سیاه دل بی حیای تو
 آن دشمن سیاه دل بی حیای تو
 پر می‌زند کبوتر دل، در هوای تو
 آن گم‌رهان که بی‌خبرند از صفای تو
 این در مگر به پنجه مشکل‌گشای تو
 چشم امید بسته، به لطف و عطای تو

شاعر: علی اکبر لطیفیان

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلاتن فاعلاتن

ای حیات مجدد دنیا	دومین یا محمد دنیا
یا من ارجوی آستان لبم	پنجمین رکعت نماز شبم
ای نسیم پُر از بهار حسین	حسنی زاده تبار حسین
ای نماز پر از قنوت حسن	حاصل چله سکوت حسن
تو تولای دفترم هستی	قسم نون و القلم هستی
چه کسی گفته بی مزاری تو	یا چراغ حرم نداری تو
قبر تو بارگاه توحید است	شمع بالاسر تو خورشید است
چه کسی گفته سایبانت نیست	صحن در صحن آسمانت نیست
عرش که آسمان نمی خواهد	نور که سایبان نمی خواهد
تو خودت سایبان دنیایی	بهترین آسمان دنیایی
مردی از خانواده خورشید	امتداد غم امام شهید
مرد سجاده، مرد نافله ها	مرد شب زنده دار قافله ها
مردی از جنس آیه تطهیر	خستگی های بردن زنجیر
همسفر با ستاره غم هاست	«کربلا زاده» محرم هاست
هم نژاد امام بی کفنان	دومین مرد کاروان زنان
راه طی کرده بیابان ها	قدم زخمی مگیلان ها
یاد خون طپنده گودال	خنده های زننده گودال
طفل رفته، خمیده برگشته	باغ گل رفته چیده برگشته
آشنای صدای سلسله هاست	سوزش ناگهان آبله هاست

او که آئینه محرم بود گریه‌هایش به رنگ ماتم بود
از ستاره گرفته تا شب‌نم از بنفشه گرفته تا مریم
همه محو صدای او هستند پای مرثیه‌های او هستند

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مخمس وزن شعر: فاعلاتن مفاعن فع فاعلاتن مفاعن فع

ای رخت چراغ هدی یا محمد ابن علی پنجمین ولی خدا، یا محمد ابن علی
نجل سیدالشهدا، یا محمد ابن علی جان عالمت به فدا، یا محمد ابن علی
یا محمد ابن علی، یا محمد ابن علی
ای بهار دل سخت، ای حیات جان ز دمت جنّ و انس و حور و ملک، جمله سائل کرم
در مدینه دل ماست، هم بقیع و هم حرمت یک صدا دهیم ندا، یا محمد ابن علی
یا محمد ابن علی، یا محمد ابن علی
شمع جمع اهل ولا، کعبه دل همه‌ای پاره تن نبی و نور چشم فاطمه‌ای
در دلم فروغ خدا، بر لبم تو زمزمه‌ای دل نگرده از تو جدا، یا محمد ابن علی
یا محمد ابن علی، یا محمد ابن علی
جز دعای تو نبود، بر لبم دعای دگر جز ولای تو نبود، در دلم ولای دگر
گر برانی از در خود، تا روم به جای دگر من نمی‌روم ابداء، یا محمد ابن علی
یا محمد ابن علی، یا محمد ابن علی
مهر تو عبادت من، عشق من ارادت من با شما ولادت من، با شما شهادت من
هم عطاست عادت تو، هم دعاست عادت من کن عنایتی به گدا، یا محمد ابن علی
یا محمد ابن علی، یا محمد ابن علی

شاعر: کمیل کاشانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

تا حضور تو، دل خسته مسافر شده است
 دیرگاهی است که مانند کبوتر - جبریل
 سینه‌ات مشرق الانوار هزاران سینا
 از همان روز که شد "علم الاسما" آغاز
 کرسی و لوح و قلم آینه کشف و شهود
 قطره از طینت دریاست همه می‌دانند
 به سلامی که ز لبهای رسول آورده است

توشه بر داشته از گریه و زائر شده است
 روی دیوار بقیع تو مجاور شده است
 موسی معرفت از طور تو ظاهر شده است
 علم، شاگرد تو یا حضرت باقر شده است
 مصدر فیضی و حکمت ز تو صادر شده است
 هر که شاگرد تو شد جزو مفاخر شده است
 مست از جام تماشای تو جابر شده است

شاعر: میثم مؤمنی نژاد

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امشب میان گریه و لبخند خود گم
 دریایم و طپیده به لب هام نبض موج
 جارو به برج و باروی اندیشه میزنم
 من شاعر صداقت گل‌های قاصدک
 هر جا که باز پنجره‌ای شد کبوترم
 صدها ابوبصیر شود طفل مکتبم
 پیچیده در تلاوت معصوم نام تو
 بر خاک‌های مرقد نورانی تو ساخت
 امشب دوباره شوق مرا بال و پر بده

سرشار از طلوع بهار تبسم
 تا آسمان رسیده شعور تلاطم
 تا سائل مدایح معصوم پنجم
 من جابر سلام رسولان مردم
 هر جا که بسته است در مهر کژدم
 دریای علم تو بچشاند اگر خم
 عطر گل محمدیت در تکلم
 گلدسته‌ها و گنبد زرین تجسم
 امشب که بین گریه و لبخند خود گم

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود یوسفی

مانده یادت به یاد خاطرها	در دل خاطر مسافرها
ته این جاده گر بتو وصل است	خوش بحال تمام عابرها
زنده کن مُرده را به یک جمله	تا که مستت شوند ساحرها
بشکاف این علوم را آقا	که مسلمان شوند کافرها
زده زانو به پای علم شما	صدهزاران هزار جابرها
هرچه داریم از کلام شماست	از همین قال قال باقرها
هرچه گویند باز کم گفتند	در رثایت تمام شاعرها
غم نخور چونکه صد حرم داری	در دل بی قرار زائرها

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید رضا مؤید

ای نعمت ولایت تو بهترین نِعَم	وی لطف بی نهایت تو شامل اُمم
هم کاشف الغومی و هم باقر العلوم	هم چشمه کمالی و هم منبع حکم
ای آنکه گفت خواجه آسری ترا سلام	بپذیر هم سلام من خسته از کرم
وا حسرتا که کشته زهر جفا شدی	از کینه هشام تو ای شاه محتشم
دشمن پی اذیت تو قد نموده راست	چندانکه شد ز کثرت غم قامت تو خم
تأثیر زهر تعبیه در زین بیای تو	بگسیخت تار و بود وجود تو را ز هم
ای خفته در بقیع که قبرت بود خراب	جانها فدای غربتت ای کشته ستم
پیوسته در عزای تو و بر مزار تو	چشم کبود چرخ ببارد سرشک غم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی رحیمی

در امام غایب این عصر، علمش حاضر است
 خلقتی اینگونه در بین خلائق نادر است
 هم علی و هم حسین و هم حسن را زائر است
 چاره آنچه نمی‌فهمند قال الباقر است
 از تخصص‌های او تاثیر روی کافر است
 این قلم، این گود، بسم الله هرکس شاعر است

باطنش هر لحظه در روی محمد ظاهر است
 مادر از نسل حسن، بابایش از نسل حسین
 هرکسی او را زیارت کرده باشد در بقیع؛
 عقل کل‌های جهان فهمیده‌اند این راز را
 با احادیثش دل آشوب من آرام شد
 از رقیه هرکه بی‌تی گفت بیتش می‌دهد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ژولیده نیشابوری

که گویم شرحی از وصف و ثنای حضرت باقر
 کسی را برتر و اعلم به جای حضرت باقر
 سلاطین جهان یکسر گدای حضرت باقر
 که جز حق کس نمی‌داند بهای حضرت باقر
 به جود و بخشش و لطف و سخای حضرت باقر
 که جان عالمی گردد فدای حضرت باقر
 ز بحر دانش بی‌منتهای حضرت باقر
 بهر دردی شفا بخشد دعای حضرت باقر

دل‌پر می‌زند امشب برای حضرت باقر
 ندیده دیده گتی به علم و دانش و تقوا
 ز بهر رفع حاجات و نیاز خویش گردیده
 زبان از وصف اولکن، قلم از مدح او عاجز
 نژاد مادر گیتی ز بهر خدمت مردم
 به ذرات جهان یکسر بود او هادی و رهبر
 برو کسب فضیلت کن چو مردان خدا ای دل
 اگر گردد شفیع ما به نزد خالق یکتا

بخش دوم:

اشعار شهادت

امام محمد باقر
علیه السلام

شاعر: مرضیه عاطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

پیر شد هر لحظه پای روضه‌ها، مثل پدر
حلقه میزد اشک در چشمش؛ به گریه می‌نشست
خشک می‌شد حنجرش، می‌سوخت، تا می‌دید که
یاد مشک پاره و دستِ قلم در علقمه
زیر لب می‌خواند گریان روضه‌ها را یک‌به‌یک
رفت پیش چشم او سرها به روی نیزه و
خیمه‌ها می‌سوخت! موهای رقیه همچنین
من فدای کودکی‌هایش که رفت از کربلا
بر سر بازار آذین بسته بین هلهله
در خرابه ناتوان افتاد! خوابش برده بود
آخرش مسموم شد با زهر، مظلومانه شد

در نیاورد از تنش رختِ عزاء، مثل پدر
از مصیبت‌های سختت کربلا، مثل پدر
طفلِ تشنه، شیرخواره هر کجا، مثل پدر
داغدار جمله «أدرک أخا»، مثل پدر
ضجّه میزد یادِ آن خونین قفا، مثل پدر
دید جسم بی‌کفن در نینوا، مثل پدر^۱
داشت با خود گریه‌های بی‌صدا، مثل پدر
با دو دستِ بسته تا شامِ بلا، مثل پدر
بر سرش می‌خورد سنگِ بی‌هوا، مثل پدر
روی خار و خاک؛ بی‌آب و غذا، مثل پدر
در بقیع بی‌حرم قبرش رها مثل پدر!

شاعر: عباس شاه زیدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غمگین زمین، گرفته زمان، تیرمگون هواست
تا خوشه‌های بغض، گل گریه می‌دهند
در سوگ آفتاب مدینه، به سوز و آه

امروز روز گریه و امشب شب عزاست
از تنگنای سینه ما ناله‌ها رهاست
با صاحب‌الزمان دل ما نیز هم‌نواست

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید زیرا در دفن سیدالشهدا تنها امام سجاد با اذن الهی و به طریق طی الارض به کربلا برگشتند و تن مطهر سیدالشهدا را در بوریا نهاده و دفن کردند.

داغی ست سینه سوز غم باقرالعلوم
هم وارث تمامی اوصاف حیدر است
ذکرش امیدبخش دل هرچه ناامید
ای روح آسمانی از این داغ جانگداز
سوزی که قطره قطره تو را آب کرد و سوخت
ای جان ما فدای غم غربت بقیع
امشب هزار پنجره دل گریه می کنیم
شمعی به روی تربت پاک تو نیست... آه
تنها نه از غم تو مدینه عزا گرفت
امشب «خروش»! آن نفس حق که تا سحر

گر خون بگرید از غم او آسمان رواست
هم مخزن تمامی اسرار مصطفاست
نامش شفا دهنده هر درد بی دواست
فریاد خاک امشب تا عرش کبریاست
این زهر نیست بلکه همان داغ کربلاست
قبرت بقیع نیست که در سینه های ماست
با غربت بقیع، دل شیعه آشناست
این جا مگر نه این که مزار امام ماست
در بارگاه قدس کنون محشری بهیاست
دریای گریه را به خروش آورد کجاست؟

شاعر: مجتبی عسکری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

با چشم های پُر آب قحطی آب دیدم
مانند یک کبوتر من را اسیر کردند
هر شب شبیه شمع بی تاب گریه کردم
آتش گرفت خیمه آتش گرفت دامن
هفتاد و دو ستاره یک ماه و مشک پاره
هر صبح و شام جانم آمد به لب که در شام
دلخسته ام از این دهر آسوده ام کن ای زهر

من دشت کربلا را همچون سراب دیدم
بر بال کوچک خود رد طناب دیدم
پروانه سوخت از بس آتش بخواب دیدم
آتش گرفت معجر من اضطراب دیدم
خورشید کربلا را در آفتاب دیدم
زخم زبان شنیدم بزم شراب دیدم
من می روم از این شهر، خیلی عذاب دیدم

شاعر: محسن راحت حق قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

من داشتم اشکِ روانی با سه ساله	همرزم بودم یک زمانی با سه ساله
دریافتم نام و نشانی با سه ساله	در کربلا بودیم پشتیبانِ زینب...
خیلی کشیدم ناگرانی با سه ساله	شاهد خدا باشد که بودم دیده گریان
کردند چون نامهربانی با سه ساله	لعنت به شمر و خولی و بر تابعانش
که می‌شوم من آسمانی با سه ساله	روز دهم، هنگام غارت مانده بودم

آتش گرفتم در جوارِ عمّه عشق

خیلی لگد خوردم کنارِ عمّه عشق

زیر کتک دیدم نوای بی‌نوا را	دیدم به چشمِ خویشانِ جور و جفا را
دیدم در آتش، وای ناموس خدا را	روز دهم بود و همه جا پُر ز آتش
بر خارها راندند، آلِ مصطفی را	رحم و مروت را ندیدم بین دشمن
گم کرده بودند در هیاهو دست و پا را	دیدم به چشمِ خویشانِ که عمّه‌هایم
فریادها پُر کرده کلّ کربلا را	فریادِ واویلا ز هر سویی بلند است

من راوی کرب و بلای پُر بلایم

من ناله‌های بی‌ریای بی‌صدایم

بر آل حیدر چه شقاوت‌ها نمودند	در شام دیدم چه جسارت‌ها نمودند
تحقیر کردند و حقارت‌ها نمودند	لعنت به شام و شامیان که با عدوات
بر آل پیغمبر عنایت‌ها نمودند	با سنگ و چوب و پاره آتش دمام
در آن شلوغی‌ها چه صحبت‌ها نمودند	الفاظِ زشتی را مهیا کردند و بعد

در پیش چشم عمّه زینب مانده بودم از مرتضی خیلی برائت‌ها نمودند

دیدم میان آل عصمت فصلی دی را

دیدم به چشم خویشان من بزم می را

شاعر: محمد جواد غفورزاده قالب شعر: غزل وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

هزاران خیمه بر پا بود آنجایی که من بودم	بیابان بود و صحرا بود آنجایی که من بودم
گلاب اشک زهرا بود آنجایی که من بودم	شمیم یاس یاسین دشت را پر کرده بود اما
قیامت آشکارا بود آنجایی که من بودم	قیام عاشقان راست قامت بود عاشورا
به هفتاد و دو معنا بود آنجایی که من بودم	تمام سوره ایثار و آیات جوانمردی
شهادت هم گوارا بود آنجایی که من بودم	پیام روشن «آلموت اَحلی مِن عسل» یعنی
اگر بین دو دریا بود آنجایی که من بودم	چرا آتش بگیرند از عطش گل‌های داودی
علم در دست سقا بود آنجایی که من بودم	کسی از اسب می افتاد پشت نخل‌ها، آری
خلیل الله تنها بود آنجایی که من بودم	صدای بت شکستن در فضا پیچیده بود اما
که ثار الله پیدا بود آنجایی که من بودم	شعاع آفتاب از مشرق گودال سر می زد
ستم در حد اعلا بود آنجایی که من بودم	عدالت زیر سم اسب‌ها پامال شد، آری
تمام دشت زیبا بود آنجایی که من بودم	شدم محو نگاه عمه‌ام زینب که در چشمش
که چشم انداز فردا بود آنجایی که من بودم	چرا آن روز تل زینبیه اوج عزت شد
مگر پاییز گل‌ها بود آنجایی که من بودم؟	چه گل‌هایی که زیر بوته‌های خار پرپر شد
فقط یک نیزه بالا بود آنجایی که من بودم	هلال ماه نو وقتی نمایان می شد از محمل

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

یادم نمی‌رود که در آن عصر پر غبار
دیدم که عمه‌های حزینم به سوز و آه

اما چه ذوالجناح، که با زین واژه گون

می‌خواست پشتِ خیمه رود، جان دهد، ز داغ
ناچار بازگشت به گودالِ قتلگاه
ای وای من، خدا نکند قسمتِ کسی
از روی تلِ زینبه، پیش دیده بود...

شمشیر و نیزه بود که می‌خورد بر حسین
والشمُر جالسُن، چه بگویم که پیش ما

آنشب چها گذشت...، بماند برای بعد
دشمن که عمه‌های مرا در طناب بست

عمداً عبور داد، حرم را ز کشته‌ها
مردانمان که کشته و بی‌سر، روی زمین

تا آن زمان، حرم به اسیری نرفته بود
باور کنید عمه‌ام از کربلا به بعد

آمد بسوی خیمه ما اسب بی‌سوار
اطرافِ اسب را بگرفتند، ناله‌دار^۱

چون ابر می‌گریست در آن بین، زار زار
اما چو دید پرسش طفلانِ بی‌قرار

پس در پیاپی زن و عزیزان، نقابدار
دیدیم آنچه را که ندیده‌ست روزگار

تا انتهای حفره گودال، تار تار
بارانِ تیر و سنگ، ز هر سوی کارزار

بر نیزه راسِ جدّ غریبم شد آشکار
تازه به روز بعد، شد اسلام داغدار

بدجور مادرم به جنان گشت اشکبار
تا اشک تازه گیرد از این جمع سوگوار

زن‌هایمان، اسیر سپاهی تباه‌کار
آل علی، به ناقه عریان، حجابدار

تا شام و کوفه، پیر شد از غصه، شرمسار

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! لازم به ذکر است همانگونه که در کتب نفس المهموم ص ۳۳۱، وقایع الایام ص ۴۵۹، ناسخ التواریخ ص ۵۰۷، پژوهشی نو در بازشناسی مقل سیدالشهدا ص ۲۷۰ و ... آمده است تا قرن دهم هیچ نامی از ذوالجناح نیست و این نام برای اولین بار در کتاب روضه الشهداء آمده است،

یادم نمی‌رود که به بزم حرامیان
با اینهمه غریبی و تحقیر و داغ و درد
با خطبه‌های پُر ز طنینش قیام کرد
تنها وصیتم به شما حفظ روضه‌هاست

عمه گریست، از طمع چشم نابکار
دشمن شکست خورد و حرم شد پر افتخار
پیروز شد صبوری عمّه، شکوه بار
تا آن زمان که می‌رسد از راه تک‌سوار

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: هستی محرابی

داغِ تو روشن می‌کند شمعِ محرم را
مثلِ پدر میراث‌دارِ کربلایی تو
قلبی شکسته داری و لبریز از آهی
درد است طفلِ چار ساله از سرِ بغضی

در شعلهٔ غم می‌کشاند جانِ عالم را
چون از مسیرِ کربلا آوردی این غم را
بر گونه‌ات داری کماکان اشکِ نم‌نم را
در قلبِ کوچک جا دهد این حزنِ اعظم را

آسوده دیده بر تنش هر جرعهٔ سم را
اما دریغا درد و غم‌های مجسم را
در سینه‌ات جا داده‌ای این دردِ مبهم را
در عرش بر پا کرده‌اند این بزمِ ماتم را

با محنتِ باران نشستی آه زمزم را
غیر تو کس باور ندارد بغضِ شبنم را
از خونِ دشتِ کربلا آورده مرهم را
گل کرده شعرِ کربلایت رنگِ پرچم را

تا از تو گیرد روضه و اشکِ محرم را
امشب سلام می‌رسد خاکِ بقیع تو
دل‌تنگی پائیز در جانِ تو جاری بود
صحنِ خرابت در نگاهِ حسرتم آقا!

پیش از تو بر جدت ملائک روضه‌ها خواندند
با خاطراتِ درد می‌آیی ولی ای عشق
گلدسته‌های صحنِ تو در چشمِ ما روشن
امشب سلام می‌رسد خاکِ بقیع تو

وزن شعر: فاعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: سید پوریا هاشمی

ستم روزگار یادش هست غم لیل و نهار یادش هست
دیده اشکبار یادش هست آنهمه قلب زار یادش هست
روضه بی‌شمار یادش هست
نیمه‌جان بین بستر افتاده باز تب کرده مضطر افتاده
به لبش ذکر مادر افتاده یاد یک جای دیگر افتاده
چادر پُر غبار یادش هست
زهر کرده اثر به اعضایش ناتوان دست و بی‌رمق پایش
ترک افتاده است لب‌هایش العطش العطش شد آوایش
لب زخمی یار یادش هست
پیر بود و خمیده قامت بود خانه‌اش کل سال هیأت بود
به تنش ردی از جسارت بود قاتلش روضه اسارت بود
لحظه‌های فرار یادش هست
سالها قلب بی‌قراری داشت گله‌ها از شتر سواری داشت
با رقیه چه روزگاری داشت با غمش آه و گریه زاری داشت
آبله بود و خار یادش هست
همه عمر خود پریشان بود یاد جدش همیشه گریان بود
آی مردم حسین عطشان بود آبروی قبیله عریان بود
یک تن و ده سوار یادش هست
عمه‌هایش چقدر ترسیدند کوچه‌های شلوغ را دیدند
مست‌ها آمدند رقصیدند به سر روی نیزه خندیدند
زینب بی‌قرار یادش هست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: نوید طاهری

آه ای مادر بیا بال و پرم آتش گرفت
سوختم از تب تمام پیکرم آتش گرفت
بس که گریه کرده‌ام پلک ترم آتش گرفت
ای امان از آن غروبی که حرم آتش گرفت
دختری فریاد میزد معجرم آتش گرفت
هر کجا که آب دیدم حنجرم آتش گرفت

از شرار زهر کین پا تا سرم آتش گرفت
هر نفس از سینه‌ام شعله زبانه می‌کشد
روز من با خاطرات کربلا شب می‌شود
هر طلوعی را غروبی عاقبت پایان دهد
شعله بر جان همه اهل حرم افتاده بود
بعد داغ کربلا و تشنگی بچه‌ها

وزن شعر: مستفعان مستفعان مستفعان فع

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

دلشوره‌های عمّه را یادش نمی‌رفت
برپایی بزم عزا یادش نمی‌رفت
جان دادن خون خدا یادش نمی‌رفت
لبخندِ شمر بی‌حیا یادش نمی‌رفت
گهواره را بین عبا... یادش نمی‌رفت
زد تازیانه بی‌هوا! یادش نمی‌رفت
افتاد زیر دست و پا یادش نمی‌رفت
سرهای روی نیزه‌ها یادش نمی‌رفت
شب گریه‌های بیصدا یادش نمی‌رفت
کهنه حصیر و بوریا یادش نمی‌رفت

یک عمر داغ کربلا یادش نمی‌رفت
درس و حدیثش مانع روضه نمی‌شد
بر دوش دل، بار مصیبت داشت عمری
بالا سر هر پیکر بر خاک خفته
بُردند بی‌صبرانه بعد از گوشواره
تب داشت بابا! سوخت خیمه! زجر آمد!
هنگام غارت بود و در بین شلوغی
لعنت بر آن دستی که هجده نیزه آورد
کنج خرابه... زیر نور ماه... آرام...
در کنج حجره، داشت جان می‌داد اما

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلا

بسکه تصویری از اندوه به هر مرحله داشت
 به حسابی که پسر آینه‌دار پدر است
 صنم سلسله موئی که دل ما با اوست
 چون ولی بود بَلا دید، ولی سنگین‌تر
 بعد پنجاه و سه سال از غم جانسوز عطش
 دل او محفل یک روضه زهرایی بود
 کینه از شمر به دل داشت ولی بیش از آن
 شام دیده‌ست که در بزم شراب اُموی
 لب به نفرین نگشود این نوه شاه کرم
 آه بر عکس همه، موقع طفلیش، این مرد

خوشی کودکی از خاطر او فاصله داشت
 او هم از کوفه و از شام، فراوان گِلِه داشت
 سالها دور گلویش اثر از سلسله داشت
 پای او بیشتر از عمه خود، آبله داشت
 جگر سوخته، با آب خُنک مسئله داشت
 اُنس با فاطمه سوخته قافله داشت
 نفرت از خولی و بُغضی به دل از حرمله داشت
 نطق کوبنده او حالت یک زلزله داشت
 بسکه در صبر همانند حسن حوصله داشت
 خاطرات بدی از ساز و کف و هلهله داشت

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلا

دیده در کودکی اش داغ کبوترها را
 راوی مقتل سرخی‌ست که می‌سوزاند
 تیغ بی‌مهر عطش بود و لب کودک‌ها
 عمه را دیده که در بی‌کسی عصر حرم
 آنکه خود درد کشیده‌ست فقط می‌فهمد
 مقتل از جانب او گفت که عمه جان‌ش
 ناگهان در وسط هلهله‌ها می‌چیدند

تبر و سوختن جان صنوبرها را
 شرح آن صفحه به صفحه همه دفترها را
 دیده او چهره شرمنده مادرها را
 گره بر روی گره می‌زده معجزها را
 پای پُر آبله و گریه دخترها را
 دیده بر زیر گلو گندی خنجرها را
 روی سرنیزه بی‌رحمی خود سرها را

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

از گلو ناله مرغ سحری افتاده
 پسری دید که از زین به زهر آغشته
 غم یک عمر بلا پشت بلا پشت بلا
 مرگ نزدیک شد و اهل حرم می‌گریند
 پسرم گریه نکن چونکه میان چشمت
 پسرم! گریه فقط گریه به غم‌های حسین
 کودکی بودم و دیدم که میان مقتل
 کودکی بودم و دیدم که ز سیمرغ دلم
 دیده‌ام وقت اسارت که به پای عمّه

پی آن ناله دل دربدری افتاده
 گوشه حجره دوباره پدری افتاده
 همچو یک زهر به جان جگری افتاده
 چشم بیمار پدر بر پسری افتاده
 از غم خون جگری‌ها اثری افتاده
 سوی گودال دلم را گذری افتاده
 تن خورشید کنار قمری افتاده
 ته گودال فقط مشیت پری افتاده
 بارها از افق نیزه سری افتاده

شاعر: وحید قاسمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

زهر ملعون، نفست را به شکایت انداخت
 داری از درد چه بدحال به خود می‌پیچی
 چه غریبانه کف حجره زمین گیر شدی
 زهر ملعون، چه به روز جگرت آورده
 خواستی آب بنوشی، جگرت تیر کشید
 زهر نه، گریه بسیار تو را خواهد کشت
 سالها رفته، ولی خوب به خاطر داری
 مو به مو، طعنه اغیار به یادت مانده
 دل پُر خون تو، از غصه لبالب می‌شد

گوشه حجره تو را سخت به زحمت انداخت
 مثل لب‌تشنه گودال به خود می‌پیچی
 چقدر بیشتر از سن خودت پیر شدی
 خنده حرمله را در نظرت آورده
 عطشت، علقمه را زود به تصویر کشید
 روضه دست علمدار تو را خواهد کشت
 با رقیه دل‌تان سوخته چندین باری
 ازدحام سر بازار به یادت مانده
 چادری در ملأعام معدّب می‌شد

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ای ولیّ الله داور، السلام ای سلامت از پیمبر، السلام
 حجت خلاق اکبر، السلام زاده زهرای اطهر، السلام
 السلام ای باقر آل رسول
 چارمین فرزند زهرای بتول
 ای نبی بر تو فرستاده سلام وی به زین العابدین، ماه تمام
 هفتمین معصومی و پنجم امام مکتبت تا صبح محشر، مستدام
 تیغ نطق می شکافد، علم را
 روح می بخشد مرامت، حلم را
 ای سلام ذات حیّ داورت بر تو و نطق فضیلت پرورت
 علم آرد سجده بر خاک درت حلم گردیده است بر دور سرت
 نسل نوری هم ز باب و هم ز مام
 خود امام و مادرت بنت الامام
 کیستی ای آیت سرّ و علن؟ تو هم از نسل حسینی، هم حسن
 تو امامت را روانی در بدن ای ولایت را چراغ انجمن
 علم تو، علم خداوند جلیل
 وحی باشد بر لبّ بی جبرئیل
 از درخت علم، بر داریم ما وز تو صد دریا گهر داریم ما
 بس حدیث معتبر داریم ما از شما کی دست برداریم ما؟
 یابن زهرا سر برآور باز هم
 «جابر جُعی» بیرو باز هم
 یابن زهرا گرچه با بغض تمام حرمتت گردید پامال «هشام»

بر تنت آزار آمد صبح و شام تو امامی، تو امامی، تو امام
 نور از هر سو که خیزد، دیدنی است
 چهره خورشید کی پوشیدنی است؟
 تو خزان باغ زهرا دیده‌ای تو تن بی‌سر به صحرا دیده‌ای
 گردن مجروح بابا دیده‌ای بر فراز نیزه سرها دیده‌ای
 کاش می‌دیدم چه آمد بر سرت
 یا چه کرده کعب نی با پیکرت؟
 تو چهل منزل اسارت دیده‌ای از ستمکاران جسارت دیده‌ای
 خود عزیزی و حقارت دیده‌ای تشنگی و قتل و غارت دیده‌ای
 چار ساله، کوه ماتم بُرده‌ای
 مثل عمه، تازیانه خورده‌ای
 شام بود و مجلس شوم یزید چشم تو چوب و لب خشکیده دید
 گه سکینه ناله از دل می‌کشید گاه زینب جامه بر پیکر درید
 چشم بر رگهای خونین دوختی
 سوختی و سوختی و سوختی
 ای دل شیعه چراغ تربتت دیده‌ها دریای اشک غربتت
 سالها بر دوش کوه محنتت روز و شب پامال می‌شد حرمتت
 ظلم دیدی در عیان و در خفا
 تا شدی مسموم از زهر جفا
 ای به جانت از عدو رنج و عذاب هم به طفلی، هم به پیری، هم شباب
 قلبت از زهر ستم گردید آب قبر بی‌زوار تو، در آفتاب
 وسعت صحن تو مُلک عالم است
 لاله قبر تو اشک «میثم» است

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: علیرضا خاکساری

خوشا بحال دلی که به دلبری برسد
 همه رعیت ارباب می‌شویم اما
 کسی که بر در این خانه سر بلند نکرد
 اگر چه سائل او بی نیاز از دنیا است
 به نیم قطره اشک محبتش ندهد
 شبیه فطرس در مانده غصه‌ای دارم
 ز "قال باقر علیه السلام" مست شود
 به سفره کرم ذره پروری برسد
 غلام با ادب اینجا به برتری برسد
 به یک اشاره آقا به سروری برسد
 در آخرت به مقامات بهتری برسد
 اگر خوشی دو عالم به نوکری برسد
 نشسته‌ام که مگر پر، نه؛ شهری برسد
 اگر کسی به فیوضات منبری برسد

کسی که بر کرمش افتخار می‌کردند

اگر نبود خلائق چه کار می‌کردند؟!

قلم به دست گرفته رساله بنویسد
 مقید است به تحلیل کربلای حسین
 مقید است که تاریخ را ورق بزند
 روایت سفرش سوی کربلا کم نیست
 میان روضه بازار شام می‌طلبد
 تمام مرثیه‌هایش میان لفافه ست
 برای اینکه محرم به کربلا برسم
 به نام حضرت جلّ جلاله بنویسد
 کنار این همه مقتل، مقاله بنویسد
 دوباره از غم تلخ قباله بنویسد
 تمام روز و شبش را به ناله بنویسد
 که از نجابت طفل سه ساله بنویسد
 به اشک چشم تر از باغ لاله بنویسد
 نشسته‌ام که برایم حواله بنویسد

کنار این همه ابر بهار گریه کنم

میان روضه او زار زار گریه کنم

دلی شکسته و بغضی شکسته تر دارد
 همیشه مجلس روضه‌اش پُر تلاطم بود
 دوباره یاد چه کرده که چشم تر دارد؟!
 حسین گفتن او مژه‌ای دگر دارد

مرور خاطره‌ها کار هر شب آقااست
چقدر پیر شده، خم شده، شکسته شده
چقدر این شب آخر به مادرش رفته
لهوف از غم یک صبح تا شبش، گفته
میان این همه ارثی که از پدر بُرده
همیشه بالش زیر سرش پر از اشک است
غروب روز دهم را نمی‌برد از یاد
به یاد کودکی‌اش از رقیه می‌خواند
همینکه خار نشسته به پای او کافی‌ست
میان دفتر عمرش چه خاطرات بدی

چقدر زخم روی زخم بر جگر دارد
به خاطر غم و غصه است، خب اثر دارد
میان نافله‌اش دست بر کمر دارد
کجا کسی ز غم و غصه‌اش خبر دارد؟!
اگر غلط نکنم گریه بیشتر دارد
چرا که روضه‌گودال زیر سر دارد
شبیه خیمه شده، آه شعله ور دارد
چه خاطرات عجیبی ز همسفر دارد
خدا کند که دگر زجر دست بردارد
ز چوب و باده و دندان و تشنه زر دارد

در آن شبی که سنان بین راه اسیرش کرد
گرسنه بود ولی تازیانه سیرش کرد

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایمانی

ما با منا روضه برای تو گرفتیم
حالا که در صحن و سرایت زائری نیست
داری تَقَلّا می‌کنی مانند گودال
می‌سوزی اما خنجری بر حنجرت نیست
قرآن بخوان تا خیزران دور و برت نیست
هرچند صحن خاکی و تاریک و خالیست
مثل دعای ندبه باران بهاریم

با مادرت زهرا عزای تو گرفتیم
اینجا عزا با شیعیان تو گرفتیم
محکم رَدای تو؛ عبای تو... گرفتیم
پس پای نی روضه به جای تو گرفتیم
ما ختم قرآن در عزای تو گرفتیم
هرشب تب صحن و سرای تو گرفتیم
این درس را از کربلای تو گرفتیم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: محمد جواد شیرازی

باد خزان وزیده به دولت سرای من
 بالا گرفته کار دل و گریه‌های من
 زائر نمانده دور حریم، عجیب نیست
 گریه کنید اهل منا در عزای من
 بر روح و جان من غم و غربت چشاندند
 از زهر زین اسب ورم کرده پای من
 در کربلا و کوفه و جولانگه یهود
 مانده نشان سلسله بر جای جای من
 از ابن سعد و حرمله طعنه شنیده‌ام
 این روضه‌هاست گوشه‌ای از ماجرای من
 آتش ز پشت بام نرفته ز خاطر من
 مانده ز شام، کرب و بلایی برای من
 آتش گرفته بود، پر عمّه زینبم
 فریاد می‌کشد جگر مبتلای من
 مردم شکست، حرمت عمّه رقیه‌ام
 تغییر کرده صحبت و حال و هوای من
 آن خاطرات می‌گذرد از برابر من
 ذکر حسین گشته دعا و نوای من
 بی‌حال، زیر خنجر آن کینه‌توز ماند
 اعضای جد تشنه لب و سر جدای من

از سن کودکی شده غم آشنای من
 بغض و شرر گرفته مسیر صدای من
 خاک مزار من ز جفا بی‌نصیب نیست
 مانند من امام غریبی، غریب نیست
 اهل زمانه غصه به قلبم رسانده‌اند
 من را به روی مرکب سمّی نشانده‌اند
 از کودکی رسیده به من چهره‌ای کبود
 از بس که زخم‌های تنم در فشار بود
 بر روی خار سخت مگیلان دویده‌ام
 هفتاد و دو ستاره بر نیزه دیده‌ام
 بازار و ازدحام نرفته ز خاطر من
 بزم حرام شام نرفته ز خاطر من
 یادم نرفته چشم تر عمّه زینبم
 یاد لباس شعله‌ور عمّه زینبم
 من روضه‌خوان غربت عمّه رقیه‌ام
 آه... از شب شهادت عمّه رقیه‌ام
 یاد غروب کرب و بلا زار و مضطرم
 یک عمر یاد تشنگی جدّ اطهرم
 داغش برای اهل و لا سینه سوز ماند
 در زیر آفتاب بیابان سه روز ماند

شاعر: محسن عزیزی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

عالم همه گدای تو یا باقرالعلوم محتاج خاک پای تو یا باقرالعلوم
 محتاج یک دعای تو یا باقرالعلوم جلدیم در هوای تو یا باقرالعلوم
 معنی علم معنی آیات محکمه
 هستی فدای یک نظرت یابن فاطمه
 باید همه به پشت سرت اقتدا کنند باید به نام تو همه عالم دعا کنند
 باید گدایی در تو ماسوا کنند باید به عرش منبر علمت به پا کنند
 تیر و کمان بگیر به دست و مرا بزن
 ای صاحب کمان نوۀ ارشد حسن
 خورشید سایه‌بان شده روی مزار تو روح الامین ملازم تو در کنار تو
 دانش همیشه در کنف سایه‌سار تو حُبُّ الحسین شد همه دار و ندار تو
 از کودکی است روضه و غم آشنای تو
 دلها گرفته از تب سوز و نوای تو
 عمری است اشک من شده وقف منای تو باید که مُرد از غم و سوز عزای تو
 غربت نشسته در همه صحن و سرای تو از زهر زین اسب ورم کرده پای تو
 از بس که زهر در تنت آقا زیاد بود
 رنگت شده شبیه رخ خیمه‌ها کبود
 بازار و ازدحام نرفته ز خاطرت آتش ز پشت بام نرفته ز خاطرت
 دشنام صبح و شام نرفته ز خاطرت ویرانه‌های شام نرفته ز خاطرت
 بر روی نیزه‌ها سر آفتاب دیده‌ای
 بر روی خارهای بیابان دویده‌ای

شاعر: مرضیه عاطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

آن روزهای شعله‌ور یادم نرفته
 دریا همان نزدیکی اما تشنه بودیم
 گهواره را بُردند بعدِ گوشواره
 افتاد خیمه دستِ یک عده حرامی
 بعد از جسارت‌ها اسارت‌ها کشیدیم
 یکریز در آغوش عمه بغض کردیم
 یک گوشه خوابید و صدایش درنیامد
 دیدم به عینه روضه‌ها را پیش چشم

دستان تبدار پدر یادم نرفته
 بیتابی و چشمانِ تر یادم نرفته
 هول و ولایِ دور و بر یادم نرفته
 آن لحظه پُر دردسر یادم نرفته
 یک تگه نانِ مختصر یادم نرفته
 زخم زبانِ رهگذر یادم نرفته
 اشک رقیه تا سحر یادم نرفته
 لحظات تلخ آن سفر یادم نرفته

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلن

چه تفاوت بکند ناله کند یا نکند
 چه تفاوت بکند پا بکشد یا نکشد
 زهر اینبار چه دارد متورم شده است
 این جوانی که کنار پدر افتاده زمین
 اینهمه جای جراحات برای شام است
 نَفَس آخر و با روضه ویرانه گریست
 یادش افتاد که هم‌بازی او می‌افتاد
 گفت دستم، سر زنجیر به دستش بستند
 چادر عمه پناهش شد و نالید: سرم
 زنِ غساله چه فهمید که می‌گفت به خود

که دل سوخته را ناله مداوا نکند
 کاش می‌شد خودش اینقدر تقلاً نکند
 زهر با این تنِ بیمار مدارا نکند
 چه کند گریه اگر بر سر بابا نکند
 زهر هرچند که سخت است چنین تا نکند
 نشد او یاد غم عمه خود را نکند
 سنگِ رحمی به سر دختر نوپا نکند
 پس از آن شکوه‌ای از آبله پا نکند
 چه کنم تا که مرا زجر تماشا نکند
 بهتر این است که این مقتعه را وا نکند

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

غروب سرخ مُحرم نمی‌رود از یاد
 رباب و خیمه ماتم نمی‌رود از یاد
 خروش غیرت زمزم نمی‌رود از یاد
 همان مصیبتِ اعظم نمی‌رود از یاد
 بدون یاور و مُحرم، نمی‌رود از یاد
 هجوم سیلی محکم، نمی‌رود از یاد
 بلای شهر جهنم نمی‌رود از یاد
 سر شکسته و درهم نمی‌رود از یاد

هزار خاطره از غم نمی‌رود از یاد
 به گاهواره خالی اصغرم سوگند
 فرات بود و عطش بود و کودکان حرم
 دمی که هستی زینب ز روی زین افتاد
 به دشت، دختر و زنها برهنه پا و دوان
 اسیر بودن با یاس های نیلی رنگ^۱
 ز رقص و هلله خون در دلم شده در شام^۲
 به شهر شام، به بزم یزید، بین طشت

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ در بحث غارت معجزها دو نکته مهم باید مورد توجه قرار بگیرد ۱- موضوع غارت معجز بر فرض بر اینکه صورت گرفته باشد با آنچه متاسفانه بصورت عام در اشعار آورده می‌شود بسیار متفاوت است، لازم است بدانیم در عرب آن زمان قسمتی از حجاب زنان (معجز)، پارچه‌ای بوده که در مقابل صورت قرار می‌گرفته و این جزء حجاب بوده است؛ همچنان‌که هم اکنون نیز در عراق، عربستان و بسیاری از کشورهای اسلامی این‌گونه حجاب دارند، از این‌رو حضرت زینب سلام‌الله‌علیها در خطبه‌اشان در مجلس یزید فرمودند: **وَأَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُو بَيْنَ الْأَعْدَاءِ مِنْ بَلَدٍ إِلَيَّ بَلَدٍ**؛ دختران سول خدا را با صورت باز، شهر به شهر در معرض دید مردم قرار دادی! لذا آنچه در غارت معجزها مطرح است حذف این روئند صورت‌ها بوده است نه اینکه نعوذ بالله اهل بیت کشف حجاب شده‌اند همچنان که حضرت زینب سلام‌الله‌علیها هم بر همین موضوع اشاره می‌کنند که خود این نیز مصیبت بسیار بزرگ و دردناکی است ۲- گفتن و یادآوری غارت معجزها حتی در حد همان روئند صورت شایسته و سزوار اهل بیت نیست!!! آیا اگر خود ما روزی ناموسمان به هر دلیلی همچون باد و... برای لحظاتی نتوانند حجاب خود را حفظ کنند آیا دوست داریم که یکسره به ما متذکر شوند که در فلان روز چادر خواهر، مادر و یا همسرمان را باد برده و آیا ما از تکرار این حرف ناراحت نمی‌شویم؟؟ پس به هیچ وجه شایسته نیست این فاجعه تلخ را حتی بر فرض صحت آن بازگو و تکرار کنیم!!!

۲. بیت زیر به دلیل انطباق بیشتر با روایات معتبر تغییر داده شد، طبق روایات معتبر در شهر شام جشن و شادی و رقص و پایکوبی بوده است و در کتب معتبر موضوع سنگ پراکنی و آتش ریختن نیامده است

شاعر: رضا آهی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

همین که ذکر احادیث قال باقر شد
 یگانه عالم دین پیمبرست باقر
 امام پنجم و باب النجات انسان ست
 اگر چه اهل دیار رسول اکرم بود
 مدینه در دل خود عالمی حکایت داشت
 مدینه باغ دلش را همیشه پرپر کرد
 میان روضه حیرت مکرراً میسوخت
 ز داغ یاس نبی غرق بی‌قراری بود
 شبی مصیبت مادر قرار از او می‌برد
 گواه غربت و درد عزیز زهرا بود
 به نیزه‌ای سر خونین ماه لشکر دید
 میان صحنه گودال بی‌حیا را دید
 مقابل نظرش حمله‌ها ز هر سو شد
 برای بی‌کفن کربلا محن می‌خورد
 تمام دار و ندار حرم به یغما رفت
 زمین ز خون ولی خدا به جوش آمد
 تنی ز کینه لگد مال سُم اسبان شد
 چه ظلمتی! که عدو اندر آن کشاکش کرد

عجین دل همه با کردگار غافر شد
 عزیز حضرت زهرا و حیدرست باقر
 شفیع محشر پروردگار سبحان ست
 ولی دلش همه دم غرق حزن و ماتم بود
 مدینه آب و هوایش شمیم غربت داشت
 صفای آینه‌اش را ز غم مکدر کرد
 همینکه چشم ترش رابه میخ در میدوخت
 هوای دیده او دم به دم بهاری بود
 شبی ز ماتم سنگین کربلا می‌مرد
 خودش زجمع اسیران روز غوغا بود
 جدا ز هم همه اعضای جسم اکبر دید
 لبان تشنه فرزند مرتضی را دید
 روانه نیزه پستی میان پهلوشد
 به پیش دیده او چکمه بر دهن می‌خورد
 نوای اهل حرم تا به عرش اعلا رفت
 صدای نعل تر و تازه‌ای به گوش آمد
 کنار قتلگهش خواهرش پریشان شد
 از این جنایت بد مادری ز غم غش کرد

ز بعد حادثه همچون پدر هراسان بود	ز شام و کربلا دل غمین و گریان بود
بنا به مرثیه نینوا نوایی داشت	به یاد کربلا مجلس عزایی داشت
خلاصه بی کس و تنها امام ما پر زد	به سوی مادر مظلومه ولا پر زد
کنار جد و پدر در بقیع مدفون شد	در این مصیبت عظمی دل همه خون شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن مراد نوری

ای نام تو قرار دل بیقرارها	حرف تو ماندگارترین یادگارها
درک بشر به فهم مسائل نمی رسید	از علم تو شکسته تمام حصارها
تعبیرهای ناب تو راه عبور ماست	ای معتبرتر از همه اعتبارها
بنیان مذهب از نفست جان گرفته است	هر جملات معلم بنیانگذارها
سیل فرشتگان خدا پای درس تو	شاگردی ات بزرگترین افتخارها
از هر طرف به مادر سادات می رسی	محو سلاله تو تمام تبارها
ای سومین امام ستمدیده بقیع	قربان خاک قبر تو سنگ مزارها
از کوچه های شام تو هم شکوه ای بکن	ای بازمانده سفر نی سوارها
اصلا خودت بگو چقدر بین از دحام	خورده ست بر سرت لگد نیزه دارها
بی شک تو هم میان بیابان دویده ای	مثل رقیه رفته به پای تو خارها
با آنکه تو مراقب او بوده ای، ولی	از دستهای زجر، کتک خورده بارها
ای وای از آن دمی که به دست حرامیان	از گوش ها کشیده شود گوشوارها

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: مهدی نظری

باقر علم مصطفای هستم وارث حلم انبیا هستم
 ساکن عرش کبریا هستم از اهالی کربلا هستم
 سینه‌ام از غم و بلا چاک است
 سنگ روی مزار من خاک است
 نورم از نور حضرت زهراست پدر من شفیع روز جزاست
 عشق من در تمامی دلهاست جدّ من آفتاب عاشورا است
 سینه‌ام مملو از تب عشق است
 مکتبم چونکه مکتب عشق است
 قطره قطره شبیه بارانم من امام حدیث و قرآنم
 از همان کودکی پریشانم بسکه با گریه روضه می‌خوانم
 اشک جاری و سوز و گریه منم
 چونکه همبازی رقیه منم
 همه خاطرات من درد است زندگی و حیات من درد است
 دفترم که دوات من درد است تا قیامت بساط من درد است
 آفتاب غمم غروب نداشت
 عمر من لحظه‌های خوب نداشت
 من خودم مشک پاره را دیدم گلوی شیرخواره را دیدم
 غارت گاهواره را دیدم تن روی قناره را دیدم
 ارباً اربای اکبر آیم کرد
 زخم پهلوی او کبابم کرد

علم افتاد و عمه جان افتاد ناگهان دیدم آسمان افتاد
 تازیانه به جانمان افتاد روی جسم همه نشان افتاد
 قسمتم زخم خار صحرا شد
 روی عمه شبیه زهرا شد
 می‌شود نیزه دید و اشک نریخت؟ روی مقتل رسید و اشک نریخت؟
 می‌شود دل برید و اشک نریخت؟ از گلو بوسه چید و اشک نریخت؟
 دیدم از تل تنی که لرزان شد
 وقتی افتاد نیزه باران شد
 من خودم قتل شاه را دیدم خیمه بی‌سپاه را دیدم
 عمه بی‌پناه را دیدم من خودم قتلگاه را دیدم
 پدرم را اسیر تب دیدم
 روزها را تمام، شب دیدم
 گریه‌های رباب را دیدم ناقه بی‌رکاب را دیدم
 کلّ بزم شراب را دیدم محمل بی‌حجاب را دیدم
 در دلم زخم‌های دشنام است
 قاتل من خرابه شام است
 روی دست گلی سر بابا دختری مثل مادر بابا
 پای او بود منبر بابا سر به او گفت دختر بابا
 می‌پریم با خودم تو را بابا
 چشم خود را ببند بابا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حسین ایمانی

افتاده از نَفَسِ دل و دلداری ما مینا
 گودال و ازدحام و تنِ بی‌کفن، بخوان
 دل از مدینه پر زده تا کوفه و دمشق
 انگار پیش چشم تو سر رویِ نیزه‌هاست
 سنگی رسیده و سر زینب شکسته و
 بالا بلندِ عرش به ویرانه می‌رود
 صحنِ بقیع و سینه‌ی ما کربلا کنید
 زینب کشانده شد به کجا؟ مجلسِ شراب
 از اضطرابِ دخترِ دلداری ما نگو
 وقتی رقیه سر رویِ دیوار می‌زند
 رقصیدنِ اهالیِ شام پایِ نیزه‌ها^۱
 لکنت زبان گرفت تمام خرابه، آه
 خوابید و از دوچشمِ حرم خواب را گرفت
 یادش به خیر؛ دخترِ بابایی حسین
 ما ندبه خوانده‌ایم بگو دلبرِ تو کو؟

روضه بخوان برای کس و کار ما مینا
 ده سال روضه‌ی عطش و سوختن بخوان
 افتاده زهر کینه به جانِ امیرِ عشق
 این سوزِ تشنگی تو از جنسِ کربلاست
 انگار می‌برند تو را دست بسته و...
 پایِ برهنه دخترِ دردانه می‌رود
 یادِ غروبِ بی‌کسی و شعله‌ها کنید
 مانده تنِ حسینِ تو در گودیِ عذاب
 از چوبِ خیزران و لبِ یارِ ما نگو
 دیدی به چشمِ خود که حرم زار می‌زند
 سرما و طعنه‌ها و هجومِ کنایه‌ها
 آمد طَبَقِ که دق کند آرامِ جانِ شاه
 آه رقیه دامنِ محراب را گرفت
 ای یادگارِ روضه‌ی تنهاییِ حسین
 زد بر لب و دهن که پدرِ پیکرِ تو کو؟

^۱ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور جلوگیری از اغراق گوئی و انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: مجید خضرای

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

تشبیه و استعاره به وصف نیاز نیست
دیگر به گل نشسته کلام و عبارت است
فرهنگ نامه غم و اندوه کربلا
از کودکی تو بار امانت کشیده‌ای
خورشید هم به گرمی داغ دل تو نیست
تو چهارساله بودی و در اوج کودکی
تو چهارساله بودی و صد درد دیده‌ای
تو چهارساله بودی و شب گریه دیده‌ای
تنها امید و دل خوشی تو حسین بود
تو قلب شرحه شرحه احساس دیده‌ای
هم بند نازدانه بابا رقیه‌ای
در مجلس شراب که جای شما نبود
از عمه درس صبر و رضایت گرفته‌ای
از کودکی تو یاد گرفتی به اوج درد
نَبودَ عجب که باقر علم نبی شدی
یا باقر العلوم اگر بی‌لیاقتم

این واژه‌ها به وصف غمت چاره ساز نیست
آقا تفضلی که زمان اشارت است
ای مستندترین سند داغ نینوا
اندازه تمام فلک داغ دیده‌ای
ایوب را توان غم و مشکل تو نیست
دیدی به نیزه رأس عزیزان یکی یکی
دشمن میان خیمه بی‌مرد دیده‌ای
گهواره‌ای که برده شد از خیمه دیده‌ای
دیدی که اوفتاده به تیر و سنین بود
از دور جسم پاره عباس دیده‌ای
تو کینه دار ظلم یزید و امیه‌ای
جای شما که گوشه ویرانه‌ها نبود
از خطبه‌اش تو درس ولایت گرفته‌ای
هرگز کسی نمی‌شنود گریه‌های مرد
در این مقام با نفس زینبی شدی
من دعبل شمایم و بنما شفاعتم

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: قطعه

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

لبم شهد و دهانم چشمه فیض و کلامم جان
امام پنجم و معصوم هفتم حضرت باقر
لقب باقر، محمد نام او، کنیه ابا جعفر
رجال علم از صبح ازل، مرهون گفتارش
سجود آورده خلقت از پی تعظیم بر خاکش
عجب نبود اگر در باغ رضوان پای بگذارند
عجب نی گر شفا بخشد نگاهش چشم جابر را
چراغ روشن دل هاست قبر بی چراغ او
نسیمی از بقیعتش روح بخشد صد مسیحا را
ضریحش کعبه دل بود و ایوانش بهشت جان
شنیدی لال شد یک لحظه دانشمند نصرانی
کیام من تا ثنای حضرتش را خوانم و گویم
فروغ دانشش بگرفت چون خورشید، عالم را
گهی دادند در اوج جلالت نسبت کفرش
ولی عصر در شب‌های تاریک است، زوارش
کنار قبر او جرأت ندارد زائری هرگز
مگو در روضه‌اش شمع و چراغی نیست، می‌بینم
به عهد کودکی از خورد سالی دید جدش را
اگر در روز محشر هم ببینی ماه رویش را

سزد با جان خود ریزم به خاک پای جانانش
که تا شام ابد بادا سلام از حیّ منانش
تعالی الله از این کنیه و از این نام و عنوانش
جهان فضل تا شام ابد، مدیون احسانش
سلام آورده جابر از رسول حُسن سبحانش
اگر در حشر، شیطان دست خود آرد به دامانش
که هر کس درد دارد خاک کوی اوست درمانش
چه غم گر نیست شمع و آستان و سقف و ایوانش
سزد بر کسب فیض از طور آید پور عمرانش
الهی بشکند دستی که آخر کرد ویرانش
میان جمع در پیش بیان و نطق و برهانش
خدا باشد ثناگویش، نبی باید ثناخوانش
که هم انوار ایمان بود و هم اسرار قرآنش
گهی بستند بهتان و گهی بُردند زندانش
تمام خلق عالم پشت دیوارند مهمانش
که ریزد قطره اشکی بر او از چشم گریانش
که باشد هر دلی تا بامدادان شمع سوزانش
که مانده روی زخم سینه، جای سم اسبانش
نشان تشنگی پیداست بر لب‌های عطشانش

کف پا شد چو دل مجروح، از خار مگیلانش
 نهان با پیکرش در خاک شد غم‌های پنهانش
 غم ناگفته و سوز دل و رنج فراوانش

دوید از بس که با پای برهنه در دل صحرا
 دریغا آخر از زهر جفا کردند مسمومش
 بود در شعله جانسوز، نظم «میثم» پیدا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

بارها از پیکر خود، رفتن جان دیده‌ام
 بر دل زهرایی‌ام زخمی نمایان دیده‌ام
 عصر عاشورا به جای عید قربان دیده‌ام
 حاجی‌ام را در ته گودال عطشان دیده‌ام
 من که مرگم را همان شام غریبان دیده‌ام
 بر روی مشک عموم جای دندان دیده‌ام
 مادر شش ماهه را با چشم گریان دیده‌ام

یک حرم را بین آتش مات و حیران دیده‌ام
 آن قدر در پای خود خار مگیلان دیده‌ام
 آیه خواندن بر درخت از شمس تابان دیده‌ام
 خیزران را بر لب قاری قرآن دیده‌ام
 عمّه‌ام را بین نامحرم پریشان دیده‌ام
 عمّه هم بازی‌ام را کنج ویران دیده‌ام

در دو روز زندگی غربت فراوان دیده‌ام
 از غروب روز عاشورای سال شصت و یک
 حج نیمه کاره‌ام کامل شد و در کربلا
 در منا آب گوارا دست زائرها دهید
 زین اسبم را چرا آلوده بر سم می‌کنند؟!
 شرمساری غیور خیمه را حس کرده‌ام
 خنده‌های حرمه خیلی دل ما را شکست^۱

کعبنی از شمر و ابن سعد ملعون خورده‌ام
 آن قدر در بین صحرا بر زمین افتاده‌ام
 چشم من بر آیه شق القمر افتاده است
 خاطرات تلخ شام از خاطرم هرگز نرفت
 یک شب راحت خوابیدم از آن روزی که من
 با همین چشم ورم کرده خودم جان کندن

^۱. بیت زیر به دلیل ایراد معنایی تغییر داده شد زیرا همانگونه که بارها ضمن بازگو کردن معانی کلمه «غرور» در فرهنگ لغات

توضیح داده ایم؛ این کلمه دارای بار منفی است و بیشتر ذمّ اهل بیت است و ائمه دارای چنین صفات ناشایسته ای نیستند

مادر شش ماهه را با چشم گریان دیده‌ام

خنده‌های حرمه خیلی غرورم را شکست

شاعر: مجتبی روشن روان قالب شعر: مسمط وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

من از تبار باقرم مردم بدانید دل بی قرار باقرم مردم بدانید
مست و خمار باقرم مردم بدانید امروز یار باقرم مردم بدانید
فردا کنار باقرم مردم بدانید
دست از غم او تا قیامت بر ندارم
ای کهکشان ها آسمان ها در مدارت **عرش خدای لم یزل هم بیقرارت^۱**
ختم رُسل کرده سلامش را نثارت بیچاره تر از من نداری در کنارت
دارم درون سینه ام شوق زیارت
کی می شود سر بر مزار تو گذارم
ای ابتدای روضه ها از خانه تو ای هیأت عشاق در کاشانه تو
قلب تمام قدسیان دیوانه تو بار تمام صحنه ها بر شانه تو
شد این دلم آباد از خمخانه تو
من حاجتی جز مردن از عشقت ندارم
شکر خدا امشب پریشان تو هستم مانند زهرا دیده گریان تو هستم
دلدادۀ آن بیت الأحزان تو هستم تقدیر بوده اینکه حیران تو هستم

۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

عرش خدا عزّ و جلّ بیقرارت ای کهکشان ها آسمان ها در مدارت
شد خانه آباد من؛ ویرانه تو من حاجتی جز مردن از عشقت ندارم
بیچاره آن قبر ویران تو هستم تقدیر بوده اینکه حیران تو هستم

دلسوخته، از داغ سوزان تو هستم

پس کی غم تو می‌کشد بر روی دارم

امشب تفأل می‌زنم بر چشمهایت مثل مزارت مانده خلوت روضه‌هایت

شکر خدا من روضه می‌گیرم برایت جانم شود ای کاش آقا جان فدایت^۱

آتش زده زهر جفا بر دست و پایت

ای کاش پای غصه‌هایت جان سپارم

ای سوز آه سینه‌ تو آسمان سوز بر ما عطا فرما کمی ای مهربان سوز

قبر غریبت روضه‌ای داغ و نهان سوز ای خاطرت آزرده از يك ظهر جانسوز

بر چشمهایت چند عکس خانمانسوز

امشب بیاد خاطراتت لاله زارم

قوم پیمبر را همه گمراه دیدی آنچه ندیده هیچ چشمی، آه دیدی

در بین آتش ذکر یا الله دیدی چندین ستاره در مدار ماه دیدی

يك يوسف بی‌سر میان چاه دیدی

می‌گفتی از این غم هماره بیقرارم

۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

پس کی غم تو می‌کشد بر روی دارم	من مرده بوی گریبان تو هستم
جانی که دارم جان من آقا فدایت	عیبی ندارد روضه می‌گیرم برایت
ای خاطرت آزرده از یک ظهر جانسوز	قبر خرابت روضه‌ای داغ و نهان سوز

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای انس و جان محصل دانش سرای تو
 پنجم وصی ختم رُسل باقرالعلوم
 جابر شفا گرفت ز دست خدایات
 پیش از شب ولادت تو ختم الانبیا
 می جوشد از کلام خورشید معجز مسیح
 نام تو، خلق و خوی تو، یکسر محمد است
 ما را چه زهره تا که ز مدح تو دم زنیم؟
 اهل سخن هنوز ز دلدادگان حق
 با آنکه می برد دل ما را مدینه ات
 باشد کجا به نزد تو قابل، درود ما؟
 قبرت خراب و قدر تو باشد بسی بلند
 ویرانه بقیع تو باشد بهشت ما
 قبر تو در مدینه غریب است و روز و شب
 دشنام خصم را که دهد با دعا جواب
 حاشا که حقّ یک سخنت را ادا کنم
 چون نور آفتاب که تابیده بر زمین
 ما ظرف کوچکیم و عنایات تو، بزرگ
 تو دُرّ چار بحری و دریای هفت نور
 طاق است طاق، مؤمن طاق تو در جهان
 یاد آورم ز خاطره چار سالگیت

وی نه سپهر گوشه دار الولای تو
 کلّ علوم در نفس جان فزای تو
 جبریل فیض می برد از خاک پای تو
 از جان و دل سلام فرستد برای تو
 نبود عجب به مُرده دهد جان دعای تو
 وجه خداست روی محمد نمای تو
 گوید خدا برای رسولش ثنای تو
 دل می برند با سخن دل ربای تو
 پیوسته در بقیع دل ماست جای تو
 ای بر تو لحظه لحظه سلام خدای تو
 ای عرش کبریا حرم با صفای تو
 ای خازن بهشت گدای گدای تو
 باشد مدینه دل ما کربلای تو
 غیر از تو، ای حلاوت جان در صدای تو
 گر صدهزار بار کنم جان فدای تو
 پیچیده در سپهر معارف، ندای تو
 ای وسعت جهان همه ظرف عطای تو
 نورند نور جمله تبار و نیای تو
 بوحمزه و هشام که آرد سوای تو؟
 از کربلا و کوفه و شام بلای تو

عالم سیاه در نظرت گشت همچو شب
بزم یزید ریخت به هم، رنگ او پرید
گفتی که حاجیان همه دهسال در منا
ای پنجمین معلم عالم بگو، بگو
تقدیم توست سوز دل صبح و شام ما
نفرین بر آن گروه که در روضة البقیع
تا هست روح در تن و سوزش درون جان»

وقتی کبود شد بدن عمه‌های تو
وقتی بلند گشت صدای رسای تو
گریند دور هم همگی در عزای تو
زهر هشام با چه گنه شد جزای تو؟
در قلب ما بود غم بی‌انتهای تو
نگذاشتند گریه کنم از برای تو
میثم «بود هماره قصیده سرای تو

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن صرامی

عمری فقط چشم ترش آمد به یادت
وقتی جوانت پیش چشمت راه می‌رفت
پس از گلویت آب خوش پائین نرفته
قطعاً صدای پای هر اسبی که آمد
با دیدن انگشتی در دست مردم^۱
وقتی کسی نان در تنور خانه می‌پخت
هر روز هنگام غذا خوردن یقیناً
این لحظه آخر که اطرافت شلوغ است
کردی وصیت در منا روضه بگیرند

در تشنگی آب آورش آمد به یادت
آری وداع اکبرش آمد به یادت
با دیدن آب، اصغرش آمد به یادت
سُم ستور و پیکرش آمد به یادت
انگشت با انگشترش آمد به یادت
رأس پُر از خاکسترش آمد به یادت
ضعف رقیه دخترش آمد به یادت
شاه و وداع آخرش آمد به یادت
از بسکه اشک خواهرش آمد به یادت

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل **مستند نبودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر**؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

انگشت با انگشترش آمد به یادت

با دیدن هر ساربانانی در سفرها

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: جعفر ابوالفتحی

ما در بهشت مرغ غزلخوان باقریم در گوشه‌ای ز صحن شبستان باقریم
 بوسه زنان پای غلامان باقریم بیچاره‌ایم و دست به دامن باقریم
 آنقدر لطف و جود و کرم کرده است که همواره زیر بارش باران باقریم
 از داغ قبر خاکی او لطمه می‌زنیم بر سینه و به سر زده گریان باقریم

یکتا امام اهل نظر یک نظر فقط

آقا نمی‌کنی تو ضرر یک نظر فقط

گرد و غبار قبر شما بهتر از بهشت یک نخ ز شال آل عبا بهتر از بهشت
 من که ز تو بهشت برینی نخواستم از من لب و ز تو کف پا بهتر از بهشت
 جنت برای اهل نظر.... یک نگاه کن رحمی کنی به حال گدا بهتر از بهشت
 شمعی کنار پنجره‌های بقیع نیست گریه کنار پنجره‌ها بهتر از بهشت

در خواب هم برای تو گنبد نساختیم

اصلا چرا برای تو مرقد نساختیم

از این به بعد روضه ما می‌شود شروع با خاطرات کربلا می‌شود شروع
 با اشک و سوز و آه و نوا می‌شود شروع دارد عزای اهل ولا می‌شود شروع
 چون گریه‌های آل عبا می‌شود شروع خونریزی از دو چشم شما می‌شود شروع
 این ماجرا بگو ز کجا آب می‌خورد قصه ز ظلم آن خلفا می‌شود شروع

جسمی میان آن در و دیوار مانده بود

ردی به سینه از نوک مسمار مانده بود

با پنج سال سن سر بر نیزه دیده‌ای
 مثل رقیه مثل سکینه به شهر شام
 در زیر نیزه‌ها تن در خون تپیده‌ای
 پای برهنه با تن زخمی دویده‌ای
 تو مزه‌های ضرب لگد را چشیده‌ای
 از روی خارهای بیابان پریده‌ای
 دشنام و فحش و زخم زبان‌ها شنیده‌ای
 رقاچه‌ها به دور شما تاب خورده‌اند

روضة تمام و این دلمان غرق در غم است

این اولین گریز به ماه محرم است

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلى

قالب شعر: غزل

شاعر: اسماعیل شبرنگ

چقدر ناله بی‌جان و بی‌صدا داری
 گمان کنم که رسیده زمان پر زدن
 به زیر لب تو فقط ذکر ربنا داری
 چه کرده با تو که اینگونه مختضر شده‌ای
 که زهر کینه اثر کرده و نوا داری
 نفس کشیدن آقا چه سخت‌تر شده است
 شهادتین به لب‌های خود چرا داری؟
 کشانده پای تو را روبه قبله، زهر جفا
 میان هر نفس خسته‌ات دعا داری
 کنار بستر تو مادری عزا دارد
 گمان کنم که شما درد بی‌دوا داری
 لبان خشک تو ذکر "حسین" می‌گویند
 که گشته غرق غم و نوحه و عزاداری
 هنوز هم تو به یاد سه ساله غمگینی
 دوباره گریه و مرثیه را بنا داری
 تو در لباس اسارت چه صحنه‌ها دیدی
 هنوز هم به دلت داغ کربلا داری
 دل شکسته من وقف ماتم تو شده
 چه زخم‌ها که تو از کعب نیزه‌ها داری
 به خواب دیده‌ام آقا که مرقدی زیبا
 شما هوای دل خسته مرا داری
 کبوتر دل من پر کشیده چون زائر
 شبیه صحن و سرای امام رضا داری
 به قصد مرقد خاکی حضرت باقر

شاعر: وحید محمدی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن

منم که زنده نمودم خدا پرستی را	منم که زنده نمودم علوم قرآن را
منم که زنده نمودم قیام جدّم را	منم که زنده نمودم قیام جدّم را
در اوج عرش مقامی رفیع دارم من	منم که سنگ مزارم پر کبوترهاست
منم که زائر تنهای هر شبم زهراست	منم که در نفسم عطر کربلا جاری است
شمیم غربت من در دل منا جاری است	هزار حرف نگفته میان دل دارم
هزار درد نهفته میان دل دارم	هزار حرف نگفته ز ماجرای حسین
چقدر روضه گرفتم فقط برای حسین	هزار حرف نگفته ز ظهر روز عطش
ز ماجرای رباب و ز داغ سوز عطش	سه چار ساله ولی ماجرا که یادم هست
سری که رفت روی نیزه‌ها که یادم هست	همین که رفت عمو، قامت حسین خمید
همین که رفت عمو، ضرب تازیانه رسید	میان سلسله‌ها یک به یک قطار شدند
به روی ناقه عریان همه سوار شدند	چه زلف‌ها که در این ماجرا سپیده شدند
چه حرف‌ها که در این کوچه‌ها شنیده شدند	هنوز در دل ما بغض حرمله است هنوز
هنوز خاطر من زخم سلسله است هنوز^۱	
هنوز سنگ سر پشت بام یادم هست	هنوز قصه بازار شام یادم هست

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور جلوگیری از اغراق گوئی و انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

چه ناله‌ها که در این سینه‌ها بریده شدند
 هنوز قصّه آن نیزه دار یادم هست
 شکست پهلوی آن دختری که خورد زمین
 سه ساله بود ولی پیر عشق بابا بود
 چه موی‌ها که سر هر گذر کشیده شدند
 صدای دخترکی بی‌قرار یادم هست
 شبیه پهلوی آن مادری که خورد زمین
 سه ساله بود ولیکن شبیه زهرا بود

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن جواهری

ای جلوه حق در تو عیان حضرت باقر
 شاهان همگی سائل درگاه رفیعت
 باید که کند فخر گدای سر کویت
 تو حجت داداری و دشمن به چه جرمی
 در ماتم تو ای گل گلزار حسینی
 افسوس که زد آتش زهر ستم خصم
 فریاد که از سوزش آن زهر شرربار
 خون شد به دلت چونکه همه عمر شنیدی
 از کودکی‌ات ظلم و ستم دیدی و کردی
 با خاطره‌های سفر شام هماره
 هم پای رقیه چو روی خار دویدی
 جاننت به لب آمد به ره شام چو دیدی
 مدح تو فزونتر ز بیان حضرت باقر
 ای پادشه پادشهان حضرت باقر
 بر جمله سلاطین جهان حضرت باقر
 با زهر تو را گشته چنان حضرت باقر
 گریند همه عالمیان حضرت باقر
 یکباره تو را شعله به جان حضرت باقر
 رفته ز تننت تاب و توان حضرت باقر
 از دشمن و دوست زخم زبان حضرت باقر
 در سینه غم خویش نهان حضرت باقر
 بود اشک تو از دیده روان حضرت باقر
 مانده به گفت پات نشان حضرت باقر
 تو رأس حسین را به سنان حضرت باقر

شاعر: سید رضا مؤید

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

ای فروزان گهرِ پاكِ بقیع	گل پرپر شده در خاكِ بقیع
با سلامت کنم آغاز کلام	ای تو را ختم رُسل گفته سلام
پنجمین حجت و هفتم معصوم	بابی اَنْتَ که گشتی مسموم
ای فدای حق و قربانی دین	اگرده يك عمر نگهبانی دین!
تنت از درد و الم کاسته شد	تا که دین قامتش آراسته شد
ای ز آغاز طفولیت خویش	بوده در رنج و غم و درد، پریش
از عدو ظلم و شرارت دیده	چون پدر رنج اسارت دیده
خار در پا و رَسَن در بازو	رفته‌ای با اُسرا در هر سو
کرده خون خاطرت ای شمع ولا	محنت واقعه کرب و بلا
کربلا دیده‌ای و کوفه و شام	ای شهید از اثر ظلم هشام
آتش غم پر و بالت را سوخت	زهر کین، شعله به جانست افروخت
اثر زهر به زین آلوده	کرده اعضای تو را فرسوده
نزد حق یافته فیض دیدار	جسم تو خفته و روح بیدار
خود تو مظلومی و قبر تو خراب	دیده دهر ازین غصه پُر آب
شیعه را دل ز عزایت شده داغ	که بود قبر تو بی شمع و چراغ
ظلم این امت دور از ادراک	کرده یکسان حرمت را با خاک
با چنین ظلم و ستم از اعدا	بهتر این ست که قبر زهرا
مخفی از دیده دشمن گردد	تا ز هر حادثه ایمن گردد

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

در شعله‌های سرکش زهر جفا سوخت
ای مُصحف توحید آیاتت چرا سوخت؟
در آفتاب داغ صحرای منا سوخت
اما بمیرم بیش از آن در کربلا سوخت
از بس دلت در ماتم خون خُدا سوخت
وقت عبور از روضه شام بلا سوخت
وقت مُجسم کردن طشتِ طلا سوخت
آن ساعتی که خیمه آل عبا سوخت
همبازی تو دامنش در شعله‌ها سوخت

مانند شمعی پیکر تو بی‌صدا سوخت
قرآن ناطق بودی و با خود نگفتیم
حجّش قبول آن کس که پای روضه تو
بسیار در شهر مدینه سوخت قلبت
بوی حُسین از آهت آمد بر مشامم
مانند زین العابدین، روح تو عُمری
ذهن تو پنجاه و سه سال ای نوح گریه
شلاق نامردی تو را دنبال می‌کرد
آتش گرفتی از درون وقتی که دیدی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

از صبح تابه عصر چه دیدم به کودکی
دنبال عمّه‌هام دویدم به کودکی
فریاد الفرار شنیدم به کودکی
من ضرب دست شمر چشیدم به کودکی
چون عمّه‌ام رقیه خمیدم به کودکی
بدتر ز اهل شام ندیدم به کودکی
این را به گوش خویش شنیدم به کودکی
من آستین صبر جویدم به کودکی

بار بلا به شانه کشیدم به کودکی
از خیمه‌گاه تا ته گودال قتلگاه
آن شب که در مقابل من عمه را زدند
عمّه اگرچه در همه جا شد سپر ولی
آنشب که در خرابه سر آمد میان مان
با کعب نی لباس همه پاره پاره شد
یک سرخ مو ز قافله ما کنیز خواست
در مجلس شراب که شخصیتم شکست

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

هر جا کلاس درس شما برگزار شد
 هر حرف غیر حرف شما فانی است، شکر
 یا باقرالعلوم، فقط با کلام توست
 ای قیمتی‌ترین گهر دین بگو چرا
 آن زین زهر خورده چه‌ها کرده با شما
 آقا شنیده‌ایم که از دست زهر زود
 جسمت ورم که کرد؛ دلت رفت کربلا
 بر تن سری نبود ولی جدتان حسین
 از دستباف فاطمه بر پیکر حسین
 تقصیر شمر بود که سر روی نیزه رفت

با شور و شوق روح الامین رهسپار شد
 حرف شماست بین کتب ماندگار شد
 افکار پوچ مرجئه بی اعتبار شد
 سهمت مزار خاکی از این روزگار شد؟
 آثار مرگ در بدنت آشکار شد
 جسمت ورم کرده دلت داغدار شد
 آن خاطرات له شده رویت هوار شد
 ده اسب تازه نعل به سمتش قطار شد
 پودی نماند و پیرهنش تار تار شد
 زینب به روی ناقه عریان سوار شد

شاعر: وحید قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

مانده داغی عظیم بر جگرت
 سر بازار شام و بزم شراب
 هر شب جمعه خون دل خوردی
 پای روضه به جای قطره اشک
 می‌توان دید عکس زینب را
 سوختی سرو باغ فاطمیون
 گر گرفته فضای حجره‌تان
 مهر و تسبیح کربلایت را

عکس رأسی به نیزه، در نظرت
 چه بلاهایی آمده به سرت؟!
 پای ذکر مصیبت پدرت
 خون و خونابه ریخت از بصرت
 بین قاب کبود چشم ترت
 زهر آتش زده به برگ و برت
 تحت تاثیر آه شعله ورت
 داده‌ای ارثیه به گل پسرت

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای ذکر جان ثنای تو یا باقرالعلوم
 ای مصطفی سلام فرستاده سوی تو
 دشنام داد دشمن و گردید عاقبت
 هر دم هزار قافله دل کند صفا
 جرم من و شفاعت تو ای شفیع خلق
 علم و کمال و حکمت و توحید جان گرفت
 فردا به خُلد ناز فروشم، اگر شوم
 یک لحظه وا کند گره از کار عالمی
 دردا که صبح و شام هشام از ره ستم
 با اینهمه عنایت و لطف و عطا نبود
 در گوشه بقیع مزار غریب تو است
 طفلی دو ساله بودی در شهر شام شد
 بالله قسم رواست که چشم تمام خلق
 گفתי که شیعیان تو ده سال در منا
 مظلوم زیست کردی و مسموم کین شدی
 دردا که شد نهان به دل خاک در بقیع
 شهر مدینه شهر نبی لالهزار وحی
 هر جا سفر کنم دل من در بقیع تو است
 این فخر میثم است که هم مادح شماست

وی حرف دل دعای تو یا باقرالعلوم
 از جانب خدای تو یا باقرالعلوم
 شرمنده از عطای تو یا باقرالعلوم
 در صحن با صفای تو یا باقرالعلوم
 درد من و دوی تو یا باقرالعلوم
 از نطق جانفزای تو یا باقرالعلوم
 محشور با ولای تو یا باقرالعلوم
 دست گره گشای تو یا باقرالعلوم
 کوشید بر جفای تو یا باقرالعلوم
 زهر ستم سزای تو یا باقرالعلوم
 تاریخ رنجهای تو یا باقرالعلوم
 گنج خرابه جای تو یا باقرالعلوم
 خون گرید از برای تو یا باقرالعلوم
 گریند در عزای تو یا باقرالعلوم
 این بود ماجرای تو یا باقرالعلوم
 روی خدا نمای تو یا باقرالعلوم
 گردید کربلای تو یا باقرالعلوم
 دارم به سر هوای تو یا باقرالعلوم
 هم مرثیت سرای تو یا باقرالعلوم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: قصیده

شاعر: غلامرضا سازگار

وی تو را پیش از ولادت داده پیغمبر سلام
 هفتمین نور و ششم مولایی و پنجم امام
 آسمان گردیده بر دور مزارت صبح و شام
 زخم دل را می‌دهی با یک نگاهت التیام
 از بقیعت بوی عطر جنت آید بر مشام
 پای تا سر، سر به سر آئینه خیر الانام
بی تو فهم ما ز قرآن نادرست و ناتمام^۱

روز در چشم یزید بی‌حیا آمد چو شام
 طشت رسوایی او افتاد از بالای بام
 گه به دشت کربلا گه کوفه گاهی شهر شام
 میدویدی در بیابان اشک ریز و تشنه‌کام
 شامیان سنگدل سنگت زدند از روی بام
 از چه دیگر این همه آزار دیدی از هشام
 از وجودت هتک حرمت کرد جای احترام
 گاه زد زخم زبان و گاه می‌زد اتهام
 مرغ روح پر زد از تن جانب دارالسلام

ای فروغ دانشت تا صبح محشر مستدام
 منشأ کل کمال و باقر کل علوم
 انس و جان آرند حاجت در حریمت روز و شب
 این عجب نبود که بخشی چشم جابر را شفا
 ساکنان آسمان را لحظه لحظه، دم به دم
 در کمال و در جلال و علم و حلم و خلق و خو
 با تو حق گیرد تداوم از تو حق گیرد کمال
 کودکی بودی که از تیغ بیانیت ناگهان
 لال شد از پاسخ و زد بر دهن مهر سکوت
 تو سر بالای نی دیدی به سن کودکی
 خیمه‌های آل عصمت را که آتش می‌زدند
 کوفیان بُردند در حبس عبیدالله‌تان
 ماجرای کربلا و شام و کوفه بس نبود
 بارها آوردت از شهر مدینه تا دمشق
 گاه آوردت به زندان گاه پای تخت خویش
 حیف کز زهر جفا گردید قلبت چاک چاک

^۱ بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد زیرا قرآن به تنهایی و به خودی خود کامل است فقط بی وجود ائمه درک آن ممکن نیست لذا بیت زیر تغییر داده شد

بس که بر جان عزیزت روز و شب آمد ستم
تا به صحرای منا گیرند بهر غربتت
دوست دارم بر تو گریم در بیابان بقیع
درکنار قبر بی‌شمع و چراغت روز و شب
از چه شد صد چاک قلبت با چنان قدر و جلال
بر تو می‌گریم که عمری ساقی بزم بلا
بر تو ای تنهای تنها همچو عمت مجتبی
بر تو می‌گریم که بردی کوه غم از کودکی
ای خدا را باب رحمت، باب رحمت باز کن

دادی از سوز جگر بر شیعیانت این پیام
حاجیان هنگام حج، پیر و جوان و خاص و عام
کرده‌اند این گریه را بر من حرامی‌ها حرام
هم بشر سوزد چو شمع و هم ملک گرید مدام
وز چه ویران مانده قبرت با چنان جاه و مقام
روز و شب ساعت به ساعت ریخت خون دل به جام
بر تو می‌گریم که مظلومی چو جد و باب و مام
بر تو می‌گریم که شد با خون دل عمرت تمام
تا که "میثم" زائر قبرت شود فی کل عام

شاعر: سیروس بداعی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای دین من کلام تو یا باقرالعلوم
احمد که جان ما همه قربان مکتبش
صد چون مسیح و صد چو خلیل ای امام عشق
ما شیعه گشته‌ایم و غلامان بر درت
بالله که بوده حرف تمامی دشمنان
در این زمان که دل نشود بیت عاشقان
با دست با کرامتت ای نجل مصطفی
در شام پر کشیدنت ای مرد با وقار
در بین روضه‌ها چه بگویم؛ امان ز شام
از شمر بی‌حیا و ز خولی و حرمله

ای بی‌کران مقام تو یا باقرالعلوم
داد همچونان سلام تو یا باقرالعلوم
پاشد به احترام تو یا باقرالعلوم
از لطف مستدام تو یا باقرالعلوم
شرمنده از مرام تو یا باقرالعلوم
افتاده دل به دام تو یا باقرالعلوم
قلبم شده ست رام تو یا باقرالعلوم
دل پر کشد ز بام تو یا باقرالعلوم
نالان شدم ز شام تو یا باقرالعلوم
بهتر بود هشام تو... یا باقرالعلوم

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلا

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: ناصر شهریاری

منم که عالم هستی گدای کوی من است منم که کعبه دمدام به طوف روی من است

منم که کوثر و زمزم نمی ز جوی من است منم که باغ جنان مست عطر و بوی من است

منم که زاده پور حسین زهرایم

منم که بر همه عالمین مولایم

منی که کل وجودم پر از خدا شده است به کودکی دل من با غم آشنا شده است

دلم پر از غم جانسوز کربلا شده است به پیش دیده من سر به نیزه ها شده است

چگونه شرح دهم من غمی که بر ما رفت

فقط همین، سر اکبر میان سرها رفت^۱

چگونه شرح دهم حال زار قافله را چگونه شرح دهم های و هوی و هلهله را

چگونه شرح دهم خنده های حرمله را چگونه شرح دهم رد پای سلسله را

چگونه شرح دهم روی نیزه قرآن را

چگونه شرح دهم خیزران و دندان را

منم که نو گل پرپر به چشم خود دیدم منم که حنجر و خنجر به چشم خود دیدم

منم که پیکر بی سر به چشم خود دیدم منم که غارت معجر به چشم خود دیدم

چه گویم از غم خلخال و جامه پاره

چه گویم از غم جانسوز طفل آواره

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن تحریفی بودن حذف شد؛ همانگونه که بسیاری از علما و محققین همچون علامه بیرجندی؛ شیخ عباس قمی و در کتب کبریت احمر (ص ۱۴۱) منتخب التواریخ (ص ۲۲۴) مقتل تحقیقی (۲۲۹) پژوهشی نودر بازشناسی مقتل سیدالشهدا (ص ۲۴۰) و تصریح کرده اند موضوع نبش قبر و سر به نیزه زدن حضرت علی اصغر صحت ندارد و تحریفی است!! این قصه جعلی و ساختگی برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ریاض القدس آن هم بدون هیچ استنادی تحریف شده است « کتاب ریاض القدس توسط علما و محققین تاریخی جزء کتب تحریفی معرفی شده است»؛

شاعر: محمد حسین رحیمیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فععلن

باز روزیّ ما غم است آقا	اشک با دیده محرم است آقا
فرصت گریه با امام زمان	باز امشب فراهم است آقا
پای آن غصه‌ها که خوردی تو	من اگر جان دهم کم است آقا
تو عزادار کربلا هستی	تا که این عالم، عالم است آقا
آری آری شب عزای شما	پیشواز محرم است آقا
تا قیامت به پیش چشمانت	رأس بر نی مجسم است آقا

چشم تو یاد کربلا دریاست

همه روزهایت عاشوراست

می‌روی یاد کودکی از حال	پیر کرده تو را غم گودال
یاد آن خاطرات بارانی	شده کربو بلا منا، ده سال
با غرورت چه کرده مرد صبور؟	غارت گوشواره و خلخال
داشت در بین خیمه‌ها می‌سوخت	پدرت از خجالت اطفال
با تو گفته چه قدر اسرار از	دفن آن پیکری که شد پامال
وای از این اتفاق، هم بازیت	پیش چشمان تو شده بی‌بال

کربلا، کوفه، شام در دل توست

روضه‌های رقیه قاتل توست

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

من پنجمین ولی خداوند قادرم
 گنجینه علوم الهی است سینه ام
 مشهور شهرم و کرم ابراز می کنم
 قبل از تهجد شب؛ آن عشق بازی ام
 همیان به دوش کوچه ام و ذره پرورم
 بانئ روضه های غروب منا منم
 من شاهد مصیبت عظمای عالمم
 سجاد زاده ام پسر مرد گریه ام
 با چشم خویش واقعه ای دیده ام عجیب
 با حاجیان فاطمه تا همسفر شدم
 آنان به کوی نسل الهی قدم زدند
 دیدم که آب تحفه نایاب می شود
 دیدم چگونه جسم جوان خُرد می شود
 دور امام نیزه و شمشیر دیده ام
 خنجر به دست شمر به گودال می رود
 اینجا به بعد مهر سکوتی بر این لب است

همنام مصطفی و ملقب به باقرم
 از نسل سفره دار کریم مدینه ام
 با یک نظر ز کار گره باز می کنم
 شهر مدینه شاهد سائل نوازی ام
 ناز گدای شهر به یک غمزه می خرم
 پرچم به دوش ماتم کربلا منم
 من شاهد غریبی آقای عالمم
 من آشنای غربت هم درد گریه ام
 احرام بسته، قافله ای دیده ام غریب
 از سر عشق بازی حق با خبر شدم
 زیباترین منای خدا را رقم زدند
 کودک چگونه تشنه و بی تاب می شود
قدِّ خَمِ امام زمان خرد می شود^۱
 در گودی گلو اثر تیر دیده ام
 زهرا کنار پیکرش از حال می رود
 گودال بوسه گاه خصوصی زینب است

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ جایگاه و شخصیت امام خرد شدنی نیست و بالاتر از این است که با جسارت دشمنان خرد شود

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن حنیفی

زهر جگر سوزی که بر درش دوا بود
پنجاه سال، او روضه دار کوچه ها بود
او خوب با سردرد و سیلی آشنا بود
چون یادگاری حسین و مجتبی بود
یعنی گریز حرف هایش کربلا بود
جد غریبش را که زیر دست و پا بود
غسل و کفن، زخم زیاد و بوریا بود
گاهی به نیزه، گاه در طشت طلا بود
مانند دایی قاسمش از درد جان داد

زخمی زهری بود و بر غم مبتلا بود
پنجاه سالِ عمر او با درد بگذشت
تب می نمود و یاد مادر گریه می کرد
لب تشنه بود و زهر آتش زد به جانش
عادت به «لایوم کیومک» داشت حرفش
در خاطرش مانده شلوغی های گودال
جد غریبی که لباسش را ربودند
جد غریبی که سرش منزل به منزل
رنگ رخ او شد کبود و زرد؛ جان داد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

نفس سوخته از خاطره ای پرپر را
روضه آن همه گل، آن همه نیلوفر را
شکر ای زهر ندیدم سحری دیگر را
باورم نیست تماشای تنی بی سر را
دیدن سوختن چارقد دختر را
غارت پیرهن و غارت انگشتر را
نیزه هایی که ربودند سر اکبر را
تا که همبازی من زد نفس آخر را

عاقبت آه کشیدم نفس آخر را
روضه خوانی مرا گرم نمودی امشب
آخرین حلقه شب های محرم هستم
باورم نیست هنوز آنچه دو چشم دیده است
باورم نیست غروب و حرم و آتش و دود
غارت خود و علم، غارت گهواره و مشک
ذوالجناحی که ز یالش به زمین میریخت
آه در گوشه ویرانه که دق مرگ شدیم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

یا رب ز پای تا سرم آتش گرفت و سوخت
از این شراره بستم آتش گرفت و سوخت
با روضه هاش خاطر م آتش گرفت و سوخت
صد بار قلب مضطرب آتش گرفت و سوخت
هر کس که بود در حرم آتش گرفت و سوخت
چادر نماز مادرم آتش گرفت و سوخت
تا جای خواب اصغرم آتش گرفت و سوخت
دیدم به نیزه، حنجرم آتش گرفت و سوخت
از آن زمان که مادرم آتش گرفت و سوخت

از سوز زهر پیکرم آتش گرفت و سوخت
مسموم و زبانه کشد شعله از تنم
من یادگار کرب و بلایم که روز و شب
می سوخت بین تب تن بابا به خیمه ها
هنگامه غروب که غارت شروع شد
یک زن نمانده بود که شعله به تن نداشت
خنده دگر ندید کسی بر لب رباب
در کوفه تا که رأس حسین شهید را
آتش به جان آل پیمبر شد آشنا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

نذر حسین، روضه ده ساله می کند
بین دو نهر آب مرا واله می کند
این غم مرا شبیه به آلاله می کند
در گلشن بقیع، مرا لاله می کند
زخم نظر به گریه غساله می کند
چشم عجیب همدمی ژاله می کند
حالا چه سبز دور سرم هاله می کند
زهرا مرا خلاص ز قتاله می کند

از سوز تشنگی جگرم ناله می کند
یاد لبان خشک و عطش خورده حسین
آری منای من شده یک عمر خون دل
امروز یاد کرب و بلا می کشد مرا
من آشنای کعب نی و تازیانه ام
از بس که سر به پیش نگاه ترم شکست
نوری که بود شادم از قتلگاه سرخ
این مادر است و این پدر و جد اطهرم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: یوسف رحیمی

او مرد علم و زهد و وقار و سکینه بود	تنهاترین غریب دیار مدینه بود
در بین عالمان، به خدا بی قرینه بود	صدباب علم از کلماتش گشوده شد
او ناخدای پنجمی از این سفینه بود	این خانواده نسل نجات و هدایتند
بر شانه های خسته او جای پینه بود	نان آور همیشه هر کودک یتیم
سهم امام خسته ما زهر کینه بود	آتش گرفته باغ دلش از شراره ای
هفتاد و چند داغ شقایق به سینه بود	همواره آسمان دلش رنگ لاله داشت

دشت نگاه او پر گل‌های اشک بود

یادآور حکایت سقا و مشک بود

با هر بهانه در همه جا گریه می‌کنی	بین نماز، وقت دعا گریه می‌کنی
می سوزی و بدون صدا گریه می‌کنی	در التهاب آه خودت آب می شوی
اما به یاد کرب و بلا گریه می‌کنی	هر چند زهر قلب تو را پاره پاره کرد
وقتی برای خون خدا گریه می‌کنی	اصلاً خود تو کرب و بلای مجسمی
با ناله های وا عطشا گریه می‌کنی	آب خوش از گلوی تو پایین نمی رود
هر شب بدون چون و چرا گریه می‌کنی	با یاد روزهای اسارت چه می کنی؟
هر صبح با نسیم صبا گریه می‌کنی	با یاد زلف خونی سرهای نی سوار
هم با تمام مرثیه ها گریه می‌کنی	هم پای نیزه ها همه جا گریه کرده ای

دیگر بس است چشم ترت درد می کند

از بس که غرق اشک عزا گریه می‌کنی

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: غلامرضا سازگار

ای به سینهات پنهان گنج های قرآنی علم را شکافنده با کلام نورانی
 مظهر جمال حق در لباس انسانی صد چو بوعلی پیشست کودک دبستانی
 هم سپهر را محور هم وجود را بانی
 کنیهات ابا جعفر خود محمد ثانی
 آسمان دانش را آفتاب تابنده مشعل حقایق را منطق فروزنده
 خصم را پذیرفته با لب پُر از خنده دوست خرم و خندان دشمن از تو شرمنده
 خلق را خداوندی ای خدای را بنده
 نیست بنده ای چون تو با جلال ربّانی
 ای هزار کوه طور غرق در یم نورت صد چو موسی عمران نقش وادی طورت
 هم ملک به فرمانت هم فلک به دستورت خازن است مسکینت مالک است مأمورت
 ای دعای عاشورا از کلام پُر شورت
 داده نور بر دل ها زین دعای نورانی
 قدسیان به قصد قرب می برند نامت را عرشیان به شوق و شور سر کشند جامت را
 خسروان غلامانند سیّدی غلامت را وصف کرده در قرآن کبریا مقامت را
 جابر از سوی احمد آورد سلامت را
 چشم او شده روشن از عنایت آنی
 توسپهر انورای تو یم تجلّایی برد و فاطمه فرزند با جمال یکتایی
 روح پاک سه روحی دُرّ چار دریایی پنجمین ولی الله باب هفت مولایی
 بلکه شش جهت را نیز ماه عالم آرای
 هشت خلد را صاحب نه سپهر را بانی

ای مدینه دلها تا ابد بقیع تو ابر کل رحمتها بخشش سریع تو
 چرخ پیر با عمرش کودک رضیع تو آسمان مطیعش باد هر که شد مطیع تو
 عرش کبریا ز آغاز خانه رفیع تو
 بلکه عرشیان را بر خاک تو است پیشانی

ذکر من سلام من کیست حضرت باقر حجّ من قیام من کیست حضرت باقر
 اسوه تمام من کیست حضرت باقر زمزم و مقام من کیست حضرت باقر
 پنجمین امام من کیست حضرت باقر
 می‌کند ز آئینم مهر او نگهبانی

ای به بندگی یکتا ذات حق تعالی را تو یگانه فرزندی دو علیّ اعلا را
 باقر العلوم استی ذات پاک یکتا را نی عجب اگر بخشد سائلت دو دنیا را
 جان مادرت زهرا از درت مران ما را
 بی‌تو در جنان عاشق بنده ایست زندانی

تو ز کودکی دائم محنت و بلا دیدی با دو چشم معصومت ظلم بر ملا دیدی
 راه شام طی کردی دشت کربلا دیدی اهل بیت عصمت را زار و مبتلا دیدی
 رأس جدّ خود را در طشتی از طلا دیدی
 زیر چوب بر لب داشت نغمه‌های قرآنی

خیمه‌ها کز آتش سوخت سیدی کجا بودی؟ زیر خاها خفتی بین عمّه‌ها بودی؟
 شاید ای عزیز جان زیر دست و پا بودی روی شانه مادر یا از او جدا بودی
 یا به زیر کعب نی در خدا خدا بودی
 چار سال سنّت بود با چنان پریشانی

ای غریب شهر خویش مثل جدّ مظلومت شد ز کودکی دائم خون به قلب مغمومت
 از حقوق خود کردند ظالمانه محرومیت روی زین زهرآلود خصم کرد مسمومت

سوختند از داغت اهل بیت معصومت

روزشان ز غم گردید همچو شام ظلمانی

نخل مهر تو کرده ریشه در دل شیعه جای تو نه در خاک است بلکه در دل شیعه

میوه تولایت بوده حاصل شیعه دیده روز شب آزار در مقابل شیعه

سوز «میثمت» گشته شمع محفل شیعه

گه به نظم و گه با اشک میکند دُر افشانی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

از خلق و از خدای تعالی تو را سلام
روح روان احمد و فرزند چار امام
نام تو را نبرده نبی جز به احترام
هم طایران سدره به دستت همیشه رام
دین نبی به دانش تو مانده مستدام
دیدی ستم ز خصم ستمگر علی‌الدوام
گاهی شنید گوش تو دشنام از هشام
سوزند از برای تو هر روز خاص و عام
گاهی به کوفه بر تو شده ظلم، گه به شام
بردند در خرابه شامت بدان مقام
گر سنگ ریختند به سرهایتان ز بام
آندم که گشت عمر شریف شما تمام
بر قبر بی‌چراغ تو گوییم یک سلام
ای مدحتان بر اهل سخن خوشترین کلام

ای دوّمین محمّد و ای پنجمین امام
چشم و چراغ فاطمه، خورشید هفت نور
وصف تو را نگفته خدا جز به افتخار
هم ساکنان عرض به پایت نهاده رخ
حکم خدا به همّت تو گشته پایدار
با آن همه جلال و مقامی که داشتی
گه دید چشم پاک تو بیداد از یزید
گریند در عزای تو پیوسته مرد و زن
گاهی به دشت کربو بلا بوده‌ای اسیر
خواندند سوی بزم یزیدت، بدان جلال
گر کف زدند اهل ستم پیش رویتان
راحت شدی ز جور و جفای هشام‌دون
داریم حاجتی که ز لطف و عنایتی
«میثم» هماره وصف شما خاندان کند

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود زولیده

آنکه شده به کودکی شاهد کربلا منم
از پس زین العابدین ولیّ کربلا منم
شاهد کوی علقمه وصیّ مصطفی منم
سر بریده دیده است به روی نیزه ها منم
همسفر رقیه ام محرم بچه ها منم
به زیر تازیانه ها به شام و نینوا منم
چه در بقیع چه کربلا چه بین خانه ها منم
آنکه بود به دست او برات کربلا منم

شیعه کند مرا صدا که حجت خدا منم
ز بعد مرتضی علی پس از حسین و مجتبی
وارث علم و دین همه کنز خفیّ فاطمه
آنکه ز بین خاک و خون با غم و غربتی فزون
همدم شیر خواره ام محرم گاهواره ام
همره کاروانیان اسیر دست دشمنان
آنکه به روضه بانی است عاشق روضه خوانی است
قسم به این حقیقتم بخاطر مصیبتم

وزن شعر: مفاعیلن فعلاطن مفاعیلن فعلاطن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی نظری

گشوده ام پَر اگر نیت سفر دارم
همیشه چند دهه روضه در صفر دارم
بساط گریه ام ارثی ست کز پدر دارم
من از غروب دهم زخم بر جگر دارم
من از بریدن رأسش خودم خبر دارم
میان قاب دلم عکسی از قمر دارم
همیشه یک سر بر نیزه در نظر دارم
ولی ز شام بلا زخم بیشتر دارم!
ز روی دست رقیه طناب بردارم

دلی شکسته و چشمی ز گریه، تر دارم
اگرچه ماه محرم خزان شدم اما
همه ز مرگ پدر ارث می برند و من
هشام! زخم دلم که برای حالا نیست
زمانه دست ز قلب شکسته ام بردار
به یاد ساقی لب تشنه امام شهید
اگرچه قصه من مال سال ها پیش است
غروب کربلا زخمهای سختی داشت
دلم گرفته از اینکه نشد در آن ایام

شاعر: مهدی نظری

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

من امام تمام دنیایم	بر تمامی خلق مولایم
باقر علم احمد و علی‌ام	چون که من هم ز نسل زهرایم
روزها شمس و ماه هم هر شب	روی خود می‌نهند بر پایم
روی بال دعا و سجاده	آسمان غرق در تماشایم
من شکافنده علوم شدم	از دعا‌های خیر بابایم
گوهر علم و آیه‌های حدیث	ریزد از دُرّ سرخ لب‌هایم
من امام طلوع امروزم	من شفیع غروب فردایم

دست بر دامنم اگر بزنی

از زمین تا بهشت پر بزنی

گر چه من سوختم ز زهر جفا	لیک سوزم ز داغ کرب و بلا ^۱
به خدا صحنه‌ای ندیدم من	تلخ تر از غروب عاشورا
صحنه مرکب بدون سوار	نیزه‌ای را که می‌رود بالا
من خودم با دو دیده‌ام دیدم	شمر را روی سینه آقا
تا که خنجر به حنجرش آمد	عمه می‌گفت وای... یا زهرا
سر جدم که بر سر نی رفت	لشگر آمد به سمت خیمه ما
ما روی خار می‌دویدیم و	پی ما بود زینب کبری

من خودم قتلگاه را دیدم

بر سر نیزه ماه را دیدم

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

هر کسی بود دیده‌تر داشت
یا که چون خواهری که با دل خون
همه‌خاطرات من رنگی
پیش چشمم رقیه را می‌زد
عمر کوتاه این سه ساله عشق
شکر می‌کرد در نبود پدر
پیش رویش به نیزه‌ها سر داشت
روی نی چند تا برادر داشت
از غم لاله‌های پرپر داشت
خیره چشمی که بغض حیدر داشت
دردهایی شبیه مادر داشت
عمه جان را اگر که در بر داشت

زهر تنها دوی این‌ها شد
گره از کارم عاقبت وا شد

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حبیب الله موحد

من داغدار غصه‌های بی‌قرینم
من یادگار روزهای خاک و خونم
من تشنگی را در حرم احساس کردم
من کودکی بودم که آهم را شنیدند
من دیده‌ام در وقت تشییع جنازه
من با خبر هستم ز باغی بی شکوفه
گرچه کنون مسموم از زهر هشامم
من روضه خوانی در منا بر پا نمودم
من سوختم از داغ بانوی مدینه
حالا که نقش زهر کین در جسم مانده
زهر عدو خون کرده قلب آتشین را
من کربلا را یادگار آخرینم
من یادگار چهره‌های لاله گونم
یاد دو دست خونی عباس کردم
دیدم سر جد غریبم را بریدند
اسبان دشمن را که خورده نعل تازه
خورشید را بر نیزه دیدم بین کوفه
من کشته ویرانه‌ای در شهر شامم
خود روضه خوان قتل آن مظلوم بودم
سنگ مدینه می‌زنم هر دم به سینه
از جسم پاک من فقط یک اسم مانده
گریان نموده چشم زین العابدین را

شاعر: محمود ژولیده قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

من بر فلک امامم من بر ملک شهودم ذکر علی الدوامم من معنی سجودم
هم شاهد قیامم هم شاهد قعودم هم مظهر وجودم هم مظهر وجودم

نور شهود و غیبت آئینه قلوبم

من باقر العلومم من کاشف الکروم

من حجت خدایم تفسیر هل اتایم دلبنده مرتضایم فرزنده مصطفایم
نور دل حسینم سجاد را عطایم من یادگار درد و غمهای کربلایم

تاریخ کربلا را باید ز من بجوئید

گاهی میان روضه از قول من بگوئید

من چار ساله بودم دیدم غم و بلا را می دیدم از مدینه تا شام ابتلا را
کس همچو من ندیده مظلوم مبتلا را تصویر زنده دیدم اوضاع کربلا را

آئینه خدا را در زیر سم مرکب^۱

رأس ز تن جدا را در پیش چشم زینب

دیدم به روی نیزه هجده سر بُریده در قتلگاه دیدم یک حنجر دریده
خورشید کاروان را دیدم به اشک دیده دیدم که از جسارت رنگ عمو پریده

بر ناقه‌های عریان بریان دل زنان بود

چشمان غیرت ما گریان بانوان بود

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

من دیده‌ام در آتش با اشک دختران را^۱ از خیمه‌ها فرار اطفال و مادران را

هم ناله‌های عمه، هم اشک خواهران را بر نیزه‌های خونین رأس برادران را

با نیزه آشنایم با تازیانه همدم

با کعب نی انیسم با آه و ناله محرم

من در تمام این راه در سوز و آه بودم با اشک و آه حسرت غرق نگاه بودم

همراه عمه زینب در قتلگاه بودم در حلقه‌های آتش در خیمه گاه بودم

ماتم کشیده‌ام من، سیلی چشیده‌ام من

تهمت شنیده‌ام من، بس داغ دیده‌ام من

منزل به منزل از غم مُردم در این اسارت از بس به عمه‌هایم شد از جفا جسارت

روحیه لطیفم خورد از ستم خسارت گاهی لباس و گاهی گهواره رفت غارت^۲

دشمن به بی‌حیایی بر عمه، در حضورم

با تهمت کنیزی زد لطمه بر غرورم

خواهد پیام ما را هر کس دهد به عالم یاد غم و بلا را باید کند دمام

حتی کند منا را ماتم سرای این غم جوئید کربلا را در خیمه محرم

یاری کنید ما را با روضه های غربت

گاهی کنار پرچم گاهی کنار تربت

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ و همچنین تحریفی بودن مطلب بیت دوم پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

من دیده‌ام هجوم دشمن به دختران را از خیمه‌ها فرار اطفال و مادران را

با بوته‌ها هم آغوش، جان داده خواهران را بر نیزه‌های خونین رأس برادران را

^۲. بیت زیر دارای ایراد محتوایی است و به غارت رفتن آبروی اهل بیت صحیح نیست و نوعی توهین است لذا تغییر داده شد

روحیه لطیفم خورد از ستم خسارت گاهی لباس و گاهی رفت آبرو به غارت

شاعر: حمید رضا برقی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

نگاه کودکی‌ات دیده بود قافله را
 هزار بار بمیرم برات، می‌خواهم
 تو انتهای غمی، از کجا شروع کنم
 چقدر خاطره تلخ مانده در ذهنت
 چه کودکی بزرگی است این که دستانت
 میان سلسله مردانه در مسیر خطر
 چقدر گریه نکردید با سه ساله، چقدر
 دلیل قافله می‌برد پا به پای خودش
 هنوز یک به یک، آری به یاد می‌آری
 مرا ببخش که مجبور می‌شوم در شعر
 بگو صبور بلا در منا چه حالی داشت

تمام دلهره‌ها را، تمام فاصله را
 دوباره زنده کنم خاطرات قافله را
 خودت بگو، بنویسم کدام مرحله را؟
 ز نیزه‌دار که سر برده بود حوصله را
 گرفته بود به بازی گلوی سلسله را
 گذاشتی به دل درد، داغ یک گله را
 به روی خویش نیاورده‌اید آبله را
 نگاه تشنه آن کاروان یک دله را
 تمام زخم زبان‌های شهر هله را
 بیاورم کلماتی شبیه حرمله را
 که در تلاطم خون دید قلب قافله را؟

شاعر: جواد حیدری

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

یا باقر از فرط غمت افسرده گشتیم
 هر شیعه در دل حبله داغ تو بسته
 سوز دلت از سینه‌ات بار سفر ساخت
 پنجم امام و هفتمین معصوم هستی
 ای صبر مطلق، گشته‌ای بی‌تاب از چه؟
 جسم شریف از چه کم کم آب گشته

از غصه جانسوز تو پژمرده گشتیم
 سنگینی داغ دل ما را شکسته
 در سینه ما رفت و ما را دیده‌تر ساخت
 جانم فدایت پس چرا مسموم هستی
 ای کشتی عدل خدا، گرداب از چه؟
 بنگر که صادق از غمت بی‌تاب گشته

تو یادگار آخرین کربلایی	تو داغدار و دل غمین کربلایی
تفسیر دشت کربلا در سینه‌توست	دلها گرفتار غم دیرینه‌توست
با رفتنت دیگر تو آسوده ز دردی	داغ یتیمی را به صادق هدیه کردی
تاریکی صحن تو بر غربت گواه است	شمعی ندارد قبر تو بی بارگاه است
ای کاش بر قبرت حرم سازم امام	بر گنبدت پرچم بیافرازم امام
آییم پابوس و تو را زوار گردیم	ما بی کسان هم لایق دیدار گردیم

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: رضا قاسمی

دوباره مرغ دلم با پر شکسته سفر کرد	تمام همسفران را پرید و باز، خبر کرد
نیاز نیست، به منبر؛ به روضه‌خوان؛ به مصیبت	دو چشم خشک مرا روضه‌مزار تو تر کرد
زمین برای تو با حق هقش به زلزله افتاد	و لرزه‌هاش، حرم را گرفت و زیر و زبر کرد
تو گنج روضه مکشوفه‌ای؛ که مدفن پاکت	میان بزم عزایت نشست و خاک به سر کرد

به گرد قافله اشک‌های تو نرسیدیم

تو دیده‌ای همه آنچه را که ما نشنیدیم

تو دیده‌ای همه داغ‌های کرب و بلا را	به نیزه‌زار بلا؛ رویش سر شهدا را
تو دیده‌ای که تن کشتی نجات، به خاک است	و موج زخمی دریای سرخ خون خدا را
شنیده‌ای وسط سوز لای لای عطشناک	صدای هلهله و خنده‌های حرم‌ها را
تو هم شبیه پدر بُرده‌ای به جاده عمرت	به شانه‌ات غم هموزن کوه شام بلا را

به شاهراه شهادت تو هم مرید حسینی

قتلِ مقتلی و آخرین شهید حسینی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل مثنوی

شاعر: یوسف رحیمی

پرواز می کنیم و به بالا نمی رسیم^۱

وقتی به سیر عالم معنا نمی رسیم
بی تو به جلوه زار تماشا نمی رسیم
پر میکشیم روز و شب اما نمی رسیم
حتی به خاک پای تو آقا نمی رسیم
حیران شدن میان صفات تو سهم ماست
از مرز عقلهای زمینی فراتری
کی می رسد به درک کمال تو بیت ها
این شعرها بهانه عرض ارادت است
خورشید تا کرانه نورت نمیرسد
بوی بهشت می وزد از خاک مقدمت
از بسکه عاشقانه مناجات می کنی
دلتنگ چشم های مسیحا شدیم و بعد
با چهره ی محمدی ات آشنا شدیم
آئینه ی شمایل پیغمبر خدا
احیا کننده ی کلمات محمدی
شور حسین و حلم حسن در وجود توست
هرکس به آیه ای زمقام تو عارف است

مواج می شویم و به دریا نمی رسیم
این بالها شبیه وبالند، ابترند
این چشمهای خیس و تهی دست شاهدند
تا بی کرانه های حضور خدائی ات
باشد اگر تمام جهان زیر پایمان
این حرف ها نشانه تقصیر فهم ماست
دنیا تو را چگونه بفهمد؟ چه باوری!
مبهوت جلوه های جلالت کمیت ها
ای باشکوه از تو سرودن سعادت است
هفت آسمان به درک حضورت نمیرسد
چشم مدینه مات سلوک دمادمت
محو خودت تمام سماوات می کنی
آقا کلیم طور تمنا شدیم و بعد
مثل نسیم در به در کوچه ها شدیم
ای مظهر فضائل پیغمبر خدا
شایسته ی سلام و تحیات احمدی
نور علی و فاطمه در تار و پود توست
قلبش هزار چشمه نور و معارف است

^۱ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

هرکس که تا حضور تو راهی نمیشود
 یک شب به آسمان قنوتت ببر مرا
 امشب برای ما دوسه خط از سفر بگو
 روزی که بادهای مخالف امان نداد
 دیدی به روی نیزه سر آفتاب را
 دیدی عمود با سر سقا چه کرده بود
 در موج خیز شیون و ناله دویده ای
 گل زخمهای سلسله یادت نمی رود
 هم ناله با صحیفه ی ماتم گریستی

علمش به جز زیان و تباهی نمیشود
 تا بی کرانه ملکوتت ببر مرا
 از کاروان خسته و چشمان تر بگو
 هفت آسمان به قافله ای سایه بان نداد
 دیدی گلوی پرپر طفل رباب را
 تیر سه شعبه با دل مولا چه کرده بود
 تا شام پا به پای سه ساله دویده ای
 هرگز غروب قافله یادت نمی رود
 یک عمر پا به پای محرم گریستی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

کسی که بود شکافنده تمام علوم
 سر تو باد سلامت ایا رسول الله
 گهی به زخم زبان قلب حضرتش خستند
 بسان مادر و آباء رنج دیده خویش
 به غربت علی و خاندان او سوگند
 هماره قصه مظلومی اش بخاک بقیع
 زدردهای نهانی که بود در دل او
 حیات او همه با درد و رنج و غصه گذشت
 نه طاقت است زبان را به وصف غم هایش
 بگو به امت اسلام، این سخن (میثم)

هزار حیف که از زهر کینه شد مسموم
 وصی پنجم تو کشته شد ولی مظلوم
 گهی به خانه اش از کینه خصم برد هجوم
 همیشه بود زحق و حقوق خود محروم
 امام ما ز جهان رفت با دلی مغموم
 بود ز غربت قبرش برای ما معلوم
 کسی نداشت خبر غیر خالق قیوم
 که بود ظلم به اولاد مصطفی مرسوم
 نه قدرت است قلم را که تا کند مرقوم
 به مرگ حضرت باقر یتیم گشت علوم

شاعر: سید هاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای شیعه ثانی عشر حضرت باقر
 بخشید به اسلام مبین گرمی و رونق
 تا روز قیامت همه چون آینه ماتند
 زینت ده توحید پرستان جهان است
 قدسی نفسان حرم قدس ندیدند
 مرغان دعا تا حرم دوست رسیدند
 جابر چه صمیمانه ز درگاه پیمبر
 از فتنه بپرهیز که این بار گران است
 عمری ز غم کرب و بلا خون جگر خورد
 پیوسته غم فاطمه و غربت حیدر
 زهر ستم و کینه بیداد چه کرده است
 افسوس که در سوک نشسته است مدینه
 دادند مرا کوثر توفیق «وفائی»

دین زنده شده از هنر حضرت باقر
 گنجینه غرق گهر حضرت باقر
 از دانش و علم و هنر حضرت باقر
 گلزار گل و بارور حضرت باقر
 جز نور خدا در نظر حضرت باقر
 در سجده شام و سحر حضرت باقر
 آورده سلامی به بر حضرت باقر
 باری که کند خم کمر حضرت باقر
 قربان دل و چشم تر حضرت باقر
 آتش زده بر بال و پر حضرت باقر
 با جان و دل و با جگر حضرت باقر
 زین داغ گران با پسر حضرت باقر
 تا آن که شوم نوحه گر حضرت باقر

معرفی اجمالی بخش های سایت جامع آستان وصال

سایت جامع آستان وصال به عنوان تخصصی ترین و جامع ترین سایت علوم مداحی کشور از سال ۱۳۹۳ شروع به فعالیت کرده است و روزانه بین ۳ تا ۱۰ هزار نفر از این سایت بازدید می کنند که طی چند سال گذشته بیش از شش میلیون نفر از سایت بازدید داشته اند؛ این سایت در ۱۶ بخش شامل: اشعار؛ مقتل و زندگانی اهل بیت، آموزش مداحی؛ آموزش قرآن، آموزش احکام، آموزش شعر و آرایه های شعری، آموزش دستگاه های موسیقی، احایث، منویات بزرگان و بصیرت مداحی، پاسخ به شبهات دینی، گالری عکس، نرم افزارهای مذهبی، شهید و شهادت، کتاب و ماهنامه تخصصی مداحی به ارائه خدمت می پردازد که در هر کدام از این بخش های ۱۶ گانه موارد کاملاً بصورت تخصصی و کارشناسی مورد توجه قرار گرفته اند که شرح آن در زیر می آید.

۱- اشعار: هم اکنون بیش از هشت هزار شعر گلچین در خصوص ولادت، مدح و شهادت ائمه و دیگر موضوعات مرتبط با مداحی و زندگانی ائمه در قالب های مختلف شعری و موضوعات و سبک های مختلف « مدح، مرثیه، روضه، سرود، زمزمه، سینه زنی، ذکرهای سقائی و ... » بر روی سایت بارگذاری شده است؛ این سایت اولین و تنها سایتی در کشور است که « تا جائیکه ما بررسی کردیم » اشعار بارگذاری شده را مورد بررسی و نقد کارشناسانه قرار داده است؛ متأسفانه تمام سایت های موجود « تا جائیکه ما بررسی کردیم » تنها به گپی اشعار از روی یکدیگر بسنده کرده اند و همین امر باعث شده اشعار آنها با اغلاط املائی، شعری، روایی، محتوایی و ... همراه باشد اما در این سایت کلیه اشعار بر اساس **(الف)** تطابق با روایت های معتبر زندگی اهل بیت و مقاتل معتبر **(ب)** رعایت اصول و فنون شعر و صنایع شعری **(ج)** رفع ایرادات محتوایی و ابهامات اعتقادی **(د)** تطابق با موازین شرعی، نظرات علما و مراجع و آموزه های معارفی اهل بیت، بررسی شده و مهم تر از آن اصلاحات ضروری صورت گرفته و با توضیحات لازم در معرض دید بازدید کنندگان قرار گرفته است.

از دیگر ویژگی های منحصر بفرد بخش شعر این سایت که آن را از سایر سایت ها متمایز می کند پرداختن به اذکار سقائی است، ذکر سقائی به عنوان شیوه عزاداری همدان در سال ۱۳۹۲ به عنوان اثر

معنوی ملی ثبت شد اما متأسفانه تنها به ثبت کلی آن اکتفا شده و تا کنون به غیر از این سایت هیچ اقدامی برای معرفی و ارتقاء آن در عرصه کشوری صورت نگرفته است، بحمدالله این سایت با بررسی و شناسائی ۱۳۰ سبک زیبا از سبک‌های سقائی اقدامی بزرگ و ماندگار در تثبیت و معرفی ذکرهای سقائی نموده است که هم اکنون ۵۰ سبک از این سبک‌ها همراه با صوت و اشعار پر محتوا و اصلاح شده بر روی سایت در اختیار علاقه مندان قرار داده شده است.

۲- روایت تاریخی: از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد سایت جامع آستان وصال پرداختن به روایت‌های معتبر زندگانی اهل بیت آن هم بر اساس منابع دست اول تاریخی و معتبر است و تا جائیکه ما سراغ داریم هیچ سایتی تا بحال به این امر مهم و ضروری به صورت تخصصی و گسترده پرداخته است. تا اکنون برای تمام اهل بیت روایات متعددی در مورد ولادت، شهادت، مصائب، کرامات و معجزات آنها «متن عربی روایت، ترجمه روایت همراه با اسناد آن» بر روی سایت بارگذاری شده است؛ به عنوان مثال در خصوص سیدالشهدا و واقعه عاشورا هم اکنون بیش از پنجاه روایت معتبر بار گذاری شده است، در مواردی نیز خدمات ارائه شده گسترده‌تر هم می‌باشد، مثلاً در خصوص شهادت جوانان اهل بیت علاوه بر ارائه روایت معتبر، روایات نامعتبر، و تحریفات موجود هم مستند به کتب مقاتل معرفی شده است و در گام بعدی روایت‌های مختلف آنان از کتب مختلف ذکر شده است به عنوان مثال اصل و ترجمه روایت شهادت حضرت علی اصغر، علی اکبر، حضرت عباس، حضرت قاسم و از کتب ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، جلاء العیون و بحار الأنوار مجلسی، منتهی الآمال و نفس المہوم شیخ عباس قمی و در کنار یکدیگر قرار داده شده است و مراجعه کننده می‌توانند با مقایسه روایت شهادت هر یک از این بزرگواران در کتب مختلف پی به تحریفی بودن و مستند نبودن بعضی از روضه‌ها ببرند.

۳- آموزش مداحی: در این بخش به ارائه مباحث تخصصی آموزش تئوری و عملی مداحی؛ همچون؛ مباحث صدا سازی، تمرینات صوتی و تمرینات الحان؛ اقسام مجلس، شیوه‌های مداحی، راه- های حفظ صوت و دیگر مباحث مورد نیاز مداحان پرداخته شده است.

۴- آموزش قرآن: با توجه به ضرورت تسلط کامل مداحان به قرائت قرآن کریم در این بخش مباحث روخوانی، روان خوانی؛ تجوید و اطلاعات قرآنی بصورت کتبی و صوتی در اختیار کابران سایت قرار داده شده است.

۵- آموزش احکام: در بخش آموزش احکام به بحث بایدها و نبایدها و احکام واجب در مداحی ها و مجالس عزاری همچون: نظرات و فتاوی مراجع در منع قمه زنی، استفاده از آلات موسیقی در عزاداری ها، احکام برهنه شدن و سینه زنی، مداحی خانم ها و پرداخته شده است.

۶- آموزش شعر: با توجه به اینکه شناخت اشعار صحیح و نادرست مستلزم آشنایی با قواعد شعری و آرایه های آن است، بخش آموزش شعر نیز به سایت اضافه شد که در این بخش مباحثی چون قواعد ردیف و قافیه، انواع قالب های شعری، انواع اوزان شعری و ذکر شده است.

۷- آموزش دستگاه های موسیقی: شناخت نعمات مورد استفاده در مداحی ها یکی دیگر از مهم ترین نیازهای مداحان است که در این بخش گوشه های مختلف دستگاه های موسیقی توسط اساتید رده یک کشوری در اختیار مداحان قرار داده شده است.

۸- احایث: در این بخش متن عربی و ترجمه بیش از هزار حدیث در موضوعات مختلف به خصوص مباحث مرتبط با مداحی و عزاداری ها همچون ثواب عزداری؛ ثواب مرثیه سرائی، ثواب زیارت؛ جایگاه و شأن هریک از اهل بیت، احادیث مرتبط با مناسبت های مذهبی و دیگر مباحث اجتماعی و اخلاقی از ائمه با ذکر اسناد آن آورده شده است تا مداحان بتوانند با استفاده از این احادیث مجالس عزاداری را بیشتر مزین به سخنان اهل بیت کنند.

۹- بصیرت مداحی: در این بخش با بهره گیری از سخنان و منویات بزرگان دین همچون، شیخ عباس قمی، شیخ جعفر شوشتی، مقام معظم رهبری و که در خصوص نحوه مداحی ها و عزاداری ها بیان فرموده اند؛ سعی شده است توصیه ها و رهنمودهای لازم در رعایت آنچه مورد نظر علما و مراجع است ارائه شود تا مجلسی مورد نظر و رضایت سیدالشهدا و حضرت ولی عصر (عج) داشته باشند.

۱۰- پاسخ به شبهات دینی: متأسفانه مدتی است دشمنان اهل بیت با طرح شبه‌های تاریخی از زندگانی و سخنان اهل بیت سعی دارند مردم را از اهل بیت دور کنند که وظیفه مداحان در خنثی سازی این توطئه‌ها بسیار بالاست؛ لذا لازم است ابتدا خود با جواب این شبهات آشنا باشند تا بتوانند در مجالس رفع شبهه نمایند، در این بخش مستند با کتب تاریخی و مقاتل معتبر پاسخ این شبهات داده شده است.

۱۱- کالری: این بخش شامل سه زیر گروه (الف) عکس (ب) صوت (ج) ویدئو می‌باشد، در بخش اول بیش از ۵۰۰ عکس زیبا و فوق‌العاده از حرم ائمه و طرح‌های مذهبی و مناسبت‌ها به تفیک هر یک از ائمه جهت استفاده مراجعین قرار داده شده است؛ بخش صوت خود شامل چندین زیر بخش همچون سبک‌های مداحی، الحان قرآنی؛ اذکار سقائی، مقتل صوتی، اصول و فنون مداحی، دستگاه‌های موسیقی و سخنرانی‌ها است که در هر بخش بصورت تخصصی فایل‌های صوتی بارگذاری شده که قابل اجرا و یا دانلود می‌باشد. کاربردی‌ترین و منحصر بفردترین بخش صوت بخش مقتل صوتی است که مقتل سیدالشهدا مستند به بیش از ۱۰۰ مقتل در این بخش ارائه می‌شود که این خدمت نیز مختص سایت آستان وصال است. در بخش ویدئو هم فیلم‌های مرتبط با حرم ائمه و قرار داده شده است.

۱۲- نرم افزارهای مذهبی: در این بخش تعدادی از نرم‌افزارهای کاربردی در خصوص زندگی اهل بیت و مباحث دینی قرار داده شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۳- شهید و شهادت: در این بخش زندگی نامه، وصیت نامه و ویژگی‌های رفتاری تعدادی از شهدای مداح جهت آشنایی بیشتر مردم با این بزرگواران قرار داده شده است.

۱۴- کتاب: این بخش خود شامل دو زیرگروه است. الف) معرفی کتب: در این بخش بیش از ۷۰ جلد از کتب تاریخی و مقاتل اهل بیت از قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری بصورت کاملاً تخصصی مورد بررسی و معرفی قرار گرفته‌اند که در این معرفی به موارد همچون، جایگاه و شخصیت نویسنده، جایگاه و ویژگی‌های کتاب، شیوه نگار کتاب، منابع و مآخذ کتاب و بصورت مشروح بازگو شده

است. ب) دانلود کتاب: در این بخش نیز بیش از پنجاه جلد کتاب زندگانی اهل بیت و مقاتل معتبر در قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، روضه الواعظین فتال نیشابوری، تذکره الخواص ابن جوزی، کامل بهائی، جلاء العیون و بحار الأنوار علامه مجلسی، منتهی الآمال و نفس المہوم شیخ عباس قمی و و دیوان اشعار مذهبی بصورت کاملاً تخصصی و مختص هر یک از ائمه علیهم السلام بارگذاری شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۵- ماهنامه تخصصی مداحی: در این بخش نیز ماهنامه تخصصی جرعه‌های معرفت که برای مداحان گرانقدر بر اساس ماه‌های قمری و مناسبت‌های مذهبی تدوین و چاپ شده است قابل دانلود و استفاده می‌باشد.

۱۶- مناسب‌های تاریخی و اعمال هر ماه: در این بخش نیز سعی شده مناسبت‌های مذهبی هر روز مستند به کتب معتبر و مرجع همراه با آیات و احادیث مرتبط بطور روزانه یادآوری و در اختیار مراجعه کنندگان سایت قرار گیرد؛ ضمناً اعمال و اذکار هر ماه نیز بطور مستند با متن عربی و ترجمه آن در دسترس و آماده بهره‌برداری مراجعین سایت می‌باشد.

این سایت بطور مستقل توسط تعدادی از شعرا، مداحان و دوستداران اهل بیت در همدان راه اندازی و اداره می‌شود و وابسته یا تحت نظر هیچ نهاد یا ارگانی نمی‌باشد.

